

شماره چهارده

مهر ۹۵

دریچه‌ها

جهان توغال

سقوط مدل ترکیه

نوامر چامسکی

زبان چیست؟

پیتر بنسون

دریدا در باره زبان

وانیسا کوک

هشتاد سال پس از نان و شراب

جان فوت

زندگی مخفی اینیاتسیو سیلونه

رضا جاسکی

نشریات چپ اینترنتی ایرانی به کجا می‌روند؟

رضا جاسکی

آیا می‌توان؟

دریچه ها



daericheha

Copyright © February – 2016 by *Daricheha*

.All right reserved



THE FALL OF THE TURKISH MODEL

How the Arab Uprisings Brought Down Islamic Liberalism

CIHAN TUĞAL



در میان برخی از متفکران ایرانی این اندیشه ریشه دوانیده است که ثروت نفتی ایران یکی از عوامل اصلی و شاید مهمترین عامل عقب ماندگی ایران به ویژه در عرصه سیاست محسوب می شود. برخی دیگر با یادآوری اینکه از زمان به راه انداختن اولین چاه نفتی توسط دارسی مدت زیادی نمی گذرد، معتقدند مشکل استبداد شاهی ریشه‌ای طولانی‌تر در ایران دارد، و آن را به دسپوتیسم شرقی ارجاع می دهند. اما اگر معتقد باشیم که در منطقه ما می توان بطور خیلی کلی از دو مدل رشد، مدل ترکیه و مدل کشورهای خلیج فارس نام برد، چرا ایران مدل ترکیه را برگزید؟ آیا ثروت های نفتی مدل «خلیج فارسی» را برای ایران مناسب تر نمی کرد؟ چرا ایران در زمان پهلوی اول، طرفدار مدل ترکیه گشت؟ آیا این فقط به خاطر پول اندک نفت در آن زمان بود؟ و یا وسعت و تنوع قومی-مذهبی، رشد نامتوازن اقتصادی... مانعی در راه پیروی از «مدل خلیج فارسی» بود؟ و یا از همه مهم تر، شاید به خاطر اوضاع جهانی و گفتمان حاکم در آن دوره زمانی، این مدل تنها گزینه محسوب می گشت؟

اگر چه رضا شاه از طرفداران پر و پا قرص اتاتورک بود، اما مدل ایرانی او چند تمایز اساسی با مدل ترکیه داشت. و یکی از آن ها اینکه، در ایران معاصر به جز در دوره های کوتاه، آن هم در شرایطی که امکان مقاومت از سوی زمامداران وقت موجود نبوده است، هیچ گاه بر سنت حزبی تکیه نشده است. اتاتورک اگر چه دیکتاتوری اقتدارگرا بود اما در تمام طول زمامداری خود بر حزب خلق تکیه نمود. این حزب هر چند به تنهایی یکه دار میدان سیاسی ترکیه بود، اما در آن کشور به تدریج راه برای فعالیت دیگر احزاب سیاسی نیز باز شد. در عوض، در ایران تاکنون از زمان صدارت دو پهلوی و دو ولی فقیه خبری از آزادی فعالیت سیاسی احزاب به جز در دوره هایی که حکومت قاصر از کنترل فعالیت انها بوده، وجود نداشته است. بنا به گفته جهان توغال، اتاتورک بسیار اقتدارگرا بود، اما رضا شاه به شیوه مستبدانه تری عمل می کرد. آیا این نکته را می توان فقط با عقب افتادگی اقتصادی و اجتماعی ایران نسبت به ترکیه توضیح داد؟ آیا «دفاع» و یا «سکوت» بسیاری از روشنفکران ایرانی، دست رضا شاه را برای اعمال استبداد بیشتر باز(تر) نمود؟ اگر سنت های اسلامی در ایران ریشه دارتر از ترکیه بودند، چرا پهلوی اول در ممنوعیت حجاب از خود جسارت بیشتری نشان داد و حجاب را در ملاء عام ممنوع نمود؟ در حالی که اتاتورک حجاب را در ادارات دولتی و مراکز آموزشی ممنوع کرد؟ آیا این جسارت رضا شاه فقط نوعی حماقت سیاسی بود که آب به آسیاب جنبش رو به رشد اسلامی ریخت؟ اگر پهلوی اول انقدر جسور بود چرا نهاد روحانیت را دولتی ننمود و در مقابل سلطنت طلبی روحانیون عقب نشینی کرد؟ چرا در قانون اساسی ایران همیشه بند مذهب رسمی ایران دست نخورده باقی ماند؟..

بنا به شواهد تاریخی، پهلوی اول از مدل حکومت ترکیه الهام فراوانی گرفت، اما آیا در دهه‌های اخیر حکومت اسلامی و انقلاب ایران بر ترکیه همان تأثیر بسزا را گذاشت؟ تا چه میزان انقلاب منفعل اسلامی ترکیه تحت تأثیر انقلاب ایران قرار داشت؟ و آیا همان‌طور که «نعمت جنگ» در ایران به قلع و قمع مخالفین حکومت اسلامی و تثبیت جمهوری اسلامی کمک فراوانی نمود، نعمت کودتای نافرجام اخیر ترکیه نیز آن کشور را دچار همان سرنوشت شوم ایران می‌کند؟ و یا جامعه سیاسی و مدنی بسیار پیشرفته‌تر ترکیه و ساختارهای رشدیافته‌تر و مدرن‌تر آن به خوبی از پس حملات ناجوانمردانه حزب عدالت و توسعه برمی‌آید؟ آیا لیبرالیسم اسلامی ترکیه نفس‌های آخر خود را در ترکیه می‌کشد؟ ...

کشورهای ترکیه، مصر، تونس و ایران اختلافات زیادی با هم دارند، اما تشابهات فراوانی را می‌توان در تاریخ معاصر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن‌ها یافت. بررسی این تشابهات، و همچنین تمایزات، برای درک بهتر تاریخ معاصر و تحلیل دقیق‌تر سیر حوادث در کشورمان از اهمیت زیادی برخوردار است. جهان توغال در آخرین کتاب خود که به تازگی منتشر شده است، به بررسی ظهور و سقوط مدل ترکیه و لیبرالیسم اسلامی در این کشور می‌پردازد. وی برای ایجاد زمینه بهتر درک حوادث ترکیه، به بررسی تاریخ معاصر سه کشور یاد شده، به ویژه مصر و تونس نیز می‌پردازد. برگردان فصل اول کتاب وی را در زیر می‌توانید بخوانید.

- بحران‌های رژیم: بدون راه خروج (سکولار)

نوشته: جهان توغال

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۲۰۴۳۶

الگوی ترکیه واکنش به چه چیزی بود؟ چرا رهبران و روشنفکران جهان و منطقه احساس کردند که باید از لیبرالیسم اسلامی حمایت کنند؟ مدل ترکیه داروی کدام بیماری بود، یا شاید، پادزهر کدام زهری محسوب می‌گشت؟ این بیماری متشکل از بحران‌های دیکتاتوری سکولار و برنامه‌های توسعه نئولیبرالی (با بقایای کورپوراتیسم، صنفی‌گرایی) بود، در حالی که جنبش‌ها و رژیم‌های اسلامی رادیکال سمی تهدیدآمیزتر بودند. منطقه‌ای که در منجلاب سوداگری مالی و ملکی و دیگر سودهای غیرتولیدی فرو رفته بود دعوت به تحول عظیم مردمی می‌نمود، هر چند که اپوزیسیون چپ که می‌توانست چنین مقاومتی را سازماندهی کند غایب بود.

اپوزیسیون اسلام‌گرا در سراسر خاورمیانه به عنوان منتقد سکولاریسم و کنسرواتیسم، و همچنین چالشگر تباری‌های اقتصادی و سیاسی آنان ظهور کرد. اما از آنجا که فاقد ابزار لازم برای تمایز موثر خود هم از سکولاریسم و هم از کنسرواتیسم بود، در رکود و بحران رژیم‌ها و جوامع موجود تا دهه ۱۹۹۰ سهمیم می‌شد. سرانجام به جای معرفی یک الترناتیو برای سیستم، اسلام‌گرایی می‌بایستی سازمان‌دهی و روحیه برای احیای ساختارهای پوسیده ارائه می‌داد.

رکود و بحران دائمی تا حدی به دلیل بی‌نظمی سیاسی بود و بسیاری از کشورهای خاورمیانه را در برمی‌گرفت. ترکیب ویژه مسیرهای اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که یک ملت در پیش می‌گیرد فقط وقتی پایدار است که بر یک بلوک قدرت به خوبی سازمان‌یافته استوار باشد. یک بلوک قدرت فقط یک ائتلاف گذرا و موقتی سیاسی گروه‌ها نیست، بلکه «بیانگر» منافع، تمایلات و چشم‌اندازهای اقشار مختلف غالب است.^۱ بعلاوه، یک بلوک قدرت هژمونیک توسط توانایی آن در

^۱ Articulation is a contingent combination of interests and sectors that nevertheless has long-lasting effects, especially in the way it recasts the combined interests and sectors. For a fuller discussion, see Cedric de Leon, Manali Desai and Cihan Tuğal, *Building Blocs: How Parties Organize Society*, Stanford:

بسیج اقشار گسترده‌تر فرودست برای اعمال و بازتولید حکومت و سیاست‌هایش تعریف می‌شود.^۲ بلوک قدرت به نوبه خود توسط فعل و انفعالات بین سازمان‌های دولتی، جامعه سیاسی و جامعه مدنی سازماندهی می‌گردد. در حالی که احزاب عناصر غالباً ضروری جامعه سیاسی هستند، جامعه مدنی در بهترین حالت به مثابه میدان بازیگران و سازمان‌هایی که چشم‌اندازهای اجتماعی جامعی دارند، می‌باشد. همان‌طور که ما شاهد خواهیم بود، این‌ها ضرورتاً احزاب سیاسی نیستند. «حرفه‌ای شدن» (یعنی اینکه تا چه حد سیاستمداران به متخصصین مستقل تبدیل شده‌اند)، یکی از ویژگی‌های اصلی است که ظرفیت سیاسی جامعه برای بلوک‌های استوار را معین می‌کند. همچنین حرفه‌ای شدن مستلزم توسعه برنامه، مرام و چشم‌اندازهاست. کادرهای حرفه‌ای به وسیله مرزهای روشن برنامه‌ای از رقبایشان مجزا می‌شوند. برنامه‌ها تعیین می‌کنند کدام اقدامات بیش از آنکه مبتنی بر هوا و هوس شخصی یا اخلاق باشند، باید به اجرا درآیند. این فصل با کمک این مفاهیم، رژیم‌ها، جوامع و بلوک‌های سیاسی در خاورمیانه را برای کشف پویایی پشت پرده بحران‌های بی‌پایان مورد بررسی قرار می‌دهد.

کورپوراتیسم سکولار

«انقلاب» کمالی در ترکیه اولین تحول جمهوری‌خواهی در منطقه بود. سکولاریسم و کورپوراتیسم [رسته‌گرایی، صنف‌باوری م.] دستور کار بسیاری از ترقی‌خواهان را در دهه‌های بعدی تعیین نمود. این جمهوری‌خواهان سکولار (و نابردارهایشان، سلطنت در حال مدرن شدن ایران) به انحاء مختلف تحت تاثیر کمالیسم قرار داشتند و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سرکوب‌کننده‌ای ایجاد کردند که بیش از یک قرن به تبلور نوع جدیدی از واژگان اپوزیسیونی بر پایه انتقاد از استبداد و نظامی‌گری ختم گشت.

از نقطه نظر رژیم‌های سکولار، مسیر آن‌ها تنها راه برون‌رفت از عقب‌ماندگی محسوب می‌گشت که توسط اسلام ایجاد (و بعداً توسط استعمار تقویت) شده بود. عربستان سعودی، پادشاهی‌ها و دیگر

Stanford University Press, 2015.

۲ Hence, the classical question 'what is the class basis of *X* movement, policy, regime, etc.' should be appended by another question: 'what bloc can sustain it'? Blocs, more than classes, can be taken as the (decentred) subjects of history. This definition draws on, but revises, Nikos Poulantzas's definition; see *Fascism and Dictatorship*, London: New Left Books, 1974 [1970], 72; and *Classes in Contemporary Capitalism*, London: New Left Books, 1975 [1974], 24.

امپراطوری‌های منطقه (به استثنای ایران) راه متفاوتی را در پیش گرفتند. نه فقط سکولاریسم بلکه بسیاری از جنبه‌های مرکزی انقلاب از بالا برای آنان نفرت‌برانگیز بود. آن‌ها قدرت خود را بر پایه ساختارهای قبیله‌ای موجود و همچنین تفسیری سختگیرانه از اسلام کلاسیک قرار می‌دادند. در مورد عربستان، رهبر تاریخی جناح محافظه کار منطقه، اقتدار بر اساس ثروت نفتی و به ویژه نسخه صوری از اسلام (وهابیت) قرار داشت. درک این رژیم‌ها در بازتولید قبیله‌گرایی، تبعیت زنان، وابستگی بین‌المللی، دینداری سطحی و ثروت غیرتولیدی، تبدیل به یک «دیگری» مطلق برای سکولاریست‌ها گشت و آن‌ها از این طریق هویت خود را بیشتر تثبیت نمودند.

سکولاریسم ترکیه

برای درک واکنش محافظه‌کاران به نخبگان کمالیست و بعداً چالش‌های کمالیست‌ها، لازم است که به معنی ویژه‌ای که «سکولاریسم» (لایک) برای جمهوری ترکیه داشت و به بازیگرانی که این نسخه ترکیه از سکولاریسم را مورد بحث، تجدیدنظر و سازماندهی دادند، توجه کرد. هم‌جنسی مذهبی یکی از عناصر مهم وحدت ملی را تشکیل می‌داد. ترک معنی «مسلمان» را نیز به خود گرفت: تعریف ضمنی ملت از آغاز شبه-مذهبی بود.^۳ مصطفی کمال عنوان اسلامی قاضی، جنگجوی ایمان را کسب کرد. مسأله صرفاً داشتن کمتر یا بیشتر اسلام در زندگی اجتماعی نبود، بلکه رابطه بین دین و دولت بود. سکولاریزاسیون-به عنوان بسط کنترل دولت بر دین، به جای حذف ساده دین از زندگی عمومی-با اصلاحات تنظیمات عثمانی از سال ۱۸۳۹ به یک پروژه رسمی بدل شد. با این حال، تجدیدنظرهای جدی محافظه‌کارانه‌ای از این گرایش، به ویژه در دوران سلطان حمید (دوم) که بین سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۰۹ حکومت می‌کرد، وجود داشت. سکولاریسم در قرن بیستم به یک عنصر کاملاً نمایان و اصلی ایدئولوژی رسمی بدل گشت. در سال ۱۹۲۴، قانون اساسی اولیه، جمهوری اسلام را به عنوان دین دولتی ابقا نمود، حتی تحت عنوان خلافت، دادگاه‌ها، مدارس و دیگر نهادهای مذهبی جارو شدند و الفبای لاتین و کدهای حقوقی غربی باب شدند؛ این بند در سال ۱۹۲۸ حذف شد. سکولاریزاسیون به طور رسمی به عنوان یکی از شش اصل برنامه کمالیستی حزب جمهوری‌خواه خلق (CHP) در سال ۱۹۳۱ اعلام شد و نهایتاً در قانون اساسی در سال ۱۹۳۷ جای داده شد. سکولاریزاسیون متعاقب ترکیه را در بهترین حالت می‌توان مانند مبارزه مداوم با طبیعت و گسترش

۳ Such centrality of religion in national identity is not restricted to Islamic contexts. Varieties of Christianity have been central in the formation of secular nationalisms in America, Poland, *etc.*

یک «اسلام رسمی» که وجه مشخصه آن استفاده عمومی از مذهب برای ارتقای انسجام ملی و توسعه سرمایه‌داری بود، در نظر گرفت. این پروژه سکولاریزاسیون به طور مستمر تغییر داده شد، و عواقب (تا حدی ناخواسته) آن نتیجه یک سری از مداخلات توسط نیروهای مختلف اجتماعی بود. این روند اختلافات را، هم در درون بلوک قدرتی که اصلاحات دوره آخر عثمانی و هم سال‌های اولیه جمهوری را تشکیل می‌داد و نیز لایه‌های اجتماعی که از آن حذف شده بودند، دامن می‌زد. بعد از دهه ۱۹۳۰، بخش‌های اصلی درون این بلوک-رهبری نظامی، لایه‌های مدرن بوروکراسی مدنی، یک بورژوازی صنعتی رسماً محافظت‌شده و روشنفکران غربگرا-کم و بیش از خروج کامل دین از حوزه عمومی طرفداری کردند.

بخش‌های مادون این بلوک-عناصر محافظه‌کار بوروکراسی و طبقه متوسط پیشه‌ور، بورژوازی بخش صادرات^۴، تجار و افراد متشخص محلی-تمایل به حمایت از یک فضای بزرگ‌تر برای اسلام، البته باز هم تحت کنترل [رژیمی] «سکولار»، داشتند. آن‌ها گاهی از اوقات افشار گسترده‌تر مردمی-کارگران، دهقانان، صنعتگران، بیکاران، کارافرینان کوچک محلی، روحانیون-را بر علیه بخش‌های غالب بسیج می‌نمودند و اغلب موفق به گرفتن امتیازاتی از آنان می‌گشتند. حزب کمالیست جمهوری خواه خلق موتور (و خالق) سیاسی بخش‌های غالب و دولتی این بخش بود، در حالی که لایه‌های سنتی-مذهبی‌تر بعد از پایان حکومت تک‌حزبی در سال ۱۹۵۰ توسط احزاب مختلفی نمایندگی (و ساخته) می‌شدند: حزب دموکرات عدنان در دهه ۱۹۵۰، حزب عدالت سلیمان دمیرل در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰.

به عبارت دیگر، سکولاریسم رژیم گذشته نسبت به آنچه که منتقدانش می‌توانند بپذیرند، بسیار پویاتر و انعطاف‌پذیرتر بود (و بسیار بیشتر با طبقات و بلوک‌ها درهم تنیده و موازنه برقرار می‌نمود). با این حال چنین روایت ساده‌ای برای حفظ و تقویت بسیج بر علیه رژیم گذشته و پایین کشیدن آن، لازم بود.

۴ Differences between the more locally and internationally oriented bourgeois fractions, however, should not be exaggerated. The proto-liberal bourgeoisie also benefited hugely from import-substitution, which persisted even in the 1950s, though in loosened and unplanned fashion. Ayşe Buğra and Osman Savaşkan, *New Capitalism in Turkey: The Relationship between Politics, Religion and Business*, Cheltenham, UK: Edward Elgar, 2014.

مسیر ترکیه به صنف‌باوری

انقلاب از بالا مصطفی کمال اتاتورک میراثی از کورپوراتیسم اقتدارگرا در ترکیه باقی گذاشت، که به تدریج بعد از ۱۹۵۰ با زیگزاگ‌هایی لیبرالیزه گشت. مبارزه طبقاتی رد می‌شد و گروه‌های اجتماعی در دولتی که بر پایه موقعیت شغلی و استخدامی قرار داشت، بهم می‌پیوستند. اگرچه رژیم مصر جهت‌گیری کلی مشابهی داشت، اما آن کمتر دموکراتیک بود. اختلاط صنفی^۵، که بسسار عمیق‌تر از ترکیه بود، از طریق اتحادیه‌ها و سهمیه‌های کارگران در مجلس و سایر نهادهای انتخاباتی سازمان‌دهی می‌گشتند. ایجاد یک سرمایه‌داری صنعتی برای جایگزینی وادرات [سیاست جایگزینی واردات از طریق استقرار صنایع داخلی به کمک سهمیه‌بندی، تعرفه گمرکی، رایانه، م] یک سیاست کلیدی در هر دو کشور محسوب می‌گشت. تونس الگوی مشابهی از تغییرات سیاسی و اجتماعی را دنبال نمود.

عدم توسعه بورژوازی هم پیش شرط و هم نتیجه کورپراتیسم (صنف‌باوری) ترکیه بود. اکثریت قاطع بورژوازی تجاری ارمنی و یونانی دوران عثمانی عملاً از طریق جنگ، تبادل جمعیت و قتل‌عام از بین رفته بودند. اکثریت قریب به اتفاق ترک‌ها - بیش از ۷۰ درصد - خرده‌مالکان دهقان بودند که در روستاهای تقریباً خودکفا پراکنده بودند. این امر منجر بدان شد که بوروکراسی نظامی و غیرنظامی (که اکنون به شکل یک حزب سازماندهی شده بودند) به عنوان تنها نیروهای موثری که ظرفیت انجام وظایف اجتماعی - مهندسی ملت جدید را داشتند، بی‌رقیب گذاشته شوند. آن‌ها سعی نمودند اطمینان حاصل شود که صنایع ایجاد شده برای جایگزینی واردات، قبل از هر چیز در خدمت منافع ملی قرار دارند. به این منظور، هم به صنعتکاران و هم به کارگران کارخانه اشکال مختلف حمایت دولتی^۶ که برای دومی‌ها امنیت اجتماعی، چانه‌زنی جمعی، تشکیل اتحادیه و حق اعتصاب را در بر می‌گرفت، اعطا شد.

بورژوازی تولیدی نیز توسط یارانه‌های فربه دولتی در مقابل رقبای داخلی و خارجی حمایت شدند، تحمل چنین امتیازاتی به خاطر آن بود که آن‌ها باعث تقویت یک بازار داخلی می‌گشتند^۷. اما بزودی در اواخر دهه ۱۹۶۰ طبقه کارگری که به طور فزاینده‌ای خودسازمانگر شده بود تهدید به

۵ Nazih N. M. Ayubi, *Over-Stating the Arab State: Politics and Society in the Middle East*, London: I. B. Tauris, 1995.

۶ Ayşe Buğra, *State and Business in Modern Turkey: A Comparative Study*, Albany: State University of New York, 1994.

۷ Çağlar Keyder, *State and Class in Turkey: A Study in Capitalist Development*, London: Verso, 1987.

رهایی خویش از قیمومیت دولتی نمود. حزب کارگران ترکیه پانزده کرسی را در پارلمان در سال ۱۹۶۵ کسب نمود^۸، و اعتصابات کارگران فلزکار در مقیاس بزرگ منجر به شکاف در اتحادیه مورد حمایت دولت ترک-ایش گشت و باعث شکل‌گیری کنفدراسیون مبارز اتحادیه‌های انقلابی کارگران، «دیسک»، شد. در حینی که قدرت چپ در دهه ۱۹۷۰ رشد می‌نمود، دولت از پارتیزان‌های ناسیونالیست بشدت راستگرا و اسلام‌گرایان بر علیه آنان حمایت می‌کرد. در نهایت، کودتای نظامی در سال ۱۹۸۰، با سه سال ترور دولتی همراه با اعدام، شکنجه و زندان که موجب تغییر دائمی در چشم‌انداز سیاسی گشت، چپ مبارز را متوقف نمود.

رژیم قدیم ترکیه در جبهه رفاه حالت کورپوراتیسم مبتنی بر خانواده جنوب اروپا را به خود گرفت. سیاست‌های اجتماعی بر پایه کورپوراتیسم محافظه‌کارانه خانوادگی بود و فرض را بر این قرار می‌داد که ذینفعان اصلی رفاه، مردمی هستند که خانواده‌ها امکان مراقبت از آنان را ندارند.^۹ به علاوه، مزایای اجتماعی (نه فقط مراقبت‌های بهداشتی و حقوق بازنشستگی، بلکه حتی مناطق استراحت و باشگاه‌های اجتماعی) بر اساس بخش‌ها سازماندهی شده بودند. این بدان معنی است که کارمندان بخش‌های دولتی و خصوصی به طور نامتناسبی در مقایسه با کارگران غیررسمی و دستفروشان، لایه‌هایی که بعداً طی خیزش ضدسکولاریستی بسیج شدند، از این مزایا بهره‌مند می‌گشتند.

کورپوراتیسم جمهوری‌خواه علیرغم یک مسیر نهایتاً غیرعملی و ظالمانه، از دولتگرایی از بالا به پایینی که منتقدان لیبرال آن عنوان می‌کردند، بسیار به دور بود. حزب جمهوری‌خواه خلق به تدریج از سرمایه‌داری دولتی اقتدارگرا در دهه ۱۹۷۰ به سمت یک نسخه بیشتر مردمی و دمکراتیک پوپولیسم چپگرا رفت، اما با کودتای نظامی ۱۹۸۰ دوران آن بسر آمد.

مصر و تونس

اگرچه تجربه کمالیستی در سراسر منطقه طنین انداخت اما مصر و تونس نزدیکترین پیروان آن بودند. علاقه صریح‌تر رضاشاه و همدلی او با اصلاحات کمال، با توجه به موانع ویژه ساختاری (که در پایین بیشتر بدان پرداخته خواهد شد) ایران را در مسیر قابل مقایسه‌تری با ترکیه قرار نداد. اگرچه، توجه

۸ Dankwart Rustow, 'Turkish Democracy in Historical and Comparative Perspective', in Metin Heper and Ahmet Evin, eds., *Politics in the Third Turkish Republic*, Boulder, CO: Westview, 1994, 3-12.

۹ Ayşe Bugra and Çağlar Keyder, 'The Turkish Welfare Regime in Transformation', *Journal of European Social Policy* 16:3 (2006): 211-28.

رهبران و روشنفکران این سه کشور به مدل ترکیه چنان شکل متمرکزی که در دهه ۲۰۰۰ به خود گرفت، را نداشت. بنابراین شباهت‌ها، تا حدی که بین آن‌ها وجود داشت، را می‌توان به روح جهانی زمانه و موقعیت‌های ساختاری این کشورها در سرمایه‌داری جهانی (به عنوان مثال، طلب توسعه‌گرایی ملی به عنوان راهی برای رسیدن به غرب، ابتدا توسط کمالیسم در منطقه به اجرا در آمد، و سپس در جاهای دیگر تکرار شد). علاوه بر این، زمینه و متن تاریخی در کاربرد درس‌های کمالیسم در کشورهای عربی مداخله نمود: دوران پساجنگ منجر به الگویی برای کورپوراتیسم سکولار با فحوای سوسیالیستی گشت.

دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از بحث سرزنده و جالب توجهی بین سیاستمداران، روشنفکران و روحانیون مصری در مورد تثبیت نقش نهادهای اسلامی شهادت می‌دادند. جنجال‌های عمومی قطعاً ریشه‌های بومی داشتند، اما پانایوتیس واتیکیوتیس مورخ، خاطرنشان می‌کند که این نهادها «بخشا در نتیجه شوکی که توسط حمله مصطفی اتاتورک به اسلام در ترکیه در ۱۹۲۴-۱۹۲۶ به جامعه اسلامی وارد شد، در مرکز توجه قرار گرفتند.»^{۱۰} اصلاح‌طلبان از هر رنگی (از جمله لیبرال‌ها و روحانیون) در تبلیغات خود بر علیه برخی از جنبه‌های قانون اسلامی از کمالیست‌ها الهام گرفتند. بنیادها و موقوفات مذهبی که توسط قانون اسلامی و نه قانون بازار تنظیم می‌شدند (و تا حدی مستقل از دولت بودند)، در بین آماج‌های اصلی قرار داشتند. برای بیش از یک سده اصلاح‌طلبان تلاش کرده بودند تا آن‌ها را مختصر و محدود نمایند، اما اکنون «رفتار ترکیه مدل نمونه‌ای برای حذف‌گرایان را به نمایش می‌گذاشت.»^{۱۱} در نهایت، این فضای روشنفکری ملهم از کمالیسم منجر به لغو اوقاف خصوصی در سال ۱۹۵۲ گشت. با توجه به نفوذ قبلی عمیق کمالیسم، جای تعجب ندارد که حتی اسلام‌گرای [طرفدار تغییر از] بالا به پایینی چون انور سادات با همه این اوصاف، عشق و تحسین خود به مصطفی کمال را ابراز می‌کرد.^{۱۲}

در سال ۱۹۵۲ پادشاهی مورد حمایت بریتانیا سرنگون شد. جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور (چهره بزرگ ملی‌گرایان عرب) در سال‌های بعد اسلام را تحت کنترل درآورد. ملی‌سازی ناصر از موقوفات مذهبی یکی از منابع استقلال مذهبی را تضعیف نمود. او همچنین الازهر، موسسه‌ای که در ابتدا از

^{۱۰} Panayiotis J. Vatikiotis, *The History of Modern Egypt: From Muhammad Ali to Mubarak*. London: Weidenfeld and Nicolson, 1991 [1969], 305.

^{۱۱} Ibid., 309.

^{۱۲} John Esposito and John Voll, eds, *Makers of Contemporary Islam*, Oxford: Oxford University Press, 2001, 13.

نفوذ سیاسی بی‌بهره نبود، را منضبط نمود. اخوان المسلمین و دیگر سازمان‌های اسلامی چند سال پس از کودتای افسران آزاد در سال ۱۹۵۲ وارد تاریک‌ترین دهه خود گشتند: اگرچه نابود نشدند اما مجبور به یک زندگی زیرزمینی بودند. در حالی که موقوفات اهمیت اجتماعی خود را از دست دادند و سازمان‌های اسلام‌گرا در استقلال سیاسی خود گیر افتادند، الازهر راه میانه را در پیش گرفت. زیرساخت‌های آموزشی آن دست‌نخورده و قانونی باقی‌مانده بودند، و به آن اجازه می‌داد (مطابق نفوذ اسلامی محدودی که) بر پیچ و خم و چرخش‌های درون سکولاریسم مصری داشت، خود را تنظیم کند.

رژیم افسران آزاد همه احزاب سیاسی را در ماه‌های اول منحل کرد^{۱۳}. سوار بر شانه‌های ارتش و به موازات با مد ایران، رژیم در سال‌های اولیه نوسازی به طور کامل مخالف جامعه سیاسی بود (بر خلاف ترکیه کمال که ارتش و حزب سیاسی در تحمیل نوسازی شریک بودند). اگر چه ناصر در ابتدا به یک قهرمان بدل شد، اما شکست استراتژی پان‌عربیسم در سال ۱۹۶۷^{۱۴} و همچنین کند شدن توسعه در پایان دوره او در سال ۱۹۷۰^{۱۵}، هم به بی‌اعتباری او و هم رژیمش انجامید. با این حال، سرکوب مداوم تضمین می‌نمود که همه احزاب رقیب (حزب لیبرال وفد، حزب محافظه‌کار احرار، و دیگر احزاب) در حاشیه و بی‌تاثیر باقی بمانند. این ساختار سرکوبگرانه یکی از دلایلی بود که به سازمان‌های غیرقانونی (از جمله اخوان المسلمین) اجازه می‌داد تا به بازیکن بزرگ صحنه سیاسی و جامعه مدنی بدل گردند. از جمله استثنائات حزب غیر اسلامی کارگر بود که در آخر دهه ۱۹۸۰ به حزب اسلامی بدل گشت: حتی بازیگران مدنی که دارای پتانسیل نیز بودند احساس نیاز به اسلام‌گرایی کردند.

بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶، اقتصاد مصر شبیه مدل ترکیه در دهه ۱۹۲۰ بود. شرکت و مداخله دولتی بیشتر به منظور افزایش انباشت خصوصی بود.^{۱۶} این استراتژی پس از ملی شدن کانال سوئز، یک ثروت موروثی دولتی بزرگی را آفرید، و مصر در سال ۱۹۶۱ شاهد ملی‌سازی صنایع بزرگ، بانک‌ها،

^{۱۳} Tamir Moustafa, 'Law versus the State: The Judicialization of Politics in Egypt', *Law & Social Inquiry* 28 (2003): 888.

^{۱۴} Manar Shorbagy, 'The Egyptian Movement for Change – Kefaya: Redefining Politics in Egypt', *Public Culture* 19 (2007): 179.

^{۱۵} John Waterbury, *The Egypt of Nasser and Sadat: The Political Economy of Two Regimes*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1983.

^{۱۶} Alan Richards and John Waterbury, *A Political Economy of the Middle East*, Boulder, CO: Westview Press, 2007, 188.

شرکت‌های بیمه، تجارت خارجی، خدمات شهری، حمل و نقل دریایی، خطوط هوایی، هتل‌ها و فروشگاه‌ها در مقیاس بزرگ گشت^{۱۷}. رژیم در سال ۱۹۵۷ مکانیزم برنامه‌ریزی اقتصادی را به عنوان پیش‌درآمد این اقدام‌ها تثبیت نمود.

اما جایگزینی واردات یعنی استراتژی توسعه مبرم رژیم مصر بسیار شکننده از آب درآمد. مشکل مبادله خارجی بسیار جدی‌تر از ترکیه بود زیرا صنایع مصر در مقیاس اقتصادی نبودند که برای صادرات قابل پذیرش باشند (امکانی که ترکیه داشت). تأمین مالی اتحاد شوروی (که از سال ۱۹۵۷) آغاز شد، پس از برنامه پنج ساله اول کمک زیادی نمود. دومین برنامه پنج ساله یک فاجعه بود، و همه چیز بعد از شکست نظامی سال ۱۹۶۷ بدتر شد.

در ابتدا هدف «سوسیالیسم عربی» گسترش خدمات اجتماعی و حتی اشتغال کل جمعیت و توزیع منصفانه آن‌ها بود. بنابراین چشم‌انداز مصر نسبت به کورپوراتیسم ترکیه بسیار جسورانه‌تر بود. اما روشن گشت که با توسعه کند، مزایای اجتماعی فقط می‌توانست به کارمندان رسمی در بخش‌های دولتی و خصوصی محدود شود. کارگران غیررسمی مانند ترکیه بازندگان کورپوراتیسم بودند.^{۱۸}

رژیم این سیاست‌ها را بر پایه دو قشر اجتماعی (که با هم تداخل دارند) قرار داد: طبقه متوسط روستایی و کارمندان دولتی.^{۱۹} اصلاحات ارضی اشراف روستایی را تضعیف نمود، اما دولت زمین را در میان ساکنین نسبتاً مرفه‌تر روستایی توزیع نمود تا اینکه توده دهقانان.^{۲۰} این طبقه از طریق فرستادن فرزندان خود به دانشگاه و در نتیجه واجد شرایط شدن آنها برای مشاغلی که برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه در دوران «سوسیالیسم» تضمین شده بودند، مزایای بیشتری از ناصریسم بردند.^{۲۱} رژیم مصر برای جبران محدودیت پایگاه طبقاتی خود تلاش نمود تا یارانه نیازهای اساسی (بیش از همه نان) را به کل جمعیت گسترش دهد. اما، به ویژه در دوران سادات (یک افسر آزاد، و جانشین ضد ناصری ناصر) و بعدتر مبارک، حتی یارانه نان هم کمتر سیستماتیک گشت. تناقض سیاسی در سرتاسر دهه

^{۱۷} Ibid., 189.

^{۱۸} Waterbury, *The Egypt of Nasser and Sadat*, 223.

^{۱۹} Hazem Kandil, 'Why Did the Egyptian Middle Class March to Tahrir Square?', *Mediterranean Politics* 17:2 (2012): 197–215.

^{۲۰} S. Yunis, *Al-Zahf al-muqadas: Muzaharat al-tanahi wa tashkil 'ebadet Abd al-Nasser*, Cairo: Dar Merit, 2005, 69.

^{۲۱} R. A. Brooks, *Shaping Strategy: The Civil-Military Politics of Strategic Assessment*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 2008, 72–3.

کورپوراتیسم مانع از شکل‌گیری بلوک‌هایی کاملاً جدا از هم، همانند ترکیه، شد. تونس، اگر چه کشور کوچکتر و غنی‌تری بود، اما مسیری شبیه مصر را دنبال کرد. همچنین رهبری تونس گونه‌ای از رابطه کمالیستی با اسلام ایجاد نمود. در حالی که نهادهای سنتی دینی یا از بین رفتند و یا تابع گشتند (مهمتر از همه مسجد زیتونیه)، نهادهای رسمی جدیدی (مانند دانشکده مدرن الهیات) نیز به راه انداخته شدند. علاوه بر این، برای مشروعیت بخشیدن به پروژه ناسیونالیستی تصاویر و واژگان مذهبی سخاوتمندانه به خدمت گرفته شدند. حبیب بورقبیه رهبر بنیادگذار تونس (که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۷ حکومت نمود)، درست مانند کمال، قاضی شد و نام مجاهد کبیر را بر خود نهاد.^{۲۲} اتاتورک همچنین الهام‌بخش مستقیمی برای قانون خانواده (سال ۱۹۵۶) شد، آن قانون حق مردان و زنان در ارث را مساوی نمود، تعدد زوجات را لغو کرد، و حداقل سن ازدواج را به هیجده سال افزایش داد. با این وجود، بورقبیه تصمیم به مدرنیزه کردن قانون اسلامی نمود تا اینکه آن را لغو کند، و درواقع منتقد حمله همه جانبه اتاتورک به قانون اسلام بود.

بر خلاف بسیاری از دیگر کشورهای عربی (مانند جمهوری‌های لیبی، عراق و سوریه)، تمرکزگرایی تونس منجر به جامعه‌ای کم و بیش متحد و همگن با هویت قوی ملی شد.^{۲۳} و آن را بیشتر قابل مقایسه با ترکیه و مصر نمود.^{۲۴} تونس پس از کسب استقلال از فرانسه در سال ۱۹۵۶، یک نسخه از سوسیالیسم عربی را تصویب کرد. در رابطه با سیاست رشد، آن کشور مانند دیگر کشورهای منطقه (الجزایر، مصر، سوریه، عراق و ایران)، صنعتی‌سازی جایگزین وادرات مبتنی بر مدل ترکیه را گزید. اما برخلاف ترکیه، از طریق تابع نمودن بخش خصوصی، به اقتصاد دولتی خود پیچشی رادیکال و «سوسیالیستی» داده و از مدل مصر و الجزایر پیروی نمود (به ویژه بین سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۹).

تونس بر خلاف ترکیه و مصر، از آغاز یک اتحادیه کارگری مستقل داشت که یکی از قهرمانان اصلی جنگ استقلال تونس محسوب می‌گشت. فدراسیون اتحادیه‌های کارگری مستقل باقی ماند و تا زمانی که کشور مسیر سوسیال-کورپوراتیسم را دنبال نمود، صاحب قدرت بود. معمولاً فدراسیون اتحادیه‌های

۲۲ Mehdi Mabrouk, 'Tunisia: The Radicalization of Religious Policy', in George Joffé, ed., *Islamist Radicalization in North Africa: Politics and Process*, London: Routledge, 2012, 50–2.

۲۳ Kenneth J. Perkins, *A History of Modern Tunisia*, Cambridge: Cambridge University Press, 2004.

۲۴ This certainly had to do with the premodern balance of the administrative centre and the tribes, as much as nineteenth-and twentieth-century political reforms. See Mounira Charrad, *States and Women's Rights: The Making of Postcolonial Tunisia, Algeria, and Morocco*, Berkeley: University of California Press, 2001.

کارگری از رژیم حمایت می‌نمود، اما هنگامی که منافع کارگران سازمان یافته تهدید می‌گشت، قدرت این را داشت که به مخالفت با رژیم بپردازد. یکی دیگر از تفاوت‌های مهم با مصر برجستگی یک حزب سیاسی بود (دستور نو، در سال ۱۹۳۴ بنیان گذاشته شد)، که سخنگوی گروه‌های متنوعی مانند سرمایه‌داران کوچک تجاری، روشنفکران، متخصصان و اتحادیه‌های کارگری بود.

ایران

ایران بعد از دهه ۱۹۲۰ توسط یک دیکتاتوری سلطنتی با ایدئولوژی سکولار برپا نگه داشته می‌شد.^{۲۵} رضا شاه (بینانگذار دودمان مدرن‌کننده پهلوی) دست به اصلاحاتی کاملاً شبیه ترکیه زد. در واقع، هم‌مسلمان خودش، او را با موسولینی و اتاتورک مقایسه می‌نمودند.^{۲۶} شاه و همراهانش به اصلاحات کمال بسیار قبل از دیدار مشهور وی از ترکیه در سال ۱۹۳۴ علاقه نشان می‌دادند،^{۲۷} بعد از آن دیدار، وی گام‌های سکولاریستی از بالا به پایینی که بیشتر شبیه ترکیه بود، را برداشت. روشنفکران ایرانی در بعضی از مسائل مانند اصلاح زبان^{۲۸}، به دقت ترکیه را مطالعه نمودند.

وسواس نسبت به لباس، که سیاست‌های اسلامی و سکولاریستی امروز را نشان می‌دهد، نیز تا حد زیادی از تأثیرات دو کشور در آن زمان شکل گرفت، چنانکه انتصاب یک سفیر جدید (محمد علی فروغی) به آنکارا این امر را نشان داد:

فروغی کاملاً از اهمیت لباس در مقام جدیدش آگاهی داشت. او وقتی که از آن مطلع گشت به طور اتفاقی در پاریس به سر می‌برد و بلافاصله با عجله برای خرید یک کت شام، کت دنباله‌دار و صبحگاهی رفت. او در ترکیه با مصطفی کمال و عصمت پاشا بخوبی معاشرت می‌کرد و آن‌ها را اغلب می‌دید. اما برای مرد شهرنشینی چون فروغی، در حالی که همه دیگر دیپلمات‌ها سربرنه بودند، نگه داشتن کلاه پهلوی کار آسانی نبود، و از این رو در ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۸ نامه‌ای سری به تیمورتاش ارسال نمود و در آن وزیر قدرتمند دربار را برای کار

^{۲۵} Fred Halliday, *Iran: Dictatorship and Development*, New York: Penguin, 1978.

^{۲۶} Matthew Elliot, 'New Iran and the Dissolution of Party Politics under Reza Shah', in Touraj Atabaki and Eric J. Zürcher, eds, *Men of Order: Authoritarian Modernization under Atatürk and Reza Shah*, London: I. B. Tauris, 2004, 87.

^{۲۷} Ibid., 68.

^{۲۸} John R. Perry, 'Language Reform in Turkey and Iran', in Atabaki and Zürcher, eds, *Men of Order*, 238–59.

در جهت اتخاذ یک کلاه اروپایی تحت فشار قرار داد... فروغی در سال ۱۹۳۰ به ایران بازگشت، اما کار خود را تحمل نمود. مذاکرات دوجانبه در سال ۱۹۳۲ به بهبود قابل توجه روابط ایران و ترکیه منجر شد.^{۲۹}

تأثیر یک‌طرفه نبود. اتاتورک در طی یک مسافرت با قطار از طریق اناتولی همراه با شاه، وقتی که آن‌ها یک روحانی عمامه به سر دیدند بد خلقی کرد. این نشانه از نظر بین‌المللی خفت اور عقب‌ماندگی موجب گشت که اتاتورک لباس مردانه روحانیت در ملا عام را ممنوع سازد. شاه تحت تأثیر قرار گرفت و پس از بازگشت خود، اصلاحات کلاه در ایران را تسریع نمود.^{۳۰}

با این حال شاه نسبت به اتاتورک رهبری بسیار مستبدانه‌تر (و کمتر متکی بر حزب) بود؛ تا حدی به خاطر تمرکز کمتر توسعه‌یافته اقتصادی، سیاسی و اداری که قبل از او وجود داشت.^{۳۱} همانطور که هم اریک زورکر و هم ارواند ابراهیمیان متذکر گشته‌اند^{۳۲}، کمالیسم و پهلویسم (با وجود همه تشابهاتشان) در یک جنبه اساسی متفاوت بودند: سازماندهی جلب رضایت کمالیسم از طریق حزب سیاسی بود که تفاوت بسیار زیادی بین دو کشور باقی گذارد. شاه در واقع سازماندهی جلب رضایت از طریق چند حزب، که یکی از آن‌ها کاملاً مطابق مدل کمالیستی بود را ازمو، اما این ازموها به خاطر ترس شاه از جمهوری‌خواهی بسیار کوتاه مدت بود.^{۳۳} این تباین حتی به شکل‌های متفاوت جنبش‌های اسلامی آن دو کشور نیز سرازیر شد. وسواس نسبت به قوانین لباس در هر دو کشور تا به امروز ثابت باقی‌مانده است، اما در یک بافتار، کسب توافق در کشور توسط یک حزب سازماندهی می‌شد (و بیشتر «داوطلبانه» و در نتیجه موزدیانه) بود، در حالی که در متن دیگر انواع مختلف لباس توسط دولت اعمال (و بعد از آن توسط شبه نظامیان) در دوره‌های مختلف تحمیل شد. حزب سیاسی همچنان موثرترین ابزار برای ادغام چهره‌های تبعیت داوطلبانه و اجباری باقی‌مانده است.

ایران در دهه ۱۹۷۰ با مشکلات متعددی مواجه گشت. شکست صنعتی و سکولاریزه کردن کشور

^{۲۹} Houchang Chehabi, 'Dress Codes for Men in Turkey and Iran', in Atabaki and Zürcher, ed, *Men of Order*, 220-1.

^{۳۰} Ibid., 221-2.

^{۳۱} Atabaki and Zürcher, eds, *Men of Order*, 9-11.

^{۳۲} Eric J. Zürcher, 'Institution Building in the Kemalist Republic: The Role of the People's Party', in Atabaki and Zürcher, eds, *Men of Order*, 98-112; Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982, 148-9.

^{۳۳} Abrahamian, *Iran between Two Revolutions*, 138-9.

طیف وسیعی از چهره‌های بانفوذ سکولار، بیش از همه محمد رضا پهلوی (پسر رضا شاه که در سال ۱۹۴۱ جانشین او گشت) را بی‌اعتبار ساخت.^{۳۴} این شکست‌ها با گشایش‌های بی‌نتیجه سیاسی که به طور بین‌المللی تحمیل شد، هم‌راستا گشت.^{۳۵} در این میان، حتی برخی از روشنفکران، دانشجویان و بخش‌های طبقه متوسط سکولار نیز کاملاً از شیوه زندگی سکولار-مدرن ناراضی بودند و به مذهب به عنوان یک پاسخ روی آوردند-گرایشی که در طی چند دهه در حال ساخته شدن بود اما در دهه ۱۹۷۰ تشدید گشت.

اگر چه اکثر روحانیون، مخالف دیکتاتوری مدرن‌کننده در طی اولین دهه وجودش نبودند،^{۳۶} اما نقطه برجسته رهبری مقاومت اسلامی روحانیت شد و تا انقلاب ۱۹۷۹ نیز این چنین باقی ماند. نقطه عطف دهه ۱۹۶۰ بود، زمانی که شاه به «انقلاب سفید»، که به دنبال صنعتی کردن کشور و تضعیف اختیارات زمینداران، تجار و روحانیت بود، دست زد. روحانیت غیرحاکم بسیج بر علیه انقلاب دودلانه شاه از بالا را رهبری کرد، و در برابر اقدام‌های رژیم برای تقسیم زمین (از جمله آن‌هایی که متعلق به بنیادهای مذهبی بودند)، حق اعطای رأی به زنان و برابری در ازدواج و دادن اجازه به اقلیت‌های مذهبی برای باز کردن دفاتر مرکزی مقاومت نمود. خمینی، یک روحانی تک‌رو در طی این مخالفت، در سراسر کشور مشهور گشت.

رژیم قدیم ایران اولین دهه‌های رژیم ترکیه را به عنوان یک مدل برگزید، اما گاهی اوقات در مداخله زندگی روزمره جسارت بیشتری از خود نشان داد (برای مثال، ممنوعیت همه جانبه حجاب که به همه مکان‌های عمومی بسط یافت و چندین سال طول کشید، در عوض ممنوعیت حجاب در ترکیه محدود به ادارات رسمی و مراکز آموزشی بود). این جسارت ظاهری به اپوزیسیون اسلامی آن یک برتری داد. علاوه بر این، سلطنت در ایران استبدادی‌تر گشت در حالی که در ترکیه تا حدی دموکراتیک‌تر شد. شبکه‌های روحانیت و بازار به طور متناوب (در طی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰) مقاومت نمودند و در

^{۳۴} John Foran, *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Boulder, CO: Westview Press, 1993.

^{۳۵} See Said A. Arjomand, *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*, Oxford: Oxford University Press, 1988; Michael M. J. Fischer, *Iran: From Religious Dispute to Revolution*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980; and Misagh Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1989.

^{۳۶} Anthony Gill and Arang Keshavarzian, 'State Building and Religious Resources: An Institutional Theory of Church-State Relations in Iran and Mexico', *Politics and Society* 27:3 (1999): 442-5.

بینابین با دولت مذاکره کردند (در دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰)، و از این رو هسته جامعه مدنی را تشکیل دادند. با این حال، هیچ گروه سیاسی مستقل و قوی وجود نداشت، زیرا بعد از کودتای ۱۹۵۳ بر علیه دولت ملی انتخابی محمد مصدق اکثر احزاب عمده ممنوع بودند. اپوزیسیون سیاسی عمدتاً مخفی و محدود باقی ماند.

درست مانند دیگر سیاست‌ها، مسیر بسط سلطنت متوجه مدل‌های ترکیه و مصر بود تا اینکه مسیر کشورهای خلیج فارس دنبال شود، هر چند که ثروت فراوان نفتی مدل خلیج فارس برای ایران را ممکن می‌ساخت. برنامه‌های حمایت اجتماعی از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ از بوروکراسی دولتی به کارگران صنعتی گسترش یافت. گسترش بعدی به دنبال شکست، از همه مهمتر در طی تصدی مصدق، با شوک‌هایی همراه شد.^{۳۷} نتیجه کلی ساختاری شبیه ترکیه و مصر (و همچنین سیستم‌های رفاهی امریکای لاتین بود): هم توسعه و هم رفاه به ویژه پس از انقلاب سفید ۱۹۶۰، کارمندان رسمی را بیش از کارمندان غیررسمی (و مناطق شهری را بیش از مناطق روستایی) بهره‌مند ساخت. نتیجه آن نوعی از کورپوراتیسم انحصاری بود که بخش‌های بزرگی از جامعه را در خارج از بخش‌های رسمی تولیدی و حفاظتی رها نمود. از این رو، [وسعت] بلوک اقشار حاکم نازل بود و بلوک قدرت در مقایسه با هم‌تایان سکولار خود در ترکیه، مصر و تونس بیان ضعیف‌تری در سطح جامعه می‌یافت.

نقوئولیبیرالی کورپوراتیسم

تا آنجا که به جمهوری‌های سکولار مربوط می‌شود، تجربیات ترکیه و مصر آغازگر روند نقوئولیبیرال‌سازی بودند، اما الجزایر و تونس بلافاصله تقلید نموده و ترکیه دیرتر به نقوئولیبیرالیسم گذار نمود. تحرکات اولیه نقوئولیبیرالی ترکیه شدیدتر از تحرکات مصر بود و دو کشور دوباره در دهه ۲۰۰۰ در تعمیق نقوئولیبیرال‌سازی همگرا گشتند. عراق و سوریه در لیبرالیزه کردن اقتصادهایشان کمتر اقدام نمودند. در یمن، برخی از علایم نقوئولیبیرال‌سازی وجود داشت، با این حال در یک کشور بسیار فقیر و از نظر جغرافیایی بسیار خشک، این نشانه‌ها خیلی راه به جایی نبردند. تجربه الجزایر بلافاصله بخاطر جنگ داخلی ناتمام باقی ماند. ترکیه، مصر و تونس به جمهوری‌های عمده نقوئولیبیرال‌سازی در منطقه بدل گشتند.

^{۳۷} Kevan Harris, 'A Martyrs' Welfare State and Its Contradictions: Regime Resilience and Limits through the Lens of Social Policy in Iran', in Steven Heydemann and Reinoud Leenders, eds, *Middle East Authoritarianisms: Governance, Contestation, and Regime Resilience in Syria and Iran*, Stanford, CA: Stanford University Press, 2013, 61–80.

ترکیه

در ترکیه حکومت نظامی اصلاحات نئولیبرالی را در سپتامبر ۱۹۸۰ به اجرا گذاشتند که توسط سیاستگذاران در ۲۴ ژانویه همان سال پیشنهاد شده بودند. همچنین نئولیبرال سازی پاسخی به تهدید کارگران سازمان یافته و چپ بود. آن یک راه عملی برای مقابله با مشکلات بودجه که استراتژی های جانشینی واردات ایجاد نموده بودند، محسوب می گشت. رشد ترکیه در دهه های گذشته - به خاطر آنکه صنایع حفاظت شده نیاز به ماشین آلات گران قیمت و تکنولوژی بالا داشتند (و می بایستی از خارج وارد می شدند) - تنها از طریق یارانه و قرض های گسترده خارجی امکان پذیر بود. این مشکلات، اتکای بیش از حد بر جریان ارز خارجی را می پروراند. در منطقه، دیگر مدرن سازان طرفدار جانشینی واردات نیز از همین مشکل رنج می بردند.^{۳۸}

کودتای ۱۹۸۰، در عین آنکه بیانات مستقل اسلامی را سرکوب کرد، حوزه تأثیر اسلام را به خاطر مبارزه با چپ گسترش داد. درواقع، ژنرال ها رژیم جدید در ایران را یکی از بزرگترین دشمنان ترکیه اعلام نمودند. در پی انحلال همه احزاب و سازمان های مدنی موجود توسط نظامیان، یک حزب مرکز-راستگرا (حزب وطن یا اناپ که توسط اوزال رهبری می گشت)، پروسه نئولیبرال سازی را به عهده گرفت. بازرگانان، تجار متدین و یک طبقه متخصص جدید سکولار که در بخش خصوصی تمرکز یافته بودند، هسته اصلی حزب را تشکیل می دادند. به نظر می رسید که جناح مادون بلوک قدرت کنترل را بدست می گرفت، اما در عمل اتمام این انتقال در محدوده رژیم قدیمی (در نتیجه حفظ و حراست بلوک موجود قدرت) ممکن نبود.

بسرعت ترکیه به یک کشور صادرکننده کالا، با کالاهای تولیدی که بخش بزرگی از استراتژی صادرات را تشکیل می داد، بدل گشت. بوغرا و ساواشکان متذکر می شوند: «سهم کل صادرات در تولید ناخالص ملی که در سال ۱۹۸۰، ۳/۱ درصد بود در سال ۲۰۰۰ به ۱۰/۵ درصد رسید و همچنان در حال افزایش است»^{۳۹} در سال ۲۰۱۲، ۹۰ درصد صادرات، کالاهای تولیدی بود. در تناقض با نسخه اقتصاد آزاد، دولت نقش بسیار فعالی در تشویق بورژوازی صادرات گرا از طریق یارانه و اعتبارات ترجیحی داشت.^{۴۰}

^{۳۸} Richards and Waterbury, *A Political Economy of the Middle East*.

^{۳۹} Ayşe Buğra and Osman Savaşkan, *New Capitalism in Turkey: The Relationship between Politics, Religion and Business*, Cheltenham, UK: Edward Elgar, 2014.

^{۴۰} Ziya Öniş, 'Anatomy of Unorthodox Liberalism: The Political Economy of Turkey in the 1980s', in

جامعه بر اساس خطوط طبقاتی تقسیم شده باقی ماند. شکایت بر علیه نئولیبرال سازی اکثراً به شکل حمایت از حزب سوسیال دموکرات مردم (SHP)، شاخه‌ای از حزب جمهوری خواه خلق بیان می‌شد. اما، این حزب نسخه ضعیف‌تری از حزب جمهوری خواه خلق در دهه ۱۹۷۰ بود؛ در غیاب یک چپ سوسیالیست و کمونیست قوی (که رهبران و اعضای آن‌ها اعدام، زندانی و یا تبعید دسته جمعی شده بودند) حزب سوسیال دموکرات مردم، عاری از فشار سنگین بر جناح چپش بود. از این رو، حزب سوسیال دموکرات مردم به دنبال احزاب نمونه راه سوم در غرب مانند حزب کارگر در بریتانیا به جای مخالفت با نئولیبرال سازی، وعده ملایم کردن و تعدیل آن را داد. با این حال، عمل کرد دولتی و محلی و شهری حزب مردم بسیار ملالت‌انگیز بود. فرورفته در فساد، حتی نتوانست به اندازه گزینه‌های اروپایی و امریکایی لاتین دستاوردی داشته باشد، و بطور موثری راه یک سوسیال لیبرالیسم استاندارد (سکولار) در ترکیه را بست. این امر همراه با عوامل دیگر به تدریج سوسیال لیبرال‌ها، سوسیال دموکرات‌های غالب، مارکسیست‌های لیبرال و دیگر طرفداران سیاست‌های سبک راه سوم را به سمت سرمایه‌گذاری بر آنچه که مانند نسخه اسلامی بلریم درک می‌شد، سوق داد.

مصر

سادات و مبارک، دو رئیس جمهور پس از ناصر نئولیبرال سازی را با دوزهای ناجوری از همکاری با اسلامیت‌ها ترکیب نمودند. اگر چه این امر به موازات الگوی دوران پس از ۱۹۸۰ ترکیه بود (یعنی جذب اسلام‌گرایان برای تسکین پریشانی از دست نئولیبرالیسم) اما در میان این دو، مصر استبدادی‌تر بود. در هر صورت فرصت‌های واقعی در آن حدی که وجود داشت به اسلامیت‌ها اعطا شدند. برای سادات اتحادش با فعالان اسلامی آن‌چنان اهمیت داشت که چرخش وی به مذهب پایه مشروعیت بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۱ محسوب می‌گشت. ناصر هم اسلام را برای جلب حمایت گسترش داد، اما سادات آن را بسیار سیستماتیک نمود. او در طی جنگ ۱۹۷۳ سخاوتمندانه به واژگان اسلامی برای کمک به بسیج مردم مصر متوسل شد. درست پس از جنگ، وی معروف به «رئیس جمهور مومن» یا «الرئیس المومن» گشت.^{۴۱} مطبوعات طرفدار دولت سرگرم بحث در مورد تأکید بی‌تردید بر مالکیت و

Metin Heper, ed., *Strong State and Economic Interest Groups: The Post-1980 Turkish*

Experience, Berlin: De Gruyter, 1991, 27–41; and Öniş, 'Turgut Özal and His Economic Legacy: Turkish Neoliberalism in Critical Perspective', *Middle Eastern Studies* 40:4 (2007): 113–34.

۴۱ Hesham al-Awadi, *In Pursuit of Legitimacy: The Muslim Brothers and Mubarak, 1982-2000*, London: I. B. Tauris, 2005, 37

ابتکار فردی در یک اقتصاد اسلامی بودند. شرکت‌های سرمایه‌گذاری و بانک‌های اسلامی تحت حمایت رژیم گسترش یافتند. علاوه بر این، در قانون اساسی سال ۱۹۷۱ تصریح شده بود که اسلام نقش اساسی در قانون‌گذاری داشت^{۴۲}، و در متمم تاریخی قانون اساسی در سال ۱۹۸۰ بر شریعت به عنوان منبع اصلی قانون‌گذاری تأکید شد. به کار گرفتن اسلام لزوماً به بلوک استواری از نیروهای همسو با رژیم به شکل هژمونیک بدل نگشت، اما آن قطعاً به گسترش دینداری در سراسر مصر به شکل پراکنده کمک نمود. از قضا، در سال بعد سادات توسط اسلام‌گرایان ترور شد.

مبارک کشش مذهبی سادات برای یک رئیس جمهور مؤمن را نداشت. اما او نیز به دنبال همکاری با فعالین مسلمان از طریق انتخابات و مکانیزم‌های دیگر بود، هر چند که وی کنترل فعالیت مذهبی در دانشگاه‌ها را افزایش داد. همچنین او تلاش نمود تا مشروعیت مذهبی رژیم را با استفاده از ال‌زهر گسترش دهد، اما اقدام‌های وی در این حوزه ممکن است بخشا مشروعیت این نهاد را به خاطر تقویت اعتبار اسلامی رژیم خدشه‌دار نموده باشد.^{۴۳}

دخالت آمریکا در همکاری اسلامی رژیم مدت‌ها موضوع گمانه‌زنی بوده است. مدارکی که اخیراً ویکی‌لیکس در دسترس قرار داده است نشان می‌دهند که هنری کسینجر اخوان‌المسلمین را مانند «چماق» سادات بر علیه چپگرایان درک می‌نمود. بنا بر این اسناد، رژیم از اسلام‌گرایان هم از نظر مالی و هم سازمانی حمایت می‌نمود. مهم‌تر از آن، رژیم به منظور مقابله با مارکسیست‌ها و ناصریست‌ها، دانشگاه‌ها را با اعضای اخوان‌المسلمین و دیگر اسلام‌گرایان پر می‌نمود.^{۴۴} (در نهایت سازمانی که خاستگاهی دانشگاهی داشت سادات را ترور کرد). به احتمال قریب به یقین آمریکا با این تلاش‌ها برای ایجاد یک اسلام رسمی در مقابل چپگرایان همراه بود (و احتمالاً فعالانه در آن مشارکت داشت).

اسلام‌گرایان ترکیه و مصر با وجود داشتن فرصت‌های قابل مقایسه، استراتژی‌های متفاوتی داشتند. این تباین نشان می‌دهد که ما باید در تحلیل خود در نظر داشته باشیم که به خاطر ساختارهای سیاسی جامعه چگونه فرصت‌های مشابه سیاسی گاهی اوقات منجر به نتایج متضادی می‌گردند. در زیر در بخش مربوط به اپوزیسیون اسلام‌گرا این مسأله بررسی خواهد شد.

استراتژی اسلامی نمودن از بالا به پایین با سیاست‌های لیبرال‌سازی اقتصادی در هم تنیده شده بودند. مصر ماوای خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی گسترده از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ بود. این اصلاحات در نیمه

۴۲ Ibid., 37, 41.

۴۳ See al-Awadi, *In Pursuit of Legitimacy*, chapter 3.

۴۴ 'al-Ikhwan: 'asa al-Sadat li darb al-Nasseriyyin', almasryalyoum.com, 7 April 2013.

اول دهه ۱۹۸۰ با خود رشد پایدار و همچنین کاهش دستمزدها و افزایش بیکاری و فقر را به همراه داشت.^{۴۵} کاهش یارانه نان، شکر - بنا بر فشار صندوق بین‌المللی پول - منجر به شورش و مرگ هفتاد و هفت نفر در سال ۱۹۷۷ شد. صندوق بین‌المللی پول به سرعت وام بزرگی به مصر داد و یارانه‌ها احیا گشتند. پس از آن، یارانه‌ها به تدریج و به شکل مخفیانه حذف شدند.^{۴۶}

با خوش‌اقبالی رژیم افزایش قیمت نفت به معنای افزایش وجوه ارسالی از خلیج فارس و درآمد بیشتر از شبه جزیره سینا بود. وقتی که در دهه ۱۹۸۰ قیمت نفت دوباره کاهش یافت و اسلام‌گرایان هدف‌های گردشگری را مورد حمله قرار دادند، دوباره، هم درآمد نفت و هم گردشگری کاهش یافت. مصر به یکی از بدهکارترین کشورهای دنیا بدل گشت. حکومت تلاش نمود تا برای تأمین مالی بدهی‌ها، قیمت ارز را بالا برد، استراتژی که باعث دلسردی از صادرات شد و شکاف تجاری را جدی‌تر نمود.^{۴۷}

در نتیجه سیاست‌های لیبرال‌سازی («دوازه باز») سادات، کاهش اعتبارات دولتی به کشاورزان و تغذیه روستایی، فقر در مناطق روستایی افزایش یافت^{۴۸}، تحولاتی که قابل مقایسه با آنچه که ترکیه از دهه ۱۹۸۰ به بعد از سر گذراند، بودند. مخالفت سیاسی با این اصلاحات روستایی ضعیف بود.^{۴۹} هر چند که اگر از نگاه امروز به گذشته بنگریم به نظر می‌رسد که نئولیبرال‌سازی سادات (و حتی اولین سال‌های زمامداری مبارک) با وجود همه اعتراضاتی که تولید نمودند، دودلانه بوده است. مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و تأکید بر گذار از صنعت به امور خدماتی و مالی غیرقاطعانه بود.^{۵۰}

رژیم یک قرارداد از نظر اقتصادی ارتدوکس صندوق بین‌المللی پول را همراه با بخشش قروض نظامی در ازای انضباط مالی (و نیز به عنوان پاداش اطاعت سیاسی در جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰-۱۹۹۱)

۴۵ Eberhard Kienle, 'More Than a Response to Islamism: The Political Deliberalization of Egypt in the 1990s', *Middle East Journal* 52 (1998): 219-35.

۴۶ John W. Salewvurakis and S. Mohamed Abdel-Haleim, 'Bread Subsidies in Egypt: Choosing Social Stability or Fiscal Responsibility', *Review of Radical Political Economics* 40:1 (2008): 35-49.

۴۷ Richards and Waterbury, *A Political Economy of the Middle East*, 222-4, 249.

۴۸ Ray Bush, 'Politics, Power and Poverty: Twenty Years of Agricultural Reform and Market Liberalisation in Egypt', *Third World Quarterly* 28:8 (2007): 1603-5.

۴۹ Ibid., 1606-8.

۵۰ See Relli Shechter, 'The Cultural Economy of Development in Egypt: Economic Nationalism, Hidden Economy and the Emergence of Mass Consumer Society during Sadat's Infitah', *Middle Eastern Studies* 44:4 (2008): 571-83; and Dona J. Stewart, 'Changing Cairo: The Political Economy of Urban Form', *International Journal of Urban and Regional Research* 23:1 (1999): 142

به کار بست. کاهش هزینه‌های دولتی ذخایر بین‌المللی آن افزایش داد و کسری بودجه آن را به سطح اولیه کاهش داد. کاهش قیمت نفت و در نتیجه آن ورشکستگی دولت و توافق با صندوق بین‌المللی پول به خصوصی‌سازی کامل ختم شد.^{۵۱} اما، بیشترین رشد اقتصادی مصر نتیجه سرمایه‌گذاری‌های دولتی (مانند پروژه‌های آبیاری) بود و نه صادرات. در واقع، ادغام با اقتصاد جهانی عملاً کاهش یافته بود.^{۵۲}

برخی از دلایل شکست این تلاش نئولیبرالی برای رشد در رابطه با بحران مالی آسیا، ادامه حملات به گردشگران، بهره‌وری پایین نیروی کار، و سرمایه‌داری رفاقتی بود. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، برنامه خصوصی‌سازی به سرعت به اجرا درآمد، اگر چه به زودی از سرعت آن کاسته شد. در هر حال، بسیاری از شرکت‌های خصوصی‌شده به محرمان خود رژیم رسیدند.^{۵۳} نیروی نظامی شورش اسلامی (و حمله به گردشگران) را در اواسط دهه ۱۹۹۰ حل کرد. اما تا آن زمان دیگر آسیب‌های زیادی وارد شده بودند. ماهیت صراحتاً آشکار رفاقت‌بازی رژیم نیز نئولیبرال‌سازی رانامشروع‌تر نمود، و حفظ چنین شرایطی بیش از پیش سخت‌تر شد.

خلاصه، لغو سکولار کورپوراتیسم مصری همچنان امری از بالا به پایین باقی ماند. در مقابل، نئولیبرال‌سازی ترکیه تنها از طریق اسلامی‌گرایی از پایین به بالا به ایدئولوژی هژمونیک بدل گشت. اسلامی‌سازی مخلوط سادات و مبارک از بالا و کنترل اسلام‌گرایان، آزمایش نئولیبرال‌سازی اسلامی کامل را برای دهه‌ها به تعویق انداخت.

تونس

در تونس همچون مصر و ترکیه (و برخلاف ایران نفت‌خیز) صنعتی شدن به کمک استراتژی جانشینی واردات به موازنه غیرقابل حل بحران‌های پرداختی ختم شد و منجر به تغییر به سمت رشد صادرات‌گرایی (و بازار-محوری) گشت. تحول مسلماً در انتهای دهه ۱۹۶۰ آغاز شد، اما در طی دهه ۱۹۸۰ سرعت گرفت.^{۵۴} این تغییر وقتی که حبیب بورقیبه رهبر بنیانگذار در سال ۱۹۶۹ در مورد

۵۱ S. Suleiman, *Al-Nizam al-qawi wa al-dawla al-da'ifa: Edaret al-azma al-maliya wa al-taghir al-siyasi fi'ahd Mubarak*, Cairo: Dar Merit, 2005, 9, 54.

۵۲ Richards and Waterbury, *A Political Economy of the Middle East*, 250.

۵۳ Ibid., 251.

۵۴ Alan Richards, John Waterbury, Melanie Cammett, and Ishac Diwan, *A Political Economy of the*

عناصر چپ‌گرایانه‌تر رژیم برای جذب مجدد سرمایه‌داران و زمینداران کوچک چرخش نمود، آشکار گشت. پس از آن وزن دولت در برنامه‌ریزی دولتی و تشویق رشد اقتصادی به طرز قابل توجهی کاهش یافت.^{۵۵} همچنین رژیم در دهه ۱۹۷۰ به سیاست اسلامی‌سازی از بالا به پایین روی آورد. قابل‌توجه‌ترین نکته اینکه بورقیه انجمن حفاظت از قرآن^{۵۶} را برای خدمت در مقابله با چپ تشکیل داد.^{۵۷} این سازمان به جای آنکه صرفاً سیاست‌های رژیم را به پوشش اسلامی ملبس نماید، که شاید هدف بورقیه بود، چشم‌انداز جسورانه‌ای نیز داشت: آن ادعا می‌نمود که خواهان ایجاد یک جامعه و دولت اسلامی با سبک کار پایین به بالا و از طریق تغییر فرد فرد جامعه بود.

روگردانی دولت تونس از تأمین احتیاجات، درست مانند مصر منجر به ناآرامی‌های اجتماعی شد. اتحادیه به رسمیت شناخته شده سندیکای عمومی کارگران برانگیخته از شورش نان در سال ۱۹۷۷، درست در همان سال شورش نان در مصر، دعوت به یک اعتصاب عمومی نمود. در طی دهه ۱۹۸۰ روابط سندیکای عمومی کارگران با رژیم مملو از تنش باقی ماند، و رژیم سرکوب بیشتری را نسبت به اتحادیه روا داشت، هر چند که دومی قادر به حفظ گونه‌ای از استقلال بود- فضای مانوری که وابسته به منطقه و بخش کارگری بود.^{۵۸}

مانند بسیاری از کشورها در سراسر جهان، نئولیبرال‌سازی بیشتر به عنوان دارو برای همه کاستی‌های اولیه اصلاحات نئولیبرالی در نظر گرفته می‌شد. هنگامی که قطع رایانه مصرف‌کنندگان در سال ۱۹۸۴ به شورش انجامید (دوباره با حمایت سندیکای عمومی کارگران)، رژیمی که بیش از پیش نئولیبرال می‌گشت تصمیم به باز کردن در کشور به روی صندوق بین‌المللی پول نمود. صندوق بین‌المللی پول با تحمیل یک توافق سختگیرانه به عنوان شرط خود، تونس را در مسیری قرار داد که آن کشور به ارتدکس‌ترین کشور نئولیبرال جهان عرب بدل شد. نتیجه آن رشد پایدار در سال‌های بعدتر همراه با

Middle East, 3rd edn, Boulder, CO: Westview Press, 2013, 25–9.

۵۵ Ibid., 195–6.

۵۶ Similar to the disagreements regarding regime-Islamist relations in Egypt, the import of such active support or involvement of the Tunisian state in fostering the Islamic movement in the 1960s is a matter of unresolved dispute. Mehdi Mabrouk, 2012. 'Tunisia: The Radicalization of Religious Policy', in George Joffé, ed., *Islamist Radicalization in North Africa: Politics and Process*, London: Routledge, 2012, 54

۵۷ François Burgat and William Dowell, *The Islamic Movement in North Africa*, 2nd edn, Austin: University of Texas Press, 1997, 184.

۵۸ Chris Toensing, 'Tunisian Labor Leaders Reflect upon Revolt', *Middle East Report* 41:258 (Spring 2011): 30.

افزایش صادرات و واردات بدون گمرکی بود. با وجود مذاکرات کارگران با رژیم برای اهسته کردن سرعت بیکاری تا حد ممکن، میزان بیکاری یک معضل باقی ماند.^{۵۹}

بحران اقتدارگرایان نئولیبرال

نئولیبرال سازی که با درجات و انواع مختلفی از اقتدارگرایی «سکولار» همراه بود، در این سه کشور اصلی، در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ با مشکلات هرچه بیشتری رو در رو قرار گرفت. احزاب مرکز تحت نظارت صندوق بین‌المللی پول با چند دستگی و بی‌عرضگی اقتصاد ترکیه را در طی دهه ۱۹۹۰ (البته هنوز از روی بی‌قاعدگی «لیبرال سازی») سوءمدیریت نمودند، سوءمدیریتی که در نهایت هنگامی که کل کشور یک شبه بسیار فقیرتر گشت، به بحران مالی در سال ۲۰۰۱ انجامید.^{۶۰} ریشه‌های بحران مربوط به سیاست مالی بود: رشد در دهه ۱۹۹۰ بیش از پیش به مارییج بدهی، استقراض دولت و سپس سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی در اوراق قرضه و بهادار خطرناک و پر ریسک وابسته بود.^{۶۱}

همان طور که جیمی یک اشاره می‌کند، در دوران ما شکست اقتصاد بازار آزاد از طریق اقتصاد بازار آزاد حل می‌شود.^{۶۲} کمال درویش، یکی از چهره‌های سطح بالا بانک جهانی، با عجله فرا خوانده شد. او طرحی برای اقدامات تهاجمی مقررات‌زدایی و خصوصی سازی ارائه نمود که گریبانگیر ترکیه در دهه بعدی گشت. پیوندهای از قبل تنگاتنگ (و تبعیت) از مؤسسات اجماع واشینگتنی [توافق واشینگتن پیمانی برای آزادسازی بازارها، خصوصی کردن شرکت‌های دولتی و کاهش نظارت دولتی به منظور افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی است. م.] مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تشدید شد.^{۶۳} آنگاه سؤال این بود که آیا چنین سیاست‌هایی می‌توانست در زیر استبداد سکولار (اسلامی‌شده) به نازامی‌های توده‌ای بدل شود. دسته‌ای از رهبران، روشنفکران، کارافرینان و کنشگران به آن جواب

^{۵۹} Richards et al., *A Political Economy of the Middle East*, 3rd edn, 240–2.

^{۶۰} See Çağlar Keyder, 'The Turkish Bell Jar', *New Left Review* 2:28 (July/August 2004): 65–84.

^{۶۱} Buğra and Savaşkan, *New Capitalism in Turkey*; Ziya Öiş, 'Beyond the 2001 Financial Crisis: The Political Economy of the New Phase of NeoLiberal Restructuring in Turkey', *Review of International Political Economy* 16:3 (2009): 409–32.

^{۶۲} See Neil Brenner, Jamie Peck and Nik Theodore, 'Variegated Neoliberalization: Geographies, Modalities, Pathways', *Global Networks* 10:2 (2010): 209–10.

^{۶۳} The AKP government, self-confident due to the credibility it gained as a result of its pursuit of free market policies, loosened its ties with the IMF in the 2010s.

قاطع «نه!» را دادند. مداخلات صندوق بین‌المللی پول/بانک جهانی در ترکیه نسبت به تونس و مصر نتایج بسیار متفاوتی داشت.

در مصر، تغییر قاطعانه نئولیبرالی در ابتدای اولین دهه سده حاضر پدید آمد. طبقه تجار که که در یک موقعیت فرو دست در بلوک قدرت باقی‌مانده بودند، دست بالا را به دست آوردند.^{۶۴} بعد از سال ۲۰۰۴، حتی در کابینه هم تجار تفوق داشتند، یعنی اوج نئولیبرالیزه شدن دستگاه دولتی.^{۶۵} علاوه بر این، دولت با از دست دادن استقلال نسبی، به تدریج توسط این طبقه غارت گشت. دولت-زدایی اقتصاد به جای آنکه فساد را حل و فصل نماید، آن طوری که محافل اصلی و غالب غربی انتظار داشتند، به فساد بیشتر منجر شد.

مصر و ترکیه، با وجود تفاوت‌های بسیار، تشابهات معینی را در فرایندهای بازاری خود نشان دادند. در هر دو کشور صنعتی شدن در ده‌های آخر کاهش یافته بود. گردشگری، امور مالی و عمران (البته با برخی تولیدات کارخانه‌ای مثلاً در بخش نساجی که در ترکیه و مصر بسیار اهمیت داشت، در حاشیه) موتور رشد گشتند. غلبه گردشگردی، عمران و امور مالی مانع بزرگی در صنعتی شدن یا توسعه تکنیکی، با وجود تداوم رشد در هر دو مورد^{۶۶} بود، و بشدت با نئولیبرال‌سازی بالای تکنیکی در هند تضاد کامل داشت.

مصر در سال ۲۰۰۷ دیگر یک صادر کننده نفت نبود و درآمد کانال سوئز پس از بحران جهانی سال ۲۰۰۸ کاهش یافت. اگر چه هیچکدام از این‌ها مصر را در یک بحران مرگبار اقتصادی فرو نبرد، اما آن زمینه را برای بی‌نظمی اقتصادی که بعد از سال ۲۰۱۱ تشدید گشت، آماده نمود. بخش‌های زیر و فصل بعدی کتاب به تجزیه و تحلیل اینکه چرا با وجود این بحران‌ها، یک بلوک هژمونیک اسلامی مشابه ترکیه نمی‌توانست ظهور کند (و سکولاریسم فاسد نئولیبرالی را جارو کند) می‌پردازد.

علاً تونس تنها کشوری در خاورمیانه بود که به نظر می‌رسید در آن نئولیبرال‌سازی سکولاریستی به

۶۴ While Kandil provides one of the best accounts of this process, his insistence on calling the Egyptian bourgeoisie (including the richest families of the country) a 'middle class' sector takes away from the analysis. A critical distinction between the bourgeoisie and the new petty bourgeoisie deals with the analytical problems this institutionalist baggage (which takes the ruling class as the upper class) creates. Furthermore, the dominant class has to be differentiated from the ruling class.

۶۵ See Timothy Mitchell, *Rule of Experts: Egypt, Techno-Politics, Modernity*, Berkeley: University of California Press, 2002.

۶۶ Thomas Richter and Christian Steiner, 'Politics, Economics and Tourism Development in Egypt: Insights into the Sectoral Transformations of a Neo-patrimonial Rentier State', *Third World Quarterly* 29:5 (2008): 955.

روانی پیش می‌رفت. تنها هزینه آشکار سیاست‌های دیکتاتورمنشانه و پارتی‌بازی شدید^{۶۷}، همراه با مشکل بیکاری مزمن بود که مشخصه انواع دیگر نئولیبرال‌سازی در منطقه نیز محسوب می‌گشت. بن‌علی، ژنرالی که از طریق یک کودتای نظامی در سال ۱۹۸۷ جانشین بورقیبه، رهبر بنیان‌گذار (و بیمار) گشت، ترکیب و آرایش غیرنظامی رژیم را مختصر نمود و دستگاه امنیتی را تقویت کرد. با این حال، این امر مانع رژیم از مباحثات در مورد رشد مداوم، و از همه مهمتر، بر پایه استراتژی صادرات پایدار (که شامل مقدار قابل توجهی از محصولات صنعتی صادراتی می‌شد) نگشت. از این بابت، تونس منحصر بفرد بود و موفقیت آن فقط با ترکیه قابل مقایسه بود.

تونس، با توجه به روند نسبتاً موفقیت‌آمیز نئولیبرال‌سازی، به عنوان گل سر سبد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در نظر گرفته می‌شد. سازمان‌های بین‌المللی به مشکلات استبدادگرایی و پارتی‌بازی اشاره می‌کردند، اما این مشکلات فقط پانویست بی‌اهمیتی در یک ارزیابی به طور کلی مثبت بود، و کمتر از پارتی‌بازی و «فساد» در هر جای دیگر، به شمول ایتالیا و یونان، جدی گرفته می‌شد.^{۶۸} تونس برای پیشرفت ظاهری خود در رقابت بین‌المللی، کاهش فقر، ترقی زنان، مدیریت مالی، توسعه انسانی و رشد اقتصادی مورد ستایش و استقبال قرار گرفت.

تنها پس از انقلاب بود که تحلیل‌گران شروع به کشف هزینه‌های اجتماعی رژیم بن‌علی، مانند محرومیت تجار سنتی و ظهور طبقات متوسط به نفع همدمان بن‌علی نمودند. همچنین تحلیل‌گران شروع به توجه بیشتر به مشکلات بیکاری، نابرابری‌های منطقه‌ای و فقر نیز کردند. مشکل این است که اغلب این‌ها، توضیحات بعد از بحران رژیم است.^{۶۹} وقتی این نقاط ضعف به سرعت پس از واقعه کشف می‌شوند، آدم را به شک می‌اندازد که چه مقدار از شورش ۲۰۱۱-۲۰۱۰ را می‌توان به آن‌ها نسبت داد. ما احتمالاً بعد از پشت سر گذاشتن این گرمای لحظه‌ای، ارزیابی متوازن‌تری نسبت به روند نئولیبرال‌سازی تحت حکومت بن‌علی خواهیم داشت.

^{۶۷} Stephen King, *Liberalization against Democracy*, Bloomington: Indiana University Press, 2003.

^{۶۸} Emma C. Murphy, 'Under the Emperor's Neoliberal Clothes! Why the International Financial Institutions Got It Wrong in Tunisia', in Nouri Gana, ed., *The Making of the Tunisian Revolution: Contexts, Architects, Prospects*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 2013, 37-41, 45.

^{۶۹} See Murphy, 'Under the Emperor's Neoliberal Clothes!', for a rare self-criticism of a past favourable assessment.

چالش انقلاب ایران: کورپوراتیسم انقلابی

ایران که در گذشته، در یک مسیر قابل مقایسه‌ای بود، نهایتاً راه خود برای خروج از کورپوراتیسم سکولار را ایجاد کرد. به جای آنکه به سادگی آن را از طریق بازارگرایی اوراق کند، کورپوراتیسم را انقلابی و اسلامی نمود. انقلاب یک واکنش غیرلیبرالی به توسعه راکد ملی و بی‌عدالتی، سکولاریسم و اقتدارگرایی آن بود. با توجه به خود این اصالت، ایران به نیروی رقیبی در کل منطقه (همانقدر برای رژیم‌های پوسیده که برای نخبگان آنها) بدل گشت. به عبارت دیگر، انواع نئولیبرال‌سازی سکولار و اسلامی که در دهه ۱۹۸۰ و پس از آن در خاورمیانه شکوفا شدند، فقط واکنشی به شکست کورپوراتیسم سکولار نبودند، بلکه همچنین انقلاب ایران نیز بودند.

بنابراین انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ پویایی‌های بدیعی نه فقط در ایران بلکه در کل منطقه مرسوم نمود. آن، در اساس فراتر از گذاشتن اسلام در مرکز سیاست، جامعه و اقتصاد رفت. آن به فقرا، طبقات کارگر، طبقات متوسط به اشکالی متناقض ورزم‌جویانه‌ای قدرت بخشید. پیام مهیوت‌کننده آن چنان منطقه را تکان داد که هنوز خاورمیانه بهبودی کامل خود را باز نیافته است. حتی می‌توان استدلال کرد که انقلاب اسلامی، به عنوان تهدیدی که نخبگان منطقه مجبور بودند به آن پاسخ تقریباً هماهنگی دهند، کمک به ساختن «خاورمیانه» نمود (که در اصل ساختار و مقوله‌ای برای جنگ سرد بود).

پویایی سیاسی انقلاب

چه کسی سبب وقوع انقلاب اسلامی شد؟ کدام‌یک از بازیگران سیاسی نقش مهمی را در بنای رژیم اسلامی ایفا کردند؟ در طی انقلاب اسلامی، و قبل از آن، هیچ سازمان سیاسی موثری (به شکل احزاب یا سازمان‌های سیاسی-اجتماعی دیگر) وجود نداشت.^{۷۰} احزاب سیاسی و مذهبی (یا بیشتر، جناح‌ها) دایر بودند، اما ریشه قوی و گسترده‌ای در میان مردم نداشتند.^{۷۱} حزب رسمی انقلاب (حزب جمهوری

^{۷۰} I reserve the term *sociopolitical organization* for groupings that have broad (shared and contested) political, social and economic visions, but are not as institutionalized as parties.

^{۷۱} One of the most prominent of these, the Freedom Movement of Iran, for instance, was not even comparable to the Turkish National Salvation Party/Welfare Party or the Egyptian Muslim Brotherhood in terms of the scope and depth of its organization.

اسلامی) قبل از انقلاب وجود نداشت، بلکه در سال ۱۹۷۹ تاسیس شد.^{۷۲} سازمان‌های سیاسی اجتماعی سکولار و اسلامی مانند فدائیان خلق و مجاهدین خلق در سرنگونی شاه فعال بودند^{۷۳}، اما به اندازه کافی قوی نبودند تا بتوانند از دستاوردهای مردمی انقلاب در مقابل روحانیون محافظت کنند.^{۷۴} بنابراین حلقه ضعیف جامعه سیاسی ایران تشکیل رهبری از طریق احزاب و سازمان‌های سیاسی اجتماعی بوده است. بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳، روحانیت اکثر سازمان‌های سیاسی را ابتدا از قانونی بودن و سپس از موجودیت محروم نمود. واکنش خشونت‌آمیز سازمان‌های سیاسی اجتماعی به این امر فضای سرکوب کشور را در وحشت فرو برد و به رژیم جدید بهانه داد تا سرکوب را افزایش دهد، و در نهایت، تقریباً به نابودی سازمان‌ها و هودارانشان منجر شد. رژیم اسلامی پس از سرکوب احزاب غیررسمی اسلامی و سکولار در سال ۱۹۸۳، موجب بوجود آمدن شبه احزاب (و نه احزاب اشکار) در اشکال رادیکال، میانه‌رو عملگرا، محافظه‌کار و (بعداً) لیبرال‌های اسلامی که در سازمان‌های دولتی، پارلمان و جامعه مدنی (مانند بنیادهای وقفی) تحت جناح‌های مختلف (بدون برنامه و سازمان‌های صریح) بودند، گشت. علی قیصری و ولی نصر تأکید دارند که چگونه این جناح‌ها با بازیگران سیاسی به معنای معمول تفاوت دارند:

...جناح‌ها فقط به شکل غیررسمی وجود دارند. هیچ سازمان واقعی، منشور، قوانین و یا پلتفرم‌های تعیین عضویت وجود ندارند؛ جنبش‌های مردمی و ساختارهای حزبی وجود ندارند. جناح‌ها به عنوان حلقه‌های غیررسمی در میان نخبگان انقلابی، با مرزهای بد تعریف شده و اغلب در حال تغییر، عمل می‌کنند. این جناح‌ها ساختارهای بدوی حزب هستند، به ویژه که آن‌ها مستقیماً نتایج انتخاباتی را شکل می‌دهند.^{۷۵}

این جناح‌ها، یک جامعه سیاسی - هر چند که قوی، مستقل و حرفه‌ای نیستند - را شکل داده‌اند. در نتیجه آن‌ها در جامعه مدنی تا آن حدی که اسلام‌گرایان ترکیه نفوذ کرده‌اند، نفوذ نکرده‌اند. نکته این

۷۲ Bahman Baktiari, *Parliamentary Politics in Revolutionary Iran: The Institutionalization of Factional Politics*, Gainesville: University Press of Florida, 1996, 55.

۷۳ Nikki R. Keddie, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*, New Haven, CT: Yale University Press, 2006 [2003], 238; Charles Kurzman, *The Unthinkable Revolution in Iran*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 2004, 146-7.

۷۴ Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, New Haven, CT: Yale University Press, 1989.

۷۵ Ali Gheissari and Vali Nasr, *Democracy in Iran: History and the Quest for Liberty*, Oxford: Oxford University Press, 2006, 101.

نیست که در ایران جامعه سیاسی وجود نداشت، بلکه این است که جامعه سیاسی در ساختاری قابل مقایسه با ترکیه سازمان‌دهی نگشته بود. این جناح‌ها طوری سازماندهی شده بودند که بتوانند بخش‌های متفاوت دستگاه دولتی را اشغال نمایند؛^{۷۶} اما برای تشکیل پیوندهای پایدار با و برای بسیج جامعه سازمان‌دهی نشده‌اند. حتی در طی انقلاب، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و اجتماعی خیلی دیر مداخله کردند و اکثر بسیج‌های سال ۱۹۷۸ تحت کنترل روحانیت و دانشجویان روحانی بود.^{۷۷} چنین عاملی مرزهای بین دولت، جامعه سیاسی و جامعه مدنی را مبهم نمود.

این روش‌های ویژه تأثیر متقابل جامعه سیاسی و دولت و جامعه مدنی منجر به ایجاد یک بلوک کاملاً اصیل قدرت شد. در تمایز با مورد مصر، بلوک قدرت ایران گوشت‌دارتر بود؛ آن همچنین، به طور نسبی، بیشتر بر بسیج اقشار فرودست متکی بود. اما، در تمایز با مورد ترکیه، بلوک قدرت هم فرار و هم ضعیف بود، و خطوط میان بخش‌های مسلط و فرودست آن کاملاً مبهم بودند. در پایان دهه ۱۹۸۰، روحانیون محافظه‌کار و بازگنان نقش غالب، و روحانیون رادیکال و اقشار مذهبی متوسط (شهری) بخش‌های زیردست بلوک بودند (هر چند که آن‌ها در آغاز دهه نفوذ بیشتری داشتند). این بخش‌ها خرده‌پرولتاریا را برای پروژه‌های خود بسیج کردند، اما پرولتاریا و طبقات متوسط سکولار به تدریج کناره گرفتند (و سرکوب گشتند). طبقات بالای رژیم قدیمی (زمینداران و بورژوازی) قاطعانه از بلوک قدرت حذف شدند. این موازنه‌ها در دهه ۱۹۹۰ به طور بنیادی تغییر نمودند.

تغییرات در زندگی مذهبی

ساختار پراکنده جامعه سیاسی (و نوسانات ناشی از بلوک قدرت) برای آنچه که جمهوری اسلامی می‌توانست انجام دهد، محدودیت ایجاد نمود. پس از انقلاب تحولات زندگی روزمره تا حد زیادی وابسته به سازمان‌های دولتی و شبه‌نظامی بود و نه احزاب سیاسی. دولت تفکیک جنسیتی و کدهای لباس (حجاب و لباس تیره‌رنگ برای زنان) را تحمیل نمود، و هر از چندگاهی موسیقی را ممنوع کرد. رژیم همچنین روابط دختران و پسران را محدود نمود. غذا خوردن در طی ماه رمضان در طول روز غیرقانونی گشت. این مقررات نه فقط توسط پلیس رسمی، بلکه از طریق سازمان‌های غیرنظامی چون بسیج اعمال می‌شدند.

^{۷۶} Bakhtiari, *Parliamentary Politics in Revolutionary Iran*.

^{۷۷} See Kurzman, *Unthinkable Revolution*, chapter 2.

در ایران شاه، اگر چه مکان‌های عمومی همیشه در روی کاغذ برای زنان باز بودند، اما این آزادی درواقع در شمال سکولار، ثروتمند و غرب‌زده تهران وجود داشت.^{۷۸} جمهوری اسلامی وعده پایان سلطه شهری بر حاشیه و نیز تفکیک فضای شهری بر اساس جنسیت را داد (مساوات طلبی طبقاتی با عدم برابری جنسیتی همراه شد).^{۷۹} برای تقریباً یک دهه، این امر به شکل کنترل جنسیتی سفت و سخت در مرکز شهر توسط گروه‌های شبه نظامی که اعضایشان از جوانان دهاتی و زاغه‌نشینان تشکیل می‌شدند، متبلور گشت.

همچنین روندهای مخالف آن نیز وجود داشتند. رژیم با بدتر شدن شرایط اقتصادی در پایان جنگ ایران و عراق به زنان اجازه دسترسی به فضاهای عمومی را داد. از قضا از طریق باز شدن شهر به روی همه کسانی که باحجاب بودند، رژیم در مقایسه با دوران شاه زنان بیشتری را از مناطق زاغه‌نشین وارد زندگی شهری عمومی نمود.^{۸۰} اما این تحولات محدود بودند، و اگر چه آنها با توجه به ساختار جامعه سیاسی و دولت تحمل شدند، ولی به عنوان عناصر اصلی پروژه خودی اتخاذ نگشتند.

در مجموع، معنویت انقلاب که برخی (از جمله میشل فوکو) بدان امیدوار بودند تا در اثر آن ساختار تمرکز قدرت کمتر شود، درواقع به اقتدارگرایی بیشتر ختم شد. اما دلیل آن را نه فقط در معنویت و تعصب مذهبی، بلکه در اشکال سیاسی که از طریق آن معنویت و تعصب مذهبی تجربه و تحمیل می‌گشتند، نیز باید جستجو نمود. اسلام‌گرایی مبتنی بر دولت و پارلمان در ایران در میان بسیاری از روشنفکران این امید را زنده نگه داشت که اگر مذهب‌گرایی از طریق احزاب دموکراتیک و جامعه مدنی اعمال شوند به نتایج کاملاً متفاوتی خواهند رسید. این تقابل ضمنی یا صریح با ایران، یکی از اجزای فکری الگوی ترکیه و نسخه آن از اسلام است.

سرهربندی اقتصاد اسلامی

در اولین دهه انقلاب، جامعه سیاسی اسلامی ایران در راستای محور پشتیبانی از دو نیروی طبقاتی مختلف تقسیم شد: بخش‌های طبقه متوسط بازار در مقابل خرده‌پرولتاریا. مغازه‌داران و صنعتگران

۷۸ Masserat Amir-Ebrahimi, 'Conquering Enclosed Public Spaces', *Cities* 23 (2006): 455-61.

۷۹ For the incredibly contradictory, sometimes liberating, aspects and outcomes of segregation policies, see Nazanin Shahrokni, 'The Mother's Paradise: Women-Only Parks and the Dynamics of State Power in the Islamic Republic of Iran', *Journal of Middle East Women's Studies* (forthcoming).

۸۰ Amir-Ebrahimi, 'Conquering Enclosed Public Spaces'.

کوچک (از این پس «تجار کوچک») نیروهای طبقاتی اصلی در سرنگونی شاه بودند.^{۸۱} بخش‌های خرده‌پرولتاریا در بهترین حالت طبقه دوم را تشکیل می‌دادند.

کارگران و متحدان آن‌ها در طی انقلاب بسیاری از شرکت‌ها را اشغال نمودند. دولت نخواستہ اسلامی خواسته یا ناخواسته اشغال را از طریق اعلام اینکه صنایع بزرگ و تجارت ملی و بانک‌ها جزء بخش دولتی هستند، تأیید و به رسمیت شناخت. ماده ۴۴ قانون اساسی در همان زمان اعلام نمود که به موازات بخش دولتی یک بخش تعاونی مبتنی بر اصول اسلامی وجود خواهد داشت. بخش خصوصی فقط بخش مکمل این دو بخش محسوب می‌گشت.

در اوایل دهه ۱۹۸۰، شبه حزب رادیکال طرفدار خرده‌پرولتاریا شامل بنی‌صدر (اولین رئیس جمهور)، شورای انقلاب، سپاه پاسداران، کمیته انقلاب، اکثریت اعضای دو مجلس نمایندگان اول و چند روحانی برجسته می‌گشت. این حزب پیشنهاد ملی کردن کامل، اصلاحات ارضی، مالیات تصاعدی و برابری را نمود. حزب محافظه‌کار، طرفدار تجار کوچک (مربک از اکثریت روحانیون و شورای نگهبان) مخالف این اقدام‌ها بودند. در انتهای دهه ۱۹۸۰، محافظه‌کاران (که به جناح غالب بلوک قدرت تبدیل شده بودند) اکثر اقدامات رادیکال را مسدود نمودند.^{۸۲}

در سالیان اول انقلاب، اقدامات پوپولیستی دل فرودستان را به دست آورد.^{۸۳} با وجود ابهامات و اختلافات در جامعه سیاسی در مورد «کاپیتالیسم» به طور کلی، با این حال سرمایه بزرگ غیر اسلامی تعریف می‌شد.^{۸۴} برای نمونه، به منظور کمک به فرودستان در دسترسی به مسکن، قیمت املاک و مستغلات بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ منجمد شد.

اقدامات مرفقی اولیه انقلاب منجر به بهبود توزیع درآمد شد، اما این بهبودی در اواسط دهه ۱۹۸۰

۸۱ Misagh Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1989, 91–5, 105–25.

۸۲ See Mehrdad Valibeigi, 'Islamic Economics and Economic Policy Formation in Post-Revolutionary Iran: A Critique', *Journal of Economic Issues* 27:3 (1993): 793–812. Some commentators have questioned the radical faction's commitment to radicalism. Khomeini's exact role in these factional battles is also open to more than one interpretation (e.g., see Kevan Harris, 'The Rise of The Subcontractor State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran', *International Journal of Middle East Studies* 45:1 [2013]: 50).

۸۳ Elizabeth Sanasarian, 'Ayatollah Khomeini and the Institutionalization of Charismatic Rule in Iran, 1979–1989', *Journal of Developing Societies* 11 (1995): 189–205.

۸۴ Farhad Nomani and Sohrab Behdad, *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2006, 2–3, 38.

کاهش یافت.^{۸۵} تأثیر خالص اولین دهه انقلاب گسترش تولید خرده‌کالایی همراه با تثبیت اخلاق سرزنش «سرمایه‌داران» و «امپریالیست‌ها» به خاطر مشکلات اجتماعی بود. به عبارت دیگر، سرمایه‌داری در مقیاس کوچک و عمدتاً تجاری پیروزمند اصلی انقلاب در حوزه اقتصاد بود. همچنین از آنجا که کنترل دستگاه دولتی شانس بیشتری برای انباشت سرمایه ایجاد کرد، تحول تدریجی این تجار کوچک به سرمایه‌داران کامل به صورت یک امکان باقی ماند.

طی این فرایند، محافظه‌کاران با شبکه‌های درون بازار به تعامل پرداختند، اما جناح رادیکال فاقد پشتوانه مشابهی در جامعه مدنی بود، چرا که شوراهای کارگری در ابتدای انقلاب به ارگان‌های دولتی تقلیل یافتند^{۸۶}، و خرده‌پرولتاریا خود-سازمانده نبود. در نهایت، سازمان‌های سیاسی اجتماعی (به شمول سازمان‌های اسلامی) که می‌توانستند از اقدامات رادیکال پشتیبانی کنند، در چهار سال اول انقلاب وحشیانه سرکوب شدند^{۸۷}، طوری که «بلوک بودن» جناح رادیکال محدود شد. فشار اولیه ملی‌سازی در اوایل دهه ۱۹۸۰ وابسته به فشارهای اجتماعی از پایین، و تجربیات جنگ^{۸۸}، و همچنین متکی بر سازماندهی جناح رادیکال در بلوک قدرت بود. حذف این فشارهای اجتماعی و سیاسی (و پایان جنگ با عراق) در نهایت منجر به یک دهه لیبرال‌تر در اقتصاد گشت.

کورپوراتیسم انقلابی

جنگ‌های نوسان‌دار سیاسی یاد شده به دو شقه شدن سیستم رفاه و پیشرفت منجر شد.^{۸۹} از یک طرف، رژیم اسلامی نه فقط سیاست‌های کورپراتیستی شاه را حفظ، بلکه افزایش داد: طبقه کارگر و طبقه متوسط جدید از طریق صنعتی شدن و مزایای رفاهی ویژه هر بخش حمایت می‌شدند. از طرف دیگر، رژیم یک بخش سومی ایجاد کرد که هدف آن به ویژه استخدام نمودن و از نظر نظامی قدرت دادن به تهیدستان بود (ابراهامیان آن را «دولت رفاه شهدا» می‌نامد). مجموعه‌ای از بنیادها و سازمان‌های نظامی منبع معیشت فقرا و نردبان ترقی آن‌ها گشتند.

۸۵ Sohrab Behdad, 'Winners and Losers of the Iranian Revolution: A Study in Income Distribution',

International Journal of Middle Eastern Studies 21:3 (1989): 327-58.

۸۶ Nomani and Behdad, *Class and Labor in Iran*, 206.

۸۷ Abrahamian, *Iranian Mojahedin*.

۸۸ Kevan Harris, 'Martyrs' Welfare State', 49-50.

۸۹ Harris, 'The Rise of the Subcontractor State'.

برخی از نهادهای رفاه جمهوری اسلامی ریشه در بسیج انقلاب داشتند. فعالین طرفدار خمینی شبکه‌های کمک‌رسانی را در بازار با استفاده از زبان انقلابی سازماندهی کردند. هدف آنها نه فقط کمک مالی به تهیدستان بلکه ارتقا آن‌ها به طور نمادین بود. کلمه مستضعفان توسط چپ‌گرایان اسلامی، تحت تأثیر فرانتس فانون و دیگر مارکسیست‌ها، در طی دهه‌های قبل‌تر برای به تصویر کشیدن خرده‌پرولتاریا به عنوان ناجی آخر دوران مدرن، نونوار گشت. این زاویه نمادین توسط فعالین و روحانیونی چون کروی در طی انقلاب مطرح شد و در بازار محبوبیت یافت. همچنین او و دیگران این شبکه‌های نوظهور را تحت یک چتر سازمانی درست چند هفته قبل از سقوط شاه قرار داده و سازمان کمک‌رسانی عمده جمهوری، کمیته امداد خمینی را به اوج خود رساندند.^{۹۰} کروی بعدها به یکی از چهره‌های کلیدی، ابتدا در جناح پایین‌دست بلوک قدرت، و سپس در جنبش لیبرال اسلامی گشت.

بنیادها که کنترل تکه خوبی از اقتصاد ایران را در دست داشتند، در میان بحث‌برانگیزترین نهادهای جمهوری اسلامی قرار دارند. بنا بر عقیده منتقدین‌شان، آن‌ها گره‌های مرکزی فساد در جامعه ایران و مانع اصلی در راه اصلاحات بازار محسوب می‌شوند. بنیادها به منظور کمک به فقرا و ریشه‌کن کردن فقر برپا شدند. بسیاری از اموال آنان، اموال مصادره شده خانواده شاه و دیگر نخبگان داخلی و خارجی بود. از آنجا که هدف آنان خدمت به مستضعفان بود، از برنامه‌ریزی و مقررات تنظیمی سخت مرکزی، و همچنین از قوانین بازار مصون بودند. آن‌ها به خود، و به روی کاغذ، به مستضعفان پاسخگو بودند. در عمل تجار طرفدار رژیم و روحانیون کنترل این سازمان‌های خودمختار را در اختیار داشتند و آن‌ها را با کارگران طرفدار رژیم پر کرده بودند. در تئوری، بنیادها سازمان‌های غیرانتفاعی بودند که در هر چیزی از نساجی تا شرکت‌های فلزکاری سرمایه‌گذاری می‌نمودند و سود کسب می‌کردند (طرفداران آن‌ها می‌توانستند بگویند که مازاد سود آنان نه سود بلکه خود-توانمندی مستضعفان بود). در حالی که منتقدان طرفدار بازار آزاد داخلی و خارجی تمرکز خود را بر ناکارآمدی بنیادها قرار داده و خواهان خصوصی‌سازی آن‌ها بودند، منتقدین چپ تأکید داشتند که این نهادها برابری اجتماعی را به حمایت و تولید کارگران، تجار و روحانیون متعصب طرفدار رژیم (که از یک زاویه بیشتر تحلیلی، می‌توان آن را به عنوان شکل‌گیری بلوک محافظه‌کار توصیف نمود) تغییر شکل دادند. در هر صورت، این سازمان‌های غیربازاری و غیردولتی ثروت را بازتوزیع و فقر را کاهش دادند-البته بیشتر در میان حامیان رژیم تا اینکه در میان یک جمعیت گسترده‌تر. بزرگترین بنیاد در ایران بنیاد مستضعفان و جانبازان است. بر خلاف نهادهای به ارث رسیده از رژیم سابق، این نهادهای جدید طبقات و بخش‌ها را میان بر می‌زد،

هر چند که آن‌ها عمدتاً کسانی را که از سوی رژیم کورپراتیستی [سابق] حذف شده بودند، در خود جای می‌دادند. این دو مجموعه از رژیم‌های رفاه (یکی به ارث رسیده از شاه و دیگری زاده انقلاب) با هم ترکیب نگشتند. نهادهای انقلابی نه فقط به خزانه دولت بلکه نیز به کمک‌های مالی شهروندان براساس سنت اسلامی بخشش وابسته بودند (در بسیاری از موارد، حتی وابسته به شهروندانی بودند که از رژیم نفرت داشتند).^{۹۱} به علاوه این نهادها توسط کادرهای انقلابی (که لباس‌های انقلابی می‌پوشیدند و از شعارهای انقلابی استفاده می‌کردند) اداره می‌شدند و از کادر حرفه‌ای اجتناب می‌ورزیدند. آن‌ها به جای ارزیابی‌های استاندارد و تکنیکی برای تعیین اینکه چه کسی کمک دریافت کرده از ارزیابی‌های بافتاری استفاده می‌نمودند، و پول نقد و کوپن به شدت بر سیستم‌های توزیع از طریق کارت هوشمند و کامپیوتر می‌چربید. همچنین این نهادهای کمک‌رسانی صدها هزار نفر از داوطلبان را بسیج می‌نمودند و شور و شوق را بر عمل کرد بوروکراتیک ترجیح می‌دادند.^{۹۲} دریافت‌کنندگان کمک‌ها اغلب فرهنگ انقلابی این نهادها را تقلید می‌کردند، هر چند برخی از مطالعات نشان می‌دهند که بعضی از بخش‌های تهیدست از آن‌ها اجتناب می‌ورزیدند. رژیم بعد از جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ قادر شد که احتمالاً به خاطر این نهادها (و همچنین رشد پایدار فقر مطلق را به طرز قابل توجهی کاهش دهد).

جنگ ایران و عراق نقطه مرکزی برای تحکیم کورپوراتیسم بود. جنگ اگر چه ویرانگر بود اما به تثبیت کورپوراتیسم کمک نمود و منتقدین محافظه‌کار آن را از معرکه به در کرد. همچنین ظهور «کورپوراتیسم جنگی» اجازه داد تا رژیم شبکه‌های سنتی افقی علما و بازار را در هم شکند و آن‌ها را به طور قطعی با دولت کورپراتیستی ادغام کند، یک «موفقیت» مدرن که در دوران شاه قابل تصور نبود.^{۹۳} از این رو حتی اگر این دو قشر از انقلاب بهره‌مند گشتند، دستاوردهای آنان هرگز بدون کنترل نبود، و در نهایت قدرتشان وابسته به دولت بود.

همان قدر که خط‌مشی‌های کمک‌رسانی و باز تولید گفتمان انقلابی آنها در میان نخبگان و مردم مهم بودند، همان قدر نیز نفوذ سیاسی و اقتصادی سازمان‌های امداد بر عاملین خرده‌پرولتاریا مهم بود. این

^{۹۱} Ibid., 70–2.

^{۹۲} Kevan Harris, 'The Martyrs' Welfare State: Politics of Social Policy in the Islamic Republic of Iran', Ph.D. diss. (Johns Hopkins University, 2012), 185.

^{۹۳} Ibid.; Arang Keshavarzian, *Bazaar and State in Iran: Politics of the Tehran Marketplace*, Cambridge: Cambridge University Press, 2007.

سازمان‌ها به محل اصلی تحرک به سوی بالا و ادعای سیاسی این «طبقه» که اصلاً طبقه نیست، بدل شدند. خرده‌پرولتاریاکه فقط تا حدی قابل مقایسه با دهقانان هجدم برومر مارکس هستند، وابسته به گسترش یک بخش سوم (به جای فقط بوروکراسی دولتی، درست مانند فرانسه قرن نوزده) می‌باشند. جمهوری اسلامی از نظر شعاری و در حرف به مقدار زیادی در توانمندسازی ستمدیدگان سرمایه‌گذاری نمود، درواقع به آن‌ها قدرت می‌دهد، اما فقط از طریق وابسته نمودن آن‌ها به یک دستگاه بزرگ غیرمتمرکز. این غیر-طبقه‌قادر به سازماندهی خود نشده است، و تاکنون سازمان بالا-پایینی آن توسط رژیم انقلابی به یک منبع اصلی رضایت و توافق فعال از پایین به بالا بدل گشته است.

ظهور اپوزیسیون اسلام‌گرا

اپوزیسیون اسلام‌گرا در بقیه منطقه در طی چند دهه از طریق اصطکاک‌ها، درگیری‌ها و گاهی اوقات تعهدات به رژیم‌های حاکم به مرحله بلوغ رسید. انقلاب ایران اعتماد به نفس اپوزیسیون اسلام‌گرا را افزایش داد و استقلال آن از جناح‌های محافظه‌کار رژیم‌های سکولار را تشویق نمود.^{۹۴}، اسلام‌گرایان با وجود تفاوت بسیار با یکدیگر، در سراسر منطقه خود را هم از جمهوری خواهان سکولار و الترناتیو نوپای لیبرال متمایز ساختند. آن‌ها معتقد بودند که دولت اسلامی و اقتصاد اسلامی تمام مشکلات زاده جمهوری خواهان و لیبرال‌ها را درمان خواهد کرد. اما، اینکه یک اقتصاد اسلامی چیست (و از چه نظر با کورپوراتیسم و نئولیبرالیسم تفاوت دارد) بسیار ضعیف فرموله می‌شد. اینکه دولت اسلامی دربردارنده چه چیزی بود نیز کاملاً روشن نبود. در نهایت، و شاید ناخواسته، سهم اپوزیسیون اسلام‌گرا در بقیه منطقه (خارج از ایران) ایجاد سازمان‌های توده‌ای بود که به جامعه سیاسی اجازه می‌داد تا دولت‌های موجود را به شهروندانش پیوند دهد.

شیخ انقلاب ایران، و نه آرایش دقیق سیاسی و اقتصادی رژیم اسلامی واقعی، سرتاپای اپوزیسیون را فرم می‌داد. اسلام‌گرایان مجبور بودند بر له یا علیه آن موضع بگیرند.^{۹۵} یک خبرنگار از روزنامه نیمه

^{۹۴} Yet, as we will later see, Islamism's initial and harsh criticisms of the conservative *regional* bloc were quickly watered down, as a result of which it became less and less distinguishable from Sunni conservatism during the Arab Spring

^{۹۵} For instance, see Abdelkader Zghal, 'The New Strategy of the Movement of the Islamic Way', for early attempts by Tunisian Islamists to prove to the world that they were different from the Iranian ones. Zghal, 'The New Strategy of the Movement of the Islamic Way: Manipulation or Expression of Political Culture?', in I. Williams Zartman, ed., *Tunisia: The Political Economy of Reform*, Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1991.

رسمی حزب عدالت و توسعه ضمن رجوع به گذشته، در باره آن روزهای انقلابی تأمل نموده و به یاد می‌آورد که چگونه اسلامی‌سازی از بالا به خاطر این شبیح از خود راضی سردرگم گشته بود:

[دسته کودتاگر ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰] یک قدم واقعی برای تنظیم زندگی مذهبی برداشت. آن بازسازی و مداخله بر اساس دین [مدرن شده] را پذیرفت. اما مداخلات تنظیم‌کننده و محدودکننده موجب ناامیدی شد. نسل مسلمان دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خود را نه از برنامه آموزشی [دسته کودتاچی] بلکه از رویدادی که موجب تحریک شدیدترین هیجان‌های آن روزها (انقلاب ایران)، و از ایدئولوژی‌ش تغذیه فکری می‌نمود.^{۹۶}

محمد متینر یکی از فعالان برجسته ترکیه، رژیم ایران را به خاطر بازتولید شور انقلابی، ده سال پس از انقلاب در دیدارش در سال ۱۹۸۹ ستایش کرد. در کتاب خود در مورد ایران، متینر توجه را به نحوه بسیج فرودستان به مناسبت گرامی‌داشت شهدای انقلاب جلب می‌کند:

من به ظاهر افرادی که در گورستان شهدا جمع شدند توجه نمودم؛ آن‌ها همه به نظر فقیر می‌رسیدند. می‌توان فقر آنان را از طریق رفتارشان نیز تشخیص داد. آن‌ها [مستضعفانی] هستند که خمینی همیشه با دقت بر آنها تأکید می‌نمود. یعنی، آن‌ها صاحبان اصلی انقلاب هستند.^{۹۷}

اما چرا این مردم چنان مشتاقانه به نفع رژیم بسیج می‌شدند؟ نویسندگان در سراسر کتاب تمرکز خود را بر وفاداری به شخص خمینی (و البته خود اسلام) قرار می‌دهد، اما او در یک صفحه یک دلیل نهادی را مطرح می‌کند. هتل محل اقامت نویسندگان متعلق به بنیاد مستضعفان بود:

این هتل قبلاً متعلق به یکی از مردان شاه بود. آن پس از انقلاب بعد از فرار صاحبانش به بنیاد منتقل شد. همه درآمد هتل به بنیاد می‌رسد و از آنجا به محرومین و فقرا توزیع می‌گردد. بدون شک محرومین و فقرا فرزندان خود انقلاب هستند... انقلاب اسلامی ایران... مسئولیت حفاظت... و احترام به فرزندان خود را به عهده گرفته است.^{۹۸}

کلمات مشابه ستایش‌آمیزی صفحات پرنفوذترین مجله روشنفکری اسلامی در دهه ۱۹۸۰، گیریشیم [ابتکار]، که متینر یکی از همکاران منظم آن بود، را پر می‌کرد. در سال ۲۰۱۳، یکی از اعضای سازمان

۹۶ Stüleyman Seyfi Öğün, *Yeni Şafak*, 6 October 2014.

۹۷ Mehmet Metiner, *Şafak'ta 10 Gün: İran Notları*, Istanbul: Birim, 1989, 24 (emphasis mine).

۹۸ Ibid., 55.

الجهاد مصر دیدگاه مشابهی را بیان نمود، اما در مورد ماهیت سکتاریستی رژیم ایران نیز هشدار داد: «در اوایل دهه ۱۹۸۰، همه ما از انقلاب ایران الهام گرفته و خمینی را تحسین می‌کردیم؛ ما هنوز هم حکومت اسلامی ایران را بسیار ارج می‌گذاریم. اما ما متفاوت هستیم و ما نمی‌خواهیم که که آن‌ها بر ما حکومت کنند.»^{۹۹} حتی اسلام‌گرایان (سنی) طرفدار انقلاب نگران نفوذ شیعه بودند. متینر که سال‌ها از وقت خود را صرف مبارزه با این نگرانی نمود نیز اذعان می‌کرد که به دلیل جایگاه خاص روحانیت شیعه و فقه در ایران، صادرات مستقیم رژیم به ترکیه سؤال مطرحی نبود.^{۱۰۰}

کاملاً واضح و مسلم است، انقلاب ایران از آنجا که نشان داد که می‌توان ورق را بر علیه سکولارها برگرداند، امید و قدرت را به ارمغان آورد. اما آن همچنین اسلام‌گرایان را تشویق نمود که خارج از چارچوب فکر کرده و در نتیجه توانایی خود را برای اشکال جدید ائتلاف افزایش دهند. به عنوان مثال، بعد از سال ۱۹۷۹ اسلام‌گرایان در تونس تأکید بیشتری بر برابری و موضوعات مشابه چپ‌گرایانه نمودند، چیزی که به آن‌ها اجازه بسیج در حوزه‌های جدیدی را داد (مانند جنبش‌های دانشجویی و کارگری).^{۱۰۱} انقلاب ایران از جمله عوامل کلیدی بود که توجه اسلام‌گرایان تونس را از مسائل اخلاقی و فردی به سوی موضوعات عدالت اجتماعی و مبارزه با امپریالیسم هدایت نمود.^{۱۰۲}

ترکیه

ظهور اسلام‌گرایی در ترکیه هر دو کمالیسم و کنسرواتیسیم را به چالش کشانید. در اوایل دهه ۱۹۷۰ سیاست‌های اسلامی مأمن کارآفرینان کوچک شهرستانی بود که بر علیه سیاست‌های صنعتی دولتی، افزایش نزاع‌طلبی کارگران و سرعت غربزدگی بودند. فقدان واکنش از سوی سازمان‌های اقتصادی و احزاب تثبیت‌شده به نیازهای شرکت‌های کوچک در اقتصاد صنعتی مبتنی بر جایگزینی واردات، به آن منجر شد که در سال ۱۹۷۰ نجم‌الدین اربکان، رهبر سابق اتحادیه اتاق‌های بازرگانی ترکیه حزب

^{۹۹} Reported in Shibley Telhami, 'Arab Perspectives on Iran's Role in a Changing Middle East', *Wilson Center*. Available wilsoncenter.org/.

^{۱۰۰} Metiner, *Şafak'ta 10 Gün*, 109–10.

^{۱۰۱} Christopher Alexander, 'Opportunities, Organizations, and Ideas: Islamists and Workers in Tunisia and Algeria', *International Journal of Middle East Studies* 32 (2000): 465–90; Elbaki Hermassi, 'The Islamicist Movement and November 7', in Zartman, ed., *Tunisia: The Political Economy of Reform*, 194.

^{۱۰۲} Murphy, 'Under the Emperor's Neoliberal Clothes!', 64, 71.

نظم ملی را بنیاد گذاشت. حزب نظم ملی علاوه بر دفاع از منافع اقتصادی تجار و بازرگانان شهرستانی، از نظر احساسات مذهبی آنان و تنفرشان از فرهنگ مصرفی غربی نیز جذاب بود. این موضع از پشتیبانی کشاورزان روستایی و صنعتگران نیز برخوردار شد، آنها مجذوب برنامه اربکان شدند تا برنامه ناقص توسعه اقتصادی مبتنی بر شرکت‌های خصوصی و همگانی که توسط دولت تنظیم و محافظت می‌گشت: وعده اربکان در مورد «بخش یک سومی همگانی» به نظر می‌رسید که مانعی در برابر قدرت در حال رشد کسب و کار بزرگ باشد. در طی دهه ۱۹۷۰، برخی از روشنفکران و انجمن‌های مذهبی پشتیبانی خود از طیف مرکز-راست را به سمت این حزب تغییر دادند. دو نیروی محرکه در پشت این تغییر قرار داشت: برخی از انجمن‌های وفادار مذهبی طیف مرکز-راست را خیلی سکولار و مدرن تلقی کردند، در حالی که در انتهای دیگر این طیف، بسیاری از روشنفکران، ناشران و روحانیون (همراه با دانشجویانشان) خواهان یک خط اسلامی مستقل از دولت بودند. شعار آن‌ها در مقابل شرق کمونیست و یک دولت متحد غرب، «نه شرقی نه غربی» بود.

در سال ۱۹۷۱ حزب نظم ملی بسته شد، اما در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان حزب نجات ملی بدون تقریباً هیچ تغییری دوباره بنیاد نهاده شد. قابل توجه‌ترین دستاورد حزب نجات ملی در طی دهه ۱۹۷۰ افزایش آزادی عمل برای مدرسه‌های امام-خطیب بود که فارغ‌التحصیلان آن منبع فعالان و رهبران اصلی جنبش اسلامی در دهه‌های بعدی شدند. این مدارس به طور رسمی قصد آموزش واعظان (خطیبان) و امامان آینده را داشتند. از آنجا که برای دانشجویان امکان رعایت احکام اسلامی در مدارس وجود نداشت، خانواده‌های مذهبی که لزوماً خواهان آن نبودند که کودکانشان واعظ یا امام گردند نیز برای ثبت نام بی سویی آنها جلب شدند. باگذشت زمان این نسل از فارغ‌التحصیلان امام خطیب موقعیت‌های مهم دولتی و همگانی را اشغال نمودند، و یک طبقه متوسط جدید مذهبی که قادر به رقابت با روشنفکران سکولار در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود را تشکیل دادند. در کشوری که قبلاً روشنفکران آن برابر با چپ فرض می‌شدند، ظهور چنین روشنفکران اشکارا مسلمان، یک عنصر مهم در بنای اسلام‌گرایی به مثابه یک الترناثیو هژمونیک بود.

کودتای سال ۱۹۸۰ چالش از طرف جناح چپ را در هم شکست و همچنین قدم‌های نخستین را برای علنی شدن کنترل شده گروه‌های مذهبی برداشت. مطالعات اسلامی به عنوان بخشی از برنامه تحصیلی ملی بنیاد نهاده شد. همچنین برای برخی از انجمن‌های مذهبی نیمه مخفی امکان حضور فزاینده در مجامع عمومی فراهم گشت. به ویژه مجامع «پسا صوفی» گولن و سلیمان‌چی (که در آنها اصول اسلام عرفانی صوفی با یک اشتیاق سیستماتیک به علوم طبیعی، ناسیونالیسم ترکی و تا حدی

درکی عقلانی از متون مقدس ترکیب می‌شدند) در این محیط بسط و توسعه یافتند.^{۱۰۳} در قانون اساسی سال ۱۹۸۲، تعریف «ترک» شامل رجوع بی‌سابقه‌ای به اسلام گشت.^{۱۰۴} این امتیازها را می‌توان به مثابه تلاش برای مهار و خنثی کردن گیرایی انقلاب ایران و اسلام‌گرایی اجتماعی رادیکال از طریق «سیاست جذب» در نظر گرفت. سوی دیگر این فرایند خنثی کردن بسیج عمومی نیروهای بالقوه انقلابی بود. این «انقلاب-ترمیم» بلوک قدرت را (به طور موقت) دست نخورده باقی گذاشت در حالی که بخش‌های مردمی نیز نیمه راضی بودند. رژیم ترکیه در طی دیکتاتوری نظامی ۱۹۸۳-۱۹۸۰ گام‌هایی به سوی پیاده کردن برخی از خواسته‌های اسلام‌گرایان برداشت در عین آنکه پتانسیل‌های شورشی آن‌ها را خنثی می‌نمود.

با این حال، با وجود آن که این تغییرات برای تحکیم (و نه تضعیف) سکولاریزاسیون انجام می‌شد، آن‌ها راه را برای جنگ بیشتر باز نمودند، چرا که وزن حامیان مذهبی در سراسر کشور افزایش یافت. اگر چه این رفرم‌ها برای جماعت‌های مذهبی پساصوفی در نظر گرفته شده بودند، اما احزاب و حلقه‌های اسلامی پیرومندان ناخواسته بودند. آرا اسلامی از ۸ درصد در سال ۱۹۸۷ به ۱۶ درصد در سال ۱۹۹۱ افزایش یافت و سپس در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ از مرز بیست درصد گذر کرد (در حالی که همه احزاب دیگر به تدریج زیر ۲۰ درصد گیر کردند).

چشم‌انداز ترکیه برای اقتصاد اسلامی و رادیکال‌زدایی آن

نیروهای نظامی حزب نجات ملی را در سال ۱۹۸۰ بستند. هنگامی که در سال ۱۹۸۳ احزاب دوباره اجازه سازمان‌دهی یافتند، حزب رفاه اربکان با بادهای انقلابی که از سوی ایران می‌وزید در هم می‌آمیختند. در آن زمان دیگر حزب اسلام‌گرا یک پلتفرم ضدلیبرال، و عدالت اجتماعی-محور داشت. این بسیج مذهبی همچنین یک دیدگاه بازار باهمستانی (کمونی)، به موازات نظر کارل پولانی، اما با ترکیب ناپایداری از بازار آزاد و عناصر توسعه‌گرایی ملی را پرورش داد. برنامه حزب رفاه موضوعات متناقضی را در هم آمیخت. حزب صدای منافع یک طبقه اقتصادی متدین در حال گسترش بود که بیشتر با بورژوازی نئولیبرالی وفق داشت تا بورژوازی محافظت شده دولتی (هر چند که در طی چند سال، بیش از پیش روشن گشت که این فراکسیون طبقاتی جدید ظاهراً مستقل مانند رقیبش، بورژوازی

^{۱۰۳} Ruşen Çalk ır, *Ayet ve slogan: Türkiye’de İslami oluşumlar*, İstanbul: Metis Yayınları, 1990.

^{۱۰۴} Taha Parla, *Türkiye’nin Siyasal Rejimi*, İstanbul: İletişim, 1995.

ریشه‌دار سکولار، خواهان حفاظت دولتی بود). صنعتی‌سازی «سنگین» (عظیم، و غیرقابل انعطاف تحت رهبری دولت) از برنامه حذف شد تا در عوض بر قدرت تحرک بازار تأکید شود. از این رو، حزب به طور آشکاری دارای برخی از گرایشات نئولیبرالی بود. با این وجود، برنامه نقش مرکزی به جماعت‌های جمع‌گرای اخلاقی به عنوان تنظیم‌کننده بازار نیز اختصاص داد.^{۱۰۵} از نظر حزب، با توجه به چنین کنترل اخلاقی، حتی در شرکت‌های خصوصی نیز هیچ استثماری به وجود نمی‌آمد.

از این رو حزب (روزنامه، نظریه‌پردازان و سیاستمداران آن)، با استناد به برخی از سوسیالیست‌های غیرمارکسیست مانند رابرت اوون (یکی از الهام‌بخشان اصلی پولانی)، ادعای «ضد سرمایه‌داری» بودن می‌نمود. اوون‌یسم سوسیالیستی در ردای اسلامی به ترکیه وارد شد. کتاب‌های راهنمای حزبی وعده دستمزد معیشتی و اتحادیه برای همه کارگران را می‌دادند؛ تظاهرات حزبی با شعارهای «پایان استثمار» اراسته می‌گشتند. این گفتمان ضد و نقیض که در پذیرش بازار آزاد همراه با سوسیالیسم همبستانی جلوه می‌یافت، منجر به حمایت کثیری از فرودستان شهری گشت.

در ترکیه، همانند سرتاسر خاورمیانه، روشنفکران اسلامی این دوره مفاهیم مربوط به شهر ایده‌آل اسلامی را توسعه دادند- آن در مرکز یک مسجد، کمی دورتر توسط بازار، مدرسه‌ها و مراکز فرهنگی، احاطه می‌گشت.^{۱۰۶} این امر ابعاد مکانی اقتصاد اسلامی را تشکیل می‌داد. تواضع معماری و هماهنگی با طبیعت ویژگی‌های شهر را تعریف می‌کرد؛ توسعه می‌بایست به بافت تاریخی شهر احترام می‌گذاشت. ساختمان‌ها، فروتنی در مقابل خدا را بازتاب می‌دادند. گسترش ساختمان‌های بلند باید ممنوع می‌شد.^{۱۰۷}

پیروزی اردوغان در انتخابات شهرداری در سال ۱۹۹۴ هم وحشت و هم خشنودی سرشاری در شهر بوجود آورد و این انتظار وجود داشت که چنین شهر اسلامی خیالی به طور گسترده ایجاد شود. در واقع، روشنفکران اسلامی در مورد طرح‌های توسعه شهری، و بیش از همه در نگرششان به تصرف اماکن و املاک اختلاف داشتند. برخی از اشغالگران مذهبی به مثابه عاملین عذاب نخبگان بی‌خدای

^{۱۰۵} Necmettin Erbakan, *Adil Ekonomik Düzen*, Ankara, 1991.

^{۱۰۶} 'The discussions of urban Islamism in this chapter and the next integrate a few paragraphs from T uğal, 'The Greening of Istanbul', *New Left Review* 2:51 (May/June 2008): 64-80.

^{۱۰۷} For the best exemplars, see Mustafa Armağan, *Şehir, ey Şehir*, Istanbul: Şule Yayınları, 1997; Turgut Cansever, *Kubbeyi Yere Koymamak*, Istanbul: T imas Yayınları, 1997; and Rasim Özdenören, *Kent İlişkileri*, Istanbul: İz Yayıncılık, 1998.

شهری تجلیل می‌کردند.^{۱۰۸} دیگران بیشتر مردد بودند، زمانی مشارکت خلاقانه آنها به خاطر منظره شهر را تشویق می‌کردند، زمانی دیگر آن‌ها را به خاطر غارت تاریخ و طبیعت سرزنش می‌نمودند. اما جناح بانفوذی در رهبری حزب رفاه، از دور خارج کردن مقامات سکولاریستی را مانند راهی برای ادغام موفقیت‌آمیزتر استانبول در اقتصاد جهانی و بهره‌برداری بیشتر از تاریخ غنی عثمانی برای جلب توریست‌های بیشتر، در نظر می‌گرفتند.^{۱۰۹}

ناگهان حزب رفاه به تقاطع همه این جریان‌ها بدل شد، و اقداماتش به همه آن‌ها پاسخ داد. در زمان شهردار اردوغان، مقامات شهری اسنانبول منابع را باز توزیع نمودند، کنترل بر مصرف مشروبات الکلی را تشدید کردند، نمادهای مذهبی را در مراکز فضاهای عمومی قرار دادند و نمازخانه را در ساختمان‌های شهرداری مرسوم نمودند.^{۱۱۰} اما با وجود آنکه اردوغان در سخنرانی‌های انتخاباتی قول برداشتن ساختمان‌های بلند از شهر را داد، دستگاه مدیریت او کاملاً طرفدار بخش مالی بودند و این ساختمان‌های تولیدکننده پول دست‌نخورده باقی ماندند.

حزب از مزایای مدیریت کارآمد شهری خود کمال استفاده را برد و از انتخابات ملی سال ۱۹۹۵ به بعد به عنوان حزب پیشرو کشور ظاهر شد. حکومت ائتلافی تحت رهبری حزب رفاه افزایش زیاد دستمزد را اجرا نمودند و آغاز به محدود کردن سود بانک‌ها کردند. حزب رفاه در شهرداری‌ها به سازماندهی مراسم برای تبلیغ همدردی با اهداف اسلامی خویش پرداخت. اربکان در ابتدا، توجه خود را معطوف به «دموکراسی جهانی» بر اساس همکاری ملل مسلمان تحت رهبری ترکیه کرد.^{۱۱۱} اما، بزودی تحت فشارنخبگان نظامی ترکیه، حتی یک توافقنامه تاریخی همکاری با اسرائیل را امضا نمود.

دیگر موضوعات مذهبی داغ در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از جمله گسترش جا برای مراسم در زندگی روزمره در محلات فقیرنشین بود؛ ناشرین، کانال‌های رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات اسلامی رشد کردند؛ مدرسه‌ها و خوابگاه‌های مذهبی افزایش بیشتری یافتند؛ تعداد مساجد و مدارس قرآنی زیاد شدند؛ و مبارزه عمومی در میان گروه‌های اسلامی برای تعریف درست اسلام و عمل به آن بیش

۱۰۸ For this populist line, see İdris Özyol, *İlanetli Sınıf*, Istanbul: Birey Yayıncılık, 1999.

۱۰۹ These views were voiced in Mustafa Kutlu, *Şehir Mektupları*, Istanbul: Dergah Yayınları, 1995; and

İhsan Sezal, *Şehirleşme*, Istanbul: Ağaç Yayınevi, 1992.

۱۱۰ Menderes Çınar, 'Turkey's Transformation under the AKP Rule', *Muslim World* 96:3 (2006): 469–86.

۱۱۱ Elizabeth Özdalga, 'Necmettin Erbakan: Democracy for the Sake of Power', in Metin Heper and Sabri Sayarı, eds, *Political Leaders and Democracy in Turkey*, New York: Lexington Books, 2002.

از پیش گشت. در امتداد حمله اسلامی به سکولاریسم، ترکیه شاهد حملات اسلامیت‌ها به عقاید و رسوم بسیاری که سابق بر آن تصور می‌رفت اسلامی باشند بود (بر سر قبر رفتن، ذکر صوفی و حتی نماز جمعه در یک جمهوری سکولار). گروه‌های پسا صوفی (مانند انجمن گولن) در حالی که در برخی از روندها شرکت نمودند، اما آن‌ها به مبارزه بر علیه رسوم و اعمال سنتی صوفی‌ها نپیوستند (هر چند که خود بسیاری از این مراسم، از جمله ذکر را رها کرده بودند).

رهبر حزب، اربکان، نیز اغلب در مورد نیاز به گشودن مدرسه‌های امام-خطیب بیشتری صحبت می‌کرد و میزبانی یک شام به عنوان نخست‌وزیر را به عهده داشت که در آن از شیخ‌های معروف صوفی نیز دعوت به عمل آورده بود. چنین تجمعی برای اولین بار در تاریخ جمهوری صورت می‌گرفت و تندروهای سکولار آن را به عنوان به رسمیت شناختن رسمی دستورات دینی که بعد از اصلاحات کمالیستی ممنوع شده بودند، تلقی نمودند. هیچکدام از این اعمال و روندها از دید بلوک قدرت قدیمی پوشیده نمی‌ماند. در فوریه سال ۱۹۹۷، ارتش وارد کارزار شد و از دولت خواست که مدرسه‌های امام-خطیب را محدود نماید، آموزش اجباری سکولاریستی را از پنج به هشت سال افزایش دهد و دستورات دینی را کنترل کند. حزب رفاه آن قدر اختلاف داشت که نتوانست مقاومت کند و دولت استعفا داد. ژنرال‌ها دور دیگری از سرکوب و شکنجه، اگر چه نه در مقیاس دهه ۱۹۸۰، را آغاز نمودند که اوج آن بستن حزب رفاه بود. در این مرحله ارتش نیز پاکسازی کامل صفوف خود از اسلام‌گرایان را به عهده گرفت.

اسلام‌گرایان بلافاصله یک حزب دیگر را تاسیس کردند. حزب فضیلت خود را از شعارهای ضد سرمایه‌داری در برنامه حزب رفاه خلاص نمود. این نشانه آشکاری بود از اینکه جناح نئولیبرال حزب منحل شده رفاه دست بالا را در حزب کسب می‌نمود. همچنین جناح طرفدار غرب نیز اکنون می‌توانست به برخی از حمایت‌ها از طرف اتحادیه اروپا امیدوار شود. اتحادیه اروپا به طور فعالی ترویج حقوق بشر در ترکیه را آغاز نموده بود، و کشور مقام کاندید الحاق به اتحادیه را در دسامبر ۱۹۹۹ بدست آورد. اسلام‌گرایان انتقاد خود از مقامات را رقیق نمودند، اما مبادرت به نامزدی یک زن باحجاب در انتخابات پارلمان نمودند. ممنوعیت پوشش در بناهای دولتی یکی از ارکان اصلی سکولاریسم ترکیه بود، و حتی حزب رفاه هرگز جرأت نکرد که چنین قدم بزرگی را به هنگام قدرت بردارد. در این هنگام نظریه‌پردازان حزب، پوشش را به عنوان یک موضوع حقوق بشری، و نه یک تعهد مذهبی، و در انتظار اینکه اتحادیه اروپا به نمایندگی از سوی آنان دخالت کند، بازسازی کردند. در کوتاه مدت این تاکتیک نتیجه عکس داد: در سال ۱۹۹۹ مروی کواکچی، نماینده حجابدار، از ادای سوگند باز ماند.

این آزمایش اولیه در اسلام (نئو)لیبرالی فقط یک خطای ظاهری کوتاه مدت بود. درواقع آن اولین گام در جهت استراتژی انعطاف‌پذیر جدید اسلامی کردن بود: بازیگران مؤمن به آزمایش مرزهای سکولاریسم ترکیه، به طور تدریجی و از طریق آزمون و خطا پرداختند، تا اینکه برای سرنگونی سکولاریسم در یک ضربت تلاش نمایند. دهه بعدی شهادت از به حاشیه راندن تدریجی تمام استراتژی‌های دیگر توسط این راهبرد جدید اسلامی کردن می‌دهد- تغییری که با توجه به ساختار سیاسی ترکیه اسلامی ممکن بود.

در انتهای دهه ۱۹۹۰، روبا رویی نمایشی با مقامات سکولار بیش از پیش به حاشیه رانده شد، روندی که توسط حوادث پسا- کودتا مهیا شد. برخی از اسلام‌گرایان تظاهرات‌هایی را به منظور به چالش کشیدن اقدام‌های ارتش بر علیه آموزش و پوشش سازماندهی نمودند. معه‌ذا، رهبران حزب رفاه و حزب فضیلت به طور موثری رادیکال‌ترین افراد و سازمان جوانان را کنترل نمودند. رادیکال‌های اسلام‌گرایی که توانستند از کنترل آنان بگریزند، در نهایت به حاشیه رانده شدند. رادیکال‌ها نه می‌توانستند در غیاب قدرت سیاسی بسیج خیابانی را ادامه دهند و نه قادر به ایجاد سازمان‌ها و یا احزاب جدید بودند که چنین قدرت نفوذی داشته باشند. رادیکال‌های سرخورده و ناامید توبه کرده و به دنبال تغییر اسلامی از درون سیستم افتادند. بسیاری از آنان در دهه‌های بعد به حزب پیوستند. حتی برخی از رادیکال‌های سرخورده به بوروکرات‌های بلندپایه در دهه ۲۰۰۰ بدل گشتند.

تفاوت قابل توجه نسبت به مصر در این برهه، فعل و انفعال بین رادیکال‌سازی-سرکوب-رادیکال‌زدایی-دوباره رادیکال‌سازی (که بسیاری در هر دو مورد وجود داشتند) بود. اسلام‌گرایان ترکیه که فاقد هرگونه الترناتیوی بودند، نهاد مذهبی-سیاسی (مانند یک حزب موثر رادیکال، یا سازمان‌های سیاسی و اجتماعی موثر) را برای مراجعه سازماندهی کردند. جامعه سیاسی اسلامی در ترکیه متحد گشته بود (یعنی اینکه یک حزب اسلام‌گرای قانونی به تدریج انحصار قدرت سیاسی مذهبی را در دست گرفت). جماعت‌های صوفی متعددی وجود داشتند، اما آن‌ها تأثیر خود را از طریق همکاری با مرکز-چپ، مرکز-راست، و احزاب اسلامی، به جای ایجاد یک حزب جداگانه خودی نهادینه کردند؛ و (بر خلاف مصر) تنها یک حزب عمده اسلامی در ترکیه وجود داشت.

مصر

اسلام‌گرایی مصری نیز از باور به تمایز اقتصاد اسلامی به یک موضع رادیکال‌زدایی شده و حتی بتدریج بازار محور نمو کرد. این تغییر قلبی در رابطه با اقتصاد، به طور نامتناسبی با تحول اسلام‌گرایان مصری

از مبارزه برای یک خلافت اسلامی تا به یک جنبش متمرکز برای قانون اسلامی، ازدواج کرد. با این حال، ثابت شد که جاده اسلام لیبرالی بسیار دشوارتر از ترکیه بود، و لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی نیز کمتر توسعه یافته بود. اسلام‌گرایی مصری در یک نکته از نوع ترکی آن متمایز می‌شد و آن تقوای نسبتاً سفت و سخت‌تر و نیز تمرکز شدیدتر آن بر اجرای قانون اسلامی بود. از این رو، آن به یک «قانون‌طلب» [طرفدار شریعت] بدل گشت، در این کتاب قانون‌طلب نه به معنی اولویت بیشتر برای موجودیت قانونی تا غیرقانونی، بلکه به مثابه یک پشتیبان ثابت‌قدم برای قانون اسلامی می‌باشد.

ظهور تدریجی یک اسلام قانون-محور و عفت و تقوا-محور در مصر، بدون هیچ جدایی واضح از گذشته کورپوراتیستی خویش، بشدت با چرخش بیشتر لیبرالی و بازار آزادی اسلام در ترکیه تضاد داشت. ردپای ریشه‌های این اختلاف را می‌توان تا حدی به سازمان دین در این دو مورد دنبال نمود. در تمایز با ترکیه، دادگاه‌ها و محققین الازهر (به عنوان متخصصین قانون اسلامی) نیز برای محور زمینه اسلام رادیکال و محدود کردن تأثیر آن، خود اسلامی کردن در مصر را به جلو سوق دادند.^{۱۱۲} معهدا، اخوان المسلمین گره مرکزی در جامعه اسلام سیاسی مصر بود، هر چند که آن عرصه مذهبی را با دیگر مخالفین مهم (مانند جماعت اسلامی، گروه‌های صوفی و واعظان و سازمان‌های مختلف که معروف به سلفی بودند، و رهبری سیاسی و معنوی اخوان المسلمین را رد می‌کردند) تقسیم می‌نمود.

این تفاوت تنها در ناتوانی اخوان المسلمین برای به انحصار در آوردن حوزه اسلامی نبود، بلکه گرایش تشکیلاتی آن منجر به سازمان کاملاً متفاوتی از دین نسبت به ترکیه گشت.^{۱۱۳} اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ ل توسط حسن البنا بنیاد نهاده شد و در اولین دهه‌ها یک جنبش اجتماعی سیاسی بود که خود را حول باشگاه‌های ورزشی، مدارس شبانه، تأمین رفاه و فعالیت ضداستعماری سازماندهی می‌نمود.^{۱۱۴} رهبران بنیانگذار اخوان المسلمین گرایش ضد نهادگرایی داشتند: آن‌ها نمی‌خواستند که به عنوان یک انجمن، باشگاه، یا هر چیز «رسمی» استقرار یابند، بلکه بیشتر خود را در درجه اول به

^{۱۱۲} See, e.g., Samia Mehrez, 'Take Them Out of the Ball Game: Egypt's Cultural Players in Crisis', *Middle East Report* 31:219 (Summer 2001): 11-12.

^{۱۱۳} Most of the following six paragraphs are taken from Cihan Tuğal, 'Religious Politics, Hegemony, and the Market Economy: Parties in the Making of Turkey's Liberal-Conservative Bloc and Egypt's Diffuse Islamization' in Cedric De Leon, Manali Desai, and Cihan Tuğal, eds, *Building Blocs: How Parties Organize Society*, Stanford, CA: Stanford University Press, 2015.

^{۱۱۴} Brynjar Lia, *The Society of the Muslim Brothers in Egypt: The Rise of an Islamic Mass Movement 1928-1942*, Reading, UK: Ithaca Press, 1998; Richard P. Mitchell, *The Society of the Muslim Brothers*, London: Oxford University Press, 1969.

عنوان «یک اندیشه» معرفی می‌کردند.^{۱۱۵} برای آنکه این موضوع کاملاً روشن شود، اخوان المسلمین هرگز بر علیه تشکیلات نبود (در واقع، از همان سال‌های اول به بعد، یک ساختار پیچیده سازمانی به نام «تندهیم» [احتمالاً منظور نویسنده التهذیب است. م] داشت)، اما آن نسبت به نهاده شدن قانونی و رسمی (و در نتیجه، از ایجاد یک حزب رسمی سیاسی) در نقطه کاملاً مقابل نسبت به اسلام‌گرایان نهاده شده ترکیه، مشکوک باقی ماند.

چشم‌اندازهای اقتصادی اسلام‌گرایان، با وجود گرایش به همگرایی در دهه ۱۹۷۰، در این دو متن کاملاً متفاوت بود. فراکسیون‌های اولیه اخوان المسلمین سوسیالیسم اسلامی را تبلیغ می‌کردند^{۱۱۶}، چیزی که هرگز موضع آشکار در میان اسلام‌گرایان ترکیه نبود. درک سوسیالیستی آن، متناسب با روح زمانه، عمدتاً مبتنی بر دولت بود. اعضای اخوان المسلمین بعد از تعقیب قانونی‌شان توسط ناصر در دهه ۱۹۶۰، از کشور گریختند و به فعالیت‌های اقتصادی پرداختند که در مصر پس از «انفتاح» سادات («دروازه باز») یا سیاست‌های مقررات‌زدایی در تجارت پس از (۱۹۷۳) ادامه یافت. بعد از دهه ۱۹۷۰، شغل‌آفرینی در بخش خصوصی و گسترش شدید تجارت خارجی این دسته از اعضای اخوان المسلمین را بهره‌مند نمود. بسیاری ثروتمند گشتند.^{۱۱۷} پول‌های مهاجرین که از کشورهای خلیج فارس وارد می‌شدند در خارج از کنترل دولتی قرار داشتند و در بانک‌های اسلامی سرمایه‌گذاری می‌شدند؛ در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تأمین مالی اقتصادی از نظر اسلامی مشروع شناخته شد. تجارت با غرب یا در بازار سیاه نیز از طریق احکام دینی مشروع تلقی می‌شد^{۱۱۸}. متعاقباً، اخوان المسلمین شروع به تغییر جهت در طرفداری از دستورکار اقتصاد مختلط نموده و سرسپردگی خویش به «سوسیالیسم» را ترک گفتند.

در دهه ۱۹۶۰، اخوان المسلمین از سرنگونی خشونت‌آمیز حکومت توسط پیش‌تاز انقلابی حمایت می‌کرد. هم افزایش استبداد رژیم و هم رادیکالیسم گروه، اخوان المسلمین را ایزوله نموده و آن را از فعالیت در جامعه مدنی در طی این دهه باز داشت. اما خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی از دهه ۱۹۷۰ تا

۱۱۵ Olivier Carré, *Les Frères Musulmans Egypte et Syrie, 1928-1982*, Paris: Gallimard/Julliard, 1983, 12.

۱۱۶ Salwa Ismail, 'Confronting the Other: Identity, Culture, Politics, and Conservative Islamism in Egypt', *International Journal of Middle East Studies* 30 (1998): 207.

۱۱۷ See Davut Ates, 'Economic Liberalization and Changes in Fundamentalism: The Case of Egypt', *Middle East Policy* 12 (2005): 133-44.

۱۱۸ Ismail, 'Confronting the Other', 213-14.

۱۹۹۰، موضع اخوان المسلمین در امور سیاسی را نیز تعدیل نمود.^{۱۱۹} علاوه بر این، در طول دهه ۱۹۷۰ به اسلام‌گرایان اجازه داده شد تا در بدنه دانشجویان (در دانشگاه‌های سکولار و همچنین در الازهر) به سازمان‌دهی بپردازند؛ نفوذ عمومی الازهر تقویت شد، زیرا سادات قصد داشت هم از اسلام‌گرایان و هم اسلام‌ست‌ها بر علیه چپ استفاده نماید.^{۱۲۰} این استراتژی نفوذ الازهر را افزایش داده و اهمیت تحقیقات حقوقی اسلامی بیشتر شد.

اخوان المسلمین تلاش کرد به رژیم کمک نموده و از حضور دانشجویان در تظاهرات، اعتصابات و خرابکاری‌ها جلوگیری نماید، اما از آنجا که آن مانند یک حزب سیاسی سازمان نیافته بود نمی‌توانست دانشجویان [طرفدار خود] را به طور کامل کنترل کند.^{۱۲۱} این امر تفاوت مهمی با حزب اسلامی ترکیه داشت که کنترل قابل توجهی بر دانشجویان مسلمان در دهه ۱۹۸۰ اعمال می‌نمود-یک تفاوت اساسی بین جوامع اسلامی سیاسی دو ملت. با این حال، انحصار سادات در قدرت در انتهای دهه ۱۹۷۰ به قطع این همکاری انجامید. پس از ترور سادات در سال ۱۹۸۱ و اعطای آزادی نسبی توسط رژیم، اخوان المسلمین شرکت در انتخابات شهرداری‌ها، انجمن‌ها و پارلمان را آغاز نمود. این مشارکت به اخوان المسلمین بازی کردن بر اساس قوانین بازی را آموخت. آیا این زمینه را برای استفاده از الگوی ترکیه در مصر ایجاد نمود؟

اخوان المسلمین در این دهه مانند قبل، هدف خود و هدف دولت را افزایش تقوای شخصی-از جمله تشدید عبادت، کردار خوب و به طور کلی رفتار بر اساس اسلام-قرار داد.^{۱۲۲} همانند ترکیه از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰، احزاب اسلامی مصری با مارک‌های مختلف، بر نظافت، عبادت درست و اخلاق اسلامی از طریق روزنامه‌ها، مجلات، کتاب و کنفرانس‌ها^{۱۲۳}، و همچنین نظارت محلات، خیابان‌ها و ارائه

۱۱۹ See Barbara Zollner, 'Prison Talk: The Muslim Brotherhood's Internal Struggle during Gamal Abdel

Nasser's Persecution, 1954 to 1971', *International Journal of Middle East Studies* 39 (2007): 411-33, for the political roots of this moderation in a split within the Muslim Brotherhood in the 1960s.

۱۲۰ Malika Zeghal 'Religion and Politics in Egypt: The Ulema of Al-Azhar, Radical Islam, and the State (1952-94)', *International Journal of Middle East Studies* 31 (1999): 371-99.

۱۲۱ Raymond W. Baker, 'Afraid for Islam: Egypt's Muslim Centrists between Pharaohs and Fundamentalists', *Daedalus* 120 (1991): 41-68.

۱۲۲ Mohammed Zahid and Michael Medley. 'Muslim Brotherhood in Egypt and Sudan', *Review of African Political Economy* 33 (2006): 693-708.

۱۲۳ Salwa Ismail, 'Confronting the Other: Identity, Culture, Politics, and Conservative Islamism in Egypt', *International Journal of Middle East Studies* 30 (1998): 211-12.

خدمات شهری ارزان و پوشش کم هزینه اسلامی، تأکید داشتند.^{۱۲۴} بعد از دهه ۱۹۷۰، گروه‌های اسلامی در دانشگاه‌ها تفکیک جنسیتی را نهادینه کردند.^{۱۲۵} با وجود تشابه در مفاهیم روزمره اسلامی کردن به شکلی ابتدایی، فعالین مصری تمرکز بیشتری بر اجرای قوانین اسلامی نسبت به هم‌تایان ترک خود داشتند. این تمایز به طور سطحی می‌تواند فقط منعکس‌کننده تفاوت‌های زمینه‌ای آن‌ها به نظر رسد (رژیم مصر نسخه منحصربفردی را به رسمیت می‌شناسد، در حالی که دولت ترکیه این چنین نمی‌کند). اما این واگرایی منعکس‌کننده یک استراتژی مذهبی، تا حدی به خاطر تفاوت در سازمان‌های جامعه سیاسی نیز می‌باشد.

جنبش اسلام‌گرایی در مصر همیشه در ارتباط با قوانین اسلامی بود. اما در ابتدای دهه ۱۹۸۰، قانون اسلامی برای اخوان المسلمین اولویت بیشتری یافت. از همین رو، اخوان المسلمین، به ویژه پس از آنکه دولت در ماه مه ۱۹۸۰ اعلام کرد که قانون اسلامی منبع اصلی قانونگذاری است، لحن اشته‌جویانه‌ای به خود گرفت. بعد از آن اخوان المسلمین موضع خصمانه خود را کاهش داد.^{۱۲۶}

میراث‌های نهادی مسئولیت یک جامعه سیاسی اسلامی با ساختار کاملاً متفاوتی نسبت به ترکیه را بر عهده داشتند. موضع ضد-حزبی اخوان المسلمین همچنان تا اوایل دهه ۱۹۸۰ ادامه یافت. عمر تیلسمانی، رهبر تشکیلات در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، منتقد ثابت پلورالیسم سیاسی و حزبی بودن و «حزبیت» باقی ماند. او معتقد بود، سازمان‌هایی مانند اخوان المسلمین می‌توانستند از منافع ملت و امت دفاع کنند، اما احزاب پلت‌فرم‌های خود را بر اساس هوی و هوس شخصی و موقعیت‌های سیاسی تغییر می‌دادند. او همچنان دیدگاه‌های البنا را در مورد این مسئله تکرار می‌نمود: احزاب بر پایه اختلافات بودند و در نتیجه در جامعه اسلامی تفرقه ایجاد می‌کردند.^{۱۲۷} بر اساس چنین منطقی، وقتی که سادات به اخوان المسلمین شانس تبدیل شدن به یک پلت‌فرم سیاسی قانونی را داد (او به هیچوجه قصد اجازه به حزب را نداشت)، سازمان آن را رد کرد. با این حال، تیلسمانی در سال ۱۹۸۳ در برخی

۱۲۴ Salwa Ismail, *Political Life in Cairo's New Quarters: Encountering the Everyday State*,

Minneapolis: University of Minnesota Press, 2006; Gilles Kepel, 'Islamists versus the State in Egypt and Algeria', *Daedalus* 124 (1995): 113.

۱۲۵ Salwa Ismail, 'Religious "Orthodoxy" as Public Morality: The State, Islamism and Cultural Politics in Egypt', *Critique: Critical Middle Eastern Studies* 8 (1999): 25–47; Maha Abdel Rahman, 'The Politics of "UnCivil" Society in Egypt', *Review of African Political Economy* 29 (2002): 21–36.

۱۲۶ Denis J. Sullivan and Sana Adeb-Kotob, *Islam in Contemporary Egypt: Civil Society vs. the State*, Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1999, 57.

۱۲۷ Al-Awadi, *In Pursuit of Legitimacy*, 39.

از افکار خود تجدیدنظر نمود. او تصمیم گرفت که سازمان از طریق ائتلاف با احزاب قانونی در انتخابات شرکت کند.^{۱۲۸} او این گزینه را در دهه ۱۹۷۰ (هنگامی که سازمان فقط نامزدهای فردی را به میدان می‌فرستاد) رد نمود.

در مجموع، در سال‌های اولیه رژیم مبارک، جامعه سیاسی اسلامی چیزهای درهم برهمی از گزینه‌های سیاسی، مذهبی و اقتصادی را در مقابل سکولاریسم نئولیبرالی قرار داد. چنین ملغمه‌ای نمی‌توانست نه به یک بلوک سیاسی جدید و نه به یک تغییرات سیستماتیک در بلوک‌های موجود ختم شود. فصل بعدی چگونگی تأثیرات غرب و ترکیه در تغییر چشم‌اندازها، و همچنین پویایی بومی مقررات‌زدایی را دنبال خواهد نمود.

تونس

النهضة، حزب عمده اسلامی تونس در دهه ۱۹۷۰ (اما نامش در اواخر دهه ۱۹۸۰ به النهضة تغییر یافت)، وقتی که گروهی از فعالان تصمیم به جدا شدن از یک سازمان اسلامی جاافتاده گرفتند، تشکیل شد. انجمن حفاظت از قرآن تحول در سطح فردی را موعظه می‌کرد، و معتقد بود که چنین امری به‌موقع خود منجر به یک دولت اسلامی‌تر خواهد شد. اسلام‌گرایان تونس تا حدودی تحت‌تأثیر سیاسی‌شدن دیگر جاها، به این نتیجه رسیدند که تغییر تدریجی فرهنگی راه به جایی نخواهد برد.^{۱۲۹} آن‌ها تحت تأثیر به ویژه تماس خود با اخوان المسلمین (که از آن‌ها نه فقط مدل سازمانی، بلکه یک راه و روش اسلامی در مورد سیاست‌های جاری و جامعه‌اموختند)، وارد صحنه سیاسی شدند.^{۱۳۰} در تمایز با سه نمونه دیگر مورد بررسی در اینجا، اسلام‌گرایان تونس مواضع سیاسی پیچیده‌ای تا دهه ۱۹۸۰ نداشتند. حتی تا اواخر دهه ۱۹۷۰ متمرکز بر جلوگیری از تصاحب کشور توسط چپ‌گرایان بودند و کمتر علاقه‌ای به مخالفت با رژیم حاکم به نسبت هم‌تایان خود داشتند.^{۱۳۱}

^{۱۲۸} See Al-Awadi, *In Pursuit of Legitimacy*, chapter 3.

^{۱۲۹} Alexander, 'Islamists and Workers in Tunisia and Algeria'.

^{۱۳۰} For one of the biographical accounts regarding how this contact took place among the top leaders, see François Burgat and William Dowell, *The Islamic Movement in North Africa*, 2nd edn, Austin: University of Texas Press, 1997, 185.

^{۱۳۱} The almost obsessive anti-socialism of the movement comes forth much more clearly in the French version of Burgat's interview with Enneifer, one of the founders and primary leaders (François Burgat, *L'Islamisme au Maghreb: La voix du sud*, Paris: Karthala, 1988, 208–9). For more on the regime-al-Nahda cooperation against Marxism at the end of the 1970s and the early 1980s, as well as the fluctuating

جنبش اسلام‌گرایان تونس تصمیم به شرکت در سیستم گرفتند. یک دلیل آن تشویق از سوی رژیم بود که همچون همسایگان خود یک محاسبه را انجام می‌داد: حمایت از اسلام‌گرایان به خاطر مبارزه با چپ‌گرایان. ولی، نمایش انتخاباتی النهضه در سال ۱۹۸۹ (حدود ۱۵ درصد در سراسر کشور، اما ۳۰ درصد در مراکز شهری) به سرکوب آن توسط مقامات ختم شد. سازمان در پاسخ، دعوت به قیام نمود و نیز متهم به یک کودتای برنامه‌ریزی شده گشت.^{۱۳۲} اگر آن به موفقیت می‌انجامید، این مراحل می‌توانست تونس را مانند الجزایر در مسیر یک جنگ خونین داخلی قرار دهد. اما، نظامیان تونسی در مقایسه با ارتش الجزایر بسیار موثرتر عمل کردند (یک شاخص خوب و ایجادکننده یک دولت از نظر جغرافیایی یکپارچه). شورش سرکوب شد و (ظاهراً) حزب درهم شکست.

بر اساس محاسبه استاندارد از شرایط پسا-سرکوب این نتیجه گرفته شد که حزب از صحنه خارج شده بود. نه فقط رهبران آن تبعید یا زندانی شده بودند بلکه به آن اجازه داده نشد که خود را سازمان‌دهی کند و یا به طور زیرزمینی فعالیت نماید. در حالی که در انتهای دهه ۱۹۸۰ کنترل برخی از نهادهای کلیدی (مانند شوراهای دانشجویان در برنامه‌های علمی) را در دست داشت. آن در نهایت این مؤسسات را به سلفی‌ها باخت.^{۱۳۳}

در غیاب یک رقیب جدی، حداقل معمولاً چنین گفته می‌شود، سازمان‌های سلفی‌ها در سرتاسر تونس در دو دهه بعدی شکوفا گشتند. سلفی‌های تونس قبل‌تر از آن با گام برداشتن در پشت رقبای خود در منطقه، به خوبی سازمان‌یافتند. درست مانند رژیم مبارک در مصر، برخی از این سازمان‌ها روابط مشکوکی با دولت داشتند. در حالی که به طور نظری از دخالت‌های سیاسی پرهیز می‌کردند، به نظر می‌رسید که در برخی از آنان نفوذی‌های رژیم وجود داشتند به گونه‌ای که آن‌ها بتوانند برای مبارزه علیه النهضه خدمت کنند.^{۱۳۴}

مواضع اقتصادی اسلام‌گرایان تونس بسیار کمتر از مواضع اسلام‌گرایان ترکیه و مصر روشن بود. راشد

repression and persecution faced by the Islamists, with 1981 as the apex, see Burgat *L'Islamisme au Maghreb*, 214–16, 218–20.

^{۱۳۲} Burgat and Dowell, *Islamic Movement in North Africa*.

^{۱۳۳} Mehdi Mabrouk, 'Tunisia: The Radicalization of Religious Policy', in George Joffé, ed., *Islamist Radicalization in North Africa: Politics and Process*, London: Routledge, 2012, 61. His account is questionable because al-Nahda emerged as the most organized force immediately after the ouster of Ben Ali. It must therefore have kept some of its organization intact underground.

^{۱۳۴} See Mabrouk, 'Tunisia: The Radicalization of Religious Policy', 63, on the 'scientific' Salafis, though his comments need to be taken with a grain of salt due to his partisanship on behalf of al-Nahda and against other Islamist groups

الغنوشی، رهبر معنوی النیهضه، مصرانه تأکید بر عدالت اجتماعی می‌نمود، و از نظریه‌ی این موضع وی را در اردوگاه اسلام‌گرایان متمایل به چپ قرار می‌داد، در حالی که او هرگز از نظر اجتماعی به اندازه شریعتی و یا اوایل سید قطب رادیکال نبود. به علاوه، النیهضه تأکید کمی بر عدالت اجتماعی و مسائل مربوط به کارگران در دهه ۱۹۷۰ و حتی در طی شورش نان که کشور را در شوک فرو برد، داشت. حزب فقط در دهه ۱۹۸۰ شعارهای طرفداری از کارگران را به دقت داد، زمانی که فرصت چنین کاری پیش آمد^{۱۳۵}: از نظر ایدئولوژیک تعهد به این مسائل ممکن است در مصر، ترکیه و ایران نقش کمتری را بازی کند. النیهضه یک خط استوار در مورد مسائل تنظیم ساختاری و تشکیل اتحادیه‌ها را بسط نداد. آن در مورد این موضوعات بر اساس برداشت خود از اینکه چقدر جنبش کارگری (و بالاخص مشارکت النیهضه در اتحادیه‌های رسمی) می‌توانست به ثبات گسترش سازمان آن کمک کند و استبداد رژیم را محدود نماید، شک و تردید داشت.

همچنین غنوشی و دیگران فاقد واژگان اسلامی بودند که بتوانند به صحبت در مورد مسائلی چون استثمار، فقر و کارگران قبل از انقلاب ایران، که از شعارهای آن به طور قابل توجهی آموختند، بپردازند.^{۱۳۶} در مقابل، اسلام‌گرایی مصر زبان خاص خود در این زمینه را در دهه ۱۹۵۰ ایجاد کرده بود. مرکزیت ایران و اسلام از نظر اجتماعی رادیکال آن در تعمیق سیاسی کردن دین در سراسر یک منطقه بزرگ‌تر، بیشتر نشان می‌دهد که چرا نخبگان جهانی به شدت نیازمند پیدا کردن یک مدل «اصیل» که جوابگوی درخواست‌های آن باشد، بودند.

غنوشی درست مانند دیگر اسلام‌گرایان سرمایه‌داری و سوسیالیسم را به شدت مورد انتقاد قرار داد. با این حال حتی در نوشته‌های این متفکر عمده تونسسی، لیبرالیسم، فایده‌باوری (یوتیلیتاریانیسم)، فردگرایی، ماتریالیسم و سرمایه‌داری از یکدیگر متمایز نمی‌شدند (استفاده مبهم از مفاهیم در میان دیگر اسلام‌گرایان نیز غیرمعمول نیست). غنوشی به طور بی‌ربطی همه آن‌ها را به خاطر آنکه آن‌ها به توانگران آزادی استثمار تهدیدستان را می‌دهند مورد انتقاد قرار داد-اساساً، یک نسخه مبتذل از نقد مارکسیستی نسبت به سرمایه‌داری.^{۱۳۷} غنوشی با انعکاس دیگر فرمولاسیون‌های اسلامی، در یک سخنرانی در سال ۱۹۸۰ تأکید کرد که دارایی متعلق به خداست: انباشت آن فقط تا زمانی مجاز است

^{۱۳۵} Alexander, 'Islamists and Workers in Tunisia and Algeria', 470-6.

^{۱۳۶} Ibid., 472.

^{۱۳۷} Azzam S. Tamimi, *Rachid Ghannouchi: A Democrat within Islamism*, New York: Oxford University Press, 2001, 103, 144.

که آن در خدمت دین و جامعه مومنان باشد.^{۱۳۸} غنوشی تا اواخر دهه ۱۹۹۰ همچنان به ایده رفاه اجتماعی متعهد باقی ماند، و استدلال می‌نمود که با کاهش سیستم‌های رفاهی، کشورهای غربی به «بربریت» فرو خواهند رفت.^{۱۳۹} به طور خلاصه، اسلام‌گرایی تونس‌ی یک گزینه حتی میهم‌تری را برای نظم موجود ارائه می‌داد. همان‌طور که در فصل‌های آینده اشاره خواهد شد، آن تا حدی به خاطر یک سنت تفکر در حال توسعه، برای چنین وضعی ساخته شده بود.

صحنه آماده برای لیبرالیسم اسلامی

در گذار به قرن بیست‌ویکم، مراکز جهانی قدرت و نفوذ به دنبال دارویی برای تقویت پشتیبانان تضعیف شده سکولار خود در منطقه بودند. قرص نئولیبرالی مؤثر نبود و باعث عوارض بسیاری گشت. آن‌ها نیاز به چیزی قوی‌تر داشتند - و آن‌ها همچنین محتاج به پیدا کردن یک پادزهر برای آنچه که تصور می‌شد خطرناک‌ترین سم باشد، تهدید اسلامی بودند. اسلام نئولیبرالی به آن‌ها هم دارو و هم پادزهر را ارائه داد.

جستجو برای الترناتیوها هم پویایی محلی و هم جهانی داشت. تلاش مدرن‌سازی سکولاریستی، اول در اشکال کورپوراتیستی و سپس نئولیبرالی‌اش، نمی‌توانست هیچ‌یک از وعده‌های مرکزی آن (توسعه، استقلال، آزادی) را عملی سازد. آن خود را با تزریق دینداری به رگ‌هایش آماده مرگ نمود. تنها اپوزیسیون بازمانده توده‌ای، اسلام‌گرایان، عاری از محتوی واقعی بودند، هر چند که آن سازمان‌ها و بلوک‌هایی را (به طور نابرابر در سراسر منطقه) توسعه دادند که می‌توانستند چرخ‌های شکسته نظم اجتماعی را گریس‌مالی کنند. ترکیب متناقض مبارزه، برخورد، رقابت و تعهد بین اسلام‌گرایی و نئولیبرالیسم سکولار منجر به جذب گردنکشی اسلامی به نظم موجود منطقه شد (هر چند بعدها معلوم شد که آن ماده منفجره است). در دو فصل بعدی بحث خواهد شد که چگونه حاصل ازدواج اسلام از یک طرف و لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی از سوی دیگر «مدل ترکیه» را ایجاد کرد. این مدل در حالی که توسعه از نوع ویژه‌ای را تقویت نمود، استبداد و نابرابری را دائمی نمود. صدور آن به بقیه خاورمیانه می‌تواند به عواقب بیشتری منجر گردد که نه مورد نظر طرفداران آن در میان نخبگان جهانی و نه

^{۱۳۸} Ibid., 52-3.

^{۱۳۹} Ibid., 146.

کنشگران خانگی آن است.

«بحران‌های رژیم»، فصل اول کتاب «سقوط مدل ترکیه، چگونه بهار عربی لیبرالیسم اسلامی را ساقط کرد»، انتشارات ورسو، سال ۲۰۱۶

نوام چامسکی، زبانشناس بزرگ آمریکایی در آخرین اثر خود که چند ماه پیش انتشار یافت، از جمله به بررسی یک پرسش ظاهراً ساده، اما درواقع بسیار پیچیده که قرن‌ها اندیشه انسانی را به خود مشغول کرده اما اندیشمندان بزرگ جهان همچنان در پاسخ به آن توافق ندارند، یعنی زبان می‌پردازد. او در پی پاسخ به پرسش‌هایی چون زبان انسانی چیست؟ محدودیت‌های درک انسان، البته اگر چنین محدودیت‌هایی وجود داشته باشند، و در نهایت خیر عمومی که ما در پی آن هستیم چیست؟

برمی‌آید. این کتاب در چهار فصل، آخرین نظرات چامسکی را در بیش از نیم قرن گذشته جمع‌بندی می‌کند. در زیر، فصل اول این کتاب را می‌توانید بخوانید. اما پیش از آن توضیح چند نکته لازم است. در سده‌های نوزده و بیست با غلبه مکتب روانشناسی رفتارگرا در علم، رفتار کلامی جایگزین زبان گشت. بر اساس این نظریه زبان نتیجه فرایندی پیچیده و بر پایه تجربه و خطا آموخته می‌شود. چامسکی از جمله کسانی بود که در دهه ۱۹۵۰ این اندیشه را به چالش کشید. اگرچه نظرات وی در طی نیم قرن گذشته شاهد تغییرات زیادی بوده اما هسته مرکزی آن، رابطه ذهن و مغز و قوه زبان انسانی، همچنان دست نخورده باقی است، است. وی معتقد است که انسان در حدود صد هزار سال پیش در اثر یک جهش ژنتیکی از موهبتی برخوردار گشت که به او قدرتی بی‌انتها با استفاده از ابزاری متناهی را بخشید. از نظر او برخلاف عقیده رفتارگرایان کلامی، کودک در بدو تولد هیچ محرک خارجی به هنگام فراگیری زبان مادری خود ندارد بلکه بر اساس قاعده و بنیاد زبان را فرا می‌گیرد.

دکارت چند سده قبل دوالیسم ذهن و تن را طرح نمود. چامسکی به نوعی از مسأله دوگانگی ذهن و مغز بدون اعتقاد به متافیزیکی بودن آن طرفداری می‌کند. ذهن طرحی ژنتیکی است که در مغز بر اثر مکانیسم‌های پیچیده مغزی عینیت می‌یابد. قوه زبان همچون دیگر قوه‌های بدن انسان مانند قوه بینایی و شنوایی عمل می‌نماید. از این رو چامسکی از یک ارگان جدید در بدن به نام ارگان ذهنی نام می‌برد هر چند که او تأکید می‌کند از واژه ارگان به صورت آزاد استفاده کرده است. تجربه در شکل‌گیری دانش زبان انسان نمی‌تواند نقش مولد را بازی کند بلکه آن نقشی محرک دارد. تجربه باعث می‌شود آنچه که به صورت بالقوه وجود دارد، به شکل معینی و به صورت زبان خاصی ظاهر شود.

چامسکی با بررسی مشکلی که از آن به عنوان مشکل «نارسایی محرک» نام می‌برد به این نتیجه می‌رسد که بایستی انسان از موهبتی ژنتیکی برای زبان برخوردار باشد. او ضمن نقل قولی از گالیله در مورد اینکه چگونه می‌توان از طریق زبان با استفاده از تعداد محدودی از حروف الفبا عمیق‌ترین افکار خود را به دیگران منتقل نمود، دوباره از جمله معروف هومبولت یاد می‌کند که زبان فرایند استفاده بی‌انتها از ابزاری متناهی است و از این رو وظیفه زبان‌شناس نه تمرکز بر این مجموعه نامتناهی جمله‌ها بلکه نظامی است که چنین امکانی را فرام می‌سازد. زبان‌شناسی بررسی ساختار زبان و نیز نحوه فراگیری آن است. چامسکی بر پایه نامتناهی بودن جملات و نامحدودیت طول یک جمله در زبان طبیعی به این نتیجه می‌رسد که گرامر جهان‌شمول یا دستور همگانی که در انسان کدگذاری شده است، از یک رویه درونی بازگشتی پیروی می‌کند. همچنین با بررسی بعضی از قواعد جمله‌بندی که در همه زبان‌های طبیعی وجود دارند عنوان می‌کند که انسان نه از اسانترین الگوریتم برای پردازش در

مغز، یعنی ترتیب خطی بلکه سلسله مراتبی استفاده می‌کند. از این رو و به دلایل عدیده دیگر که او بدان می‌پردازد، بدون وجود دانش عام زبانی در انسان یا گرامر جهانشمول/دستور همگانی، هیچ انسان معمولی نخواهد توانست زبان مادری خود را بیاموزد.

چامسکی از این گفته ارسطو یاد می‌کند که زبان صدا و صوت معنی‌دار است. او ضمن توجه به اشکال مختلف زبان مثلاً زبان محاوره و اشاره که در آنها از اندام‌های مختلفی استفاده می‌شود، در اولی زبان و گوش و در دومی دست و چشم، به این نتیجه می‌رسد که زبان محاوره معنی باصداست. او فراتر از آن، این عقیده را که بنا بر آن انسان یک موجود اجتماعی است و زبان برای ارتباط با دیگران ایجاد شده است، را به چالش می‌کشد. از نظر وی زبان ابزار تفکر است. انسان به ندرت از برونی کردن آن برای ارتباط با دیگران استفاده می‌کند و اغلب اوقات انسان در یک گفتگوی درونی بسر می‌برد.

در نهایت بایستی به نکته‌ای دیگر نیز اشاره نمود و آن اصطلاح زبان درونی است. زبان درونی فرایندی است که در ذهن و مغز انسان در جریان است و زبان به عنوان مجموعه‌ای از گفتارها زبان برونی است.

- زبان چیست؟

نوشته: نوام چامسکی

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۹۵۶۲

سؤال کلی که من می‌خواهم در این کتاب به آن پردازم یک سؤال کهن است: ما چه موجوداتی هستیم؟ من انقدر فریفته نیستم که فکر کنم می‌توانم پاسخ رضایت‌بخشی به این سؤال دهم، اما به نظر معقول می‌رسد که حداقل در برخی از حوزه‌ها، به ویژه با توجه به ماهیت شناختی ما، بینش‌های قدری جالب و مهم و قدری جدید وجود دارند، و بایستی بتوان برخی از موانعی که سد تحقیقات بیشتر هستند، از جمله برخی از دکترین‌هایی که دارای پایه و اساس بسیار متزلزل‌تری نسبت به آنچه اغلب تصور می‌شود هستند اما به طور گسترده‌ای پذیرفته شده‌اند، را زدود.

من سه سؤال ویژه که بسیار مبهم هستند را مورد ملاحظه قرار خواهم داد: زبان چیست؟ محدودیت‌های فهم انسان (اگر وجود داشته باشند) چیست؟ و خیر عمومی که ما برای آن تلاش کنیم چیست؟ من با سؤال اول شروع خواهم کرد و کوشش خواهم نمود که نشان دهم چگونه آنچه که در نگاه اول سؤالی بسیار محدود و فنی به نظر می‌رسد، اگر به دقت دنبال شود می‌تواند به نتایج دور از دسترسی منتج شود که در خود قابل توجه هستند و به شدت با اعتقاد رایج - که اغلب به عنوان اصول بنیادی در رشته‌های مربوطه محسوب می‌شوند: علوم شناختی در یک مفهوم گسترده، به شمول زبان‌شناسی، و فلسفه زبان و ذهن - تفاوت دارند.

در طی این نوشته، من در مورد آنچه که به نظر من بدیهیات مجازی، اما از نوع غیرعادی هستند، بحث خواهم نمود. آن‌ها بطور عمومی رد شده‌اند. این حداقل برای من یک معضل است. و شاید شما نیز برای حل آن علاقه‌مند شوید.

اما در مورد زبان، اینکه آن در حدود ۲۵۰۰ سال مورد مطالعه قرار گرفته شده اما هیچ جواب روشنی برای پرسش، زبان چیست وجود ندارد. من بعداً برخی از پیشنهاد‌های عمده را ذکر خواهم نمود. ما می‌توانیم بپرسیم که پر کردن این شکاف چقدر مهم است. برای مطالعه هر جنبه‌ای از زبان باید این

پاسخ روشن باشد. فقط در صورتی که پاسخی برای این سؤال وجود داشته باشد، حداقل ضمنی، آنگاه می‌توان به بررسی سؤالات جدی در مورد زبان، از جمله فراگیری و استفاده، منشا، تغییر زبان، تنوع و خواص مشترک، زبان در جامعه، مکانیزم‌هایی که سیستم را پیاده می‌کنند، هم خود سیستم شناختی و هم استفاده‌های مختلف آن که متمایز اما مربوط به هم هستند، پرداخت. هیچ زیست‌شناسی نمی‌تواند علت توسعه و یا تحول مثلاً چشم را طرح نماید، بدون آنکه به ما به طور مشخص بگوید چشم چیست، همان بدیهیات در تحقیقات زبان نیز صدق می‌کند. یا باید بکند. قابل توجه اینکه، به طور کلی سؤالات بدین شکل در نظر گرفته نشده‌اند، موضوعی که من بدان دوباره رجوع خواهم کرد.

اما دلایل بسیار اساسی‌تری برای تعیین روشن زبان چیست وجود دارند، دلایلی که مربوط به سؤال اینکه ما چه موجوداتی هستیم، می‌باشند. داروین اولین کسی نبود که نتیجه گرفت «حیوانات بدوی‌تر از انسان، تنها در قدرت تقریباً نامتناهی او در مرتبط کردن متنوع‌ترین صداها و ایده‌ها با یکدیگر تفاوت دارند»^۱ «تقریباً نامتناهی» یک عبارت سنتی است که امروز به مثابه واقعا نامتناهی تفسیر می‌شود. اما داروین اولین کسی بود که این مفهوم سنتی را در چارچوب علت اولیه تکامل انسان بیان کرده است.

نسخه معاصر آن توسط یکی از دانشمندان پیشرو تکامل انسان، ایان تاترسال، ارائه شده است. او در یک بررسی جدید از شواهد موجود علمی نتیجه گرفت، زمانی این باور وجود داشت که بایگانی تکامل «نویدگر زود هنگامی در مورد ما [انسان‌های] متاخر باشد. اما درواقع بیش از پیش روشن می‌گردد که در عوض دستیابی به احساس و درک منحصر بفرد مدرن [انسانی] یک رویداد ناگهانی و جدید است... و بیان این احساس و درک جدید تقریباً به مشکل مطمئنی با اختراع آنچه شاید به تنهایی قابل توجه‌ترین نکته در باره ما [انسان] مدرن است یعنی زبان، تقویت شده است»^۲ اگر این چنین است، پس پاسخ به پرسش «زبان چیست؟» برای هر کسی که علاقه به درک ما [انسان‌های] مدرن دارد، اهمیت زیادی می‌یابد.

تاترسال تاریخ این رویداد تند و ناگهانی را در حدود دریچه زمانی بسیار باریک پنجاه هزار تا صد هزار سال قبل قرار می‌دهد. تاریخ دقیق مشخص نیست، و برای موضوع مورد علاقه ما در اینجا اهمیتی ندارد، اما ناگهانی بودن ظهور آن مهم است. من به ادبیات گسترده و رو به رشد گمانه‌زنی در مورد این

^۱ Charles Darwin, *The Descent of Man* (London: Murray, 1871), chap. 3.

^۲ Ian Tattersall, *Masters of the Planet: The Search for Our Human Origins* (New York: Palgrave Macmillan, 2012), xi.

موضوع که بطور کلی مواضع بسیار متفاوتی را اتخاذ می‌کنند، باز خواهم گشت. اگر محاسبات تاترسال به طور کلی دقیق باشند، چرا که شواهد تجربی بسیار محدودی حاکی از آن است، آنگاه چه چیزی در فرصتی محدود، یک قدرت نامتناهی «در مرتبط کردن متنوع‌ترین صداها و ایده‌ها با یکدیگر»، به زبان داروین، به وجود آورده است. اشکارا است که این قدرت نامتناهی در مغز متناهی جای دارد. مفهوم سیستم‌های متناهی با قدرت نامتناهی به خوبی در میانه سده بیستم درک شد. آن مفهوم این امکان را برای ارائه یک فرمول روشن از آنچه که من فکر می‌کنم ما باید برای اساسی‌ترین ویژگی زبان تشخیص دهیم، را ممکن می‌سازد، چیزی که من فقط از آن به نام «ویژگی اساسی» یاد می‌کنم: زبان آرایه بیکرانی از بیانات ساختاری سلسله مراتبی است که تفاسیر را از دو سطح مشترک، یعنی رابط حسی و حرکتی برای برونی نمودن و نیز مفهومی-نیتی برای فرایندهای ذهنی، دریافت می‌کند. این امر اجازه یک فرمول‌بندی قائم به ذات از قدرت نامتناهی داروین‌یا، اگر خیلی عقب‌تر رویم، حکم کلاسیک ارسطو که زبان صدای دارای معنی است، را می‌دهد - اگر چه کارهای سال‌های اخیر نشان می‌دهند که صدا نیز خیلی محدود است، و دلیل خوبی وجود دارد که فکر کنیم فرمول کلاسیک از جهات مهمی گمراه‌کننده است، چیزی که من به آن نیز باز خواهم گشت.

پس حداقل هر زبانی شامل یک فرایند محاسباتی می‌گردد تا بتواند این «ویژگی اساسی» را برآورده سازد. از این رو، بنا به تعریف، تئوری زبان یک دستور [گرامر] زایشی است، و هر زبانی در اصطلاح فنی آن زبان درونی (I-language) نامیده می‌شود - ای در اینجا مخفف درونی، فردی و نیتی «[I]» مخفف (internal, individual, intensioal) است. م [ما علاقه‌مند به کشف روش پردازش واقعی هستیم و نه مجموعه‌ای از اشیاء که آن برمی‌شمرد، آنچه که در اصطلاح فنی «زایشی قوی است» یا به طور خیلی آزاد، مشابه برهان‌هایی است که توسط یک سیستم با اصل موضوعه و بدیهیات تولید می‌شود.

همچنین مفهوم «زایش ضعیف» نیز وجود دارد - مجموعه‌ای از عبارات، و به طور مشابه، مجموعه‌ای از قضایا ایجاد می‌شوند. یک مفهوم «زبان برونی» (E-language، یا External language) نیز وجود دارد که توسط عده‌ای - اما نه من - با مجموعه‌ای از داده‌ها، یا با مجموعه محدودی که به طور ضعیفی ایجاد شده‌اند، تعریف می‌شود.^۳ فیلسوفان، زبان‌شناسان و دانشمندان علوم شناختی و کامپیوتر

۳ اصطلاح از من است. نگاه کنید به نوام چامسکی، «دانش زبان: ماهیت، منشاء و کاربرد آن». اما من این اصطلاح

اغلب زبان را به صورت چیزی که بطور ضعیف ایجاد شده‌اند، درک می‌کنند. کاملاً روشن نیست که مفهوم زایش ضعیف برای زبان انسانی هم قابل تعریف است. ان، در بهترین حالت از مفهوم گسترده‌تر زبان درونی مشتق شده است. این‌ها مسائلی هستند که در دهه ۱۹۵۰ بطور گسترده‌ای مورد بحث قرار گرفتند، اگر چه به باور من به خوبی جذب نشده‌اند.^۴

من در اینجا توجه خود را فقط محدود به زبان درونی، یک ویژگی بیولوژیکی انسان، برخی از مولفه‌های (عمدتاً مربوط به) مغز، عضوی از ذهن/مغز که در شکل آزاد آن از واژه «ارگان» در بیولوژی می‌توان استفاده نمود، خواهم کرد. من در اینجا در نظر خواهم داشت که باید به مغز در سطح خاصی از انتزاع نگریسته شود. این رویکرد را گاهی چارچوب زبان‌شناسی زیستی می‌نامند. این امر به عنوان چیزی بحث‌برانگیز تلقی می‌شود که از نظر من بی‌اساس است.

در سال‌های پیش از این، «ویژگی اساسی» مانع فرمول‌بندی روشن بود. اگر برخی از آثار کلاسیک را در نظر بگیریم، برای فردیناند دو سوسور، زبان (در یک معنا)، انباری از تصاویری از کلمه در اذهان اعضای یک جامعه است، که «فقط به خاطر نوعی از قرارداد که توسط اعضای جامعه امضا شده است، وجود دارد.» از نظر لئونارد بلومفیلد، زبان مجموعه‌ای از عادات در واکنش به شرایط مربوط به صداها و گفتاری متداول و در واکنش به این صداها در عمل می‌باشد. بلومفیلد در جای دیگری، زبان را به عنوان «کلیتی از گفتارها که در یک جامعه سخنور ساخته شده» تعریف می‌کند- چیزی شبیه مفهوم پیش‌تر ویلیام دوایت ویتنی از زبان، «بدنه‌ای از نشانه‌های گفتاری و شنیداری است که اصولاً با آن تفکر در جامعه انسانی ابراز می‌شود» یعنی «نشانه‌های شنیداری برای فکر» می‌باشد- اگر چه از جهاتی این مفهوم تا حدودی متفاوت است و من به آن رجوع خواهم کرد. ادوارد سایپر زبان را «یک روش کاملاً انسانی و غیرغریزی از ایده‌های ارتباطی، احساسات، و خواسته‌ها از طریق سیستمی از نمادهایی که بطور داوطلبانه ایجاد شده‌اند» تعریف می‌کند.^۵

را تقریباً به طور بی‌معنی، به عنوان هر مفهوم زبانی به غیر از زبان درونی تعریف کردم

- ۴ منشاء سوء تفاهم ممکن است این باشد که در آثار اولیه «زبان» گاهی اوقات در عبارات توضیحی مقدماتی در شکل زایش ضعیف آن تعریف می‌شود، هر چند به دلایل توضیح داده شده استفاده از آن به سرعت واجد شرایط می‌شود

^۵ Ferdinand de Saussure, *Course in General Linguistics* (1916; repr., New York: Philosophical Library, 1959), 13–14; Leonard Bloomfield, "Philosophical Aspects of Language" (1942), in *A Leonard Bloomfield Anthology*, ed. Charles F. Hockett (Bloomington: Indiana University Press, 1970), 267–70; Bloomfield, *A Set of Postulates*

با چنین مفاهیمی چندان غیرطبیعی نیست که از آنچه که مارتین خوزه آن را سنت بوئاسیان [فرانتس بوئاس انسان‌شناس المانی-آمریکایی.م] نامید، یعنی این که زبان‌ها می‌توانند به طور دلخواه متفاوت باشند و هر زبان جدید را باید بدون هیچگونه پیشداوری مورد مطالعه قرار داد^۵، تبعیت شود. بر این اساس، نظریه زبان متشکل از روش‌های تحلیلی به منظور کاهش یک مجموعه به فرم سازمان‌دهی شده، که بر پایه تکنیک‌های تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی می‌باشد، است. پیچیده‌ترین مفهوم بسط داده شده در این رابطه، روش‌های زلیک هریس می‌باشد^۶. نسخه معاصر این است که تئوری زبان‌شناسی سیستمی از متدها برای پردازش عبارات می‌باشد.^۸

در سال‌های قبل از آن، این امری قابل درک بود که پرسش «زبان چیست؟» فقط جواب‌هایی نامعینی مانند آنچه گفته شد، را بدون در نظر گرفتن «ویژگی اساسی»، دریافت کند. البته، تعجب‌آور این است که پاسخ‌های مشابهی در علم شناختی معاصر وجود دارند. این امری غیرمعمول نیست که در یک تحقیق تکامل زبان، نویسندگان با این نکته آغاز کنند که «ما زبان را به مثابه مجموعه کاملی از توانایی‌ها برای نگاشت صدا به معنی، به شمول زیرساختی که از این امر پشتیبانی می‌کند، درک می‌کنیم»^۹؛ یعنی اساساً تکرار حکم ارسطو، و بیش از حد مبهم برای آنکه پایه پرس و جو و تحقیق بیشتر گردد. دوباره باید گفت، هیچ زیست‌شناسی نمی‌تواند تکامل سیستم بینایی را فقط با فرض این که فنوتیپ و رخ‌مانه مجموعه کاملی از توانایی‌های نگاشت تحریک به اداراک همراه با هر آنچه که از این امر پشتیبانی می‌کند، هستند، مورد بررسی قرار دهد.

بسیار قبل‌تر در ابتدای علم مدرن، نکاتی در تصویری که مشابه داروین و ویتنی بود، وجود داشتند.

for
the Science of Language (In dianapolis: Bobbs-Merrill, 1926); Bloomfield, "A Set of Postulates for the Science of Language," *Language* 2, no. 3 (1926): 153-64; William Dwight Whitney, *The Life and Growth of Language: An Outline of Linguistic Science* (London: King, 1875); Edward Sapir, *Language: An Introduction to the Study of Speech* (New York: Harcourt, Brace, 1921), 8.

^۵ Martin Joos, comments in *Readings in Linguistics: The Development of Descriptive Linguistics in America Since 1925*, ed. Martin Joos (Washington, D.C.: American Council of Learned Societies, 1958).

^۶ Zellig Harris, *Methods in Structural Linguistics* (Chicago: University of Chicago Press, 1951).

^۸ یک پسرقت. من فکر می‌کنم از آنجا که آن مفاهیم کاملاً متفاوت توان و عمل‌کرد را با هم اشتباه می‌کند-خیلی

کلی آنچه که ما می‌دانیم و آنچه ما انجام می‌دهیم-بر خلاف سیستم هریس که چنین اشتباهی را نمی‌کند

^۹ Dan Dediu and Stephen C. Levinson, "On the Antiquity of Language: The Reinterpretation of Neandertal Linguistic Capacities and Its Consequences," *Frontiers in Psychology* 4, no. 397 (2013): 1-17, doi:10.3389/fpsyg.2013.00397.

گاليله متحیر از «والای ذهن» فرد بود که «رویای یافتن وسیله‌ای برای ارتباط برقرار کردن عمیق‌ترین افکارش با هر شخص دیگری... از طریق آرایش متفاوت بیست حرف در یک صفحه را داشت»، دستاوردی که «فراتر از همه اختراعات شگفت‌انگیز می‌رود»، حتی اختراعات «میکل‌انژ، رافائل، یا تیتان»^{۱۰}. به زودی شناختی مشابه، و علاقه عمیق به کاراکتر خلاق استفاده معمولی از زبان، عنصر مرکزی علم-فلسفه دکارتی گشت، در واقع یک معیار اولیه برای وجود ذهن به عنوان یک ذات جداگانه. بطور کاملاً منطقی، این امر منجر به تلاش‌هایی برای آزمون‌های ابداعی، به ویژه ژرارد کوردموی^{۱۱}، در جهت تعیین اینکه آیا موجود دیگری ذهنی مشابه ما دارد یا نه، گردید. آن‌ها تا حدودی شبیه «آزمون تورینگ» بودند، اگرچه به شکل کاملاً متفاوتی درک شدند. آزمایشات کوردموی شبیه تست تورنسل برای اسیدپتید بودند، تلاشی برای نتیجه‌گیری در مورد جهان واقعی. بازی تقلید تورینگ، همچنان که خود تصریح نمود، چنین بلندپروازی نداشت.

جدا از این سؤالات مهم، امروز هیچ دلیلی وجود ندارد که دربینش اساسی دکارتی مبنی بر اینکه زبان یک کاراکتر خلاق دارد، شک کنیم: آن نمونه بارز نوآوری بدون مرز است، متناسب با شرایط اما معلول آنان نیست- یک تفاوت مهم- و زبان می‌تواند افکار را در دیگران ایجاد کند، طوری که آن‌ها تصدیق می‌کنند خودشان می‌توانستند آن‌ها را ابراز کرده باشند. ما ممکن است به خاطر موقعیت‌ها و شرایط «تحریک شویم و تمایل داشته باشیم» به گونه خاصی، و نه نوع دیگری، صحبت کنیم اما همان‌طور که جانشینان دکارت عنوان می‌کنند ما «مجبور» به انجام چنین کاری نیستیم. ما همچنین باید در نظر داشته باشیم که بنا بر کلمات قصار بسیار نقل شده ویلهلم فون هومبولت، زبان کاربرد نامنتها از ابزاری متناهی است. او کامل‌تر نوشت که «زبان بطور کاملاً ویژه‌ای تحت تأثیر حوزه‌ای بی‌پایان و واقعا نامحدود، جوهر هر آنچه که می‌توان فکر کرد قرار دارد. از این رو آن می‌بایست کاربردی نامنتها از ابزاری متناهی باشد، و می‌تواند از طریق قدرتی که هویت زبان و اندیشه را تولید می‌کند، بدان نائل شود»^{۱۲}. بنابراین او خود را در زمره سنت گاليله و افراد دیگری که زبان را به طور بسیار تنگاتنگی با اندیشه مربوط می‌کنند، قرار می‌دهد، اگرچه با فرموله کردن نسخه‌ای از مفهوم

۱۰ Galileo Galilei, *Dialogue Concerning the Two Chief World Systems* (1632), end of "The First Day."

۱۱ For references and discussion, see Noam Chomsky, *Cartesian Linguistics: A Chapter in the History of Rationalist Thought*, 3rd ed., ed., with introduction, James McGilvray (Cambridge: Cambridge University Press, 2009).

۱۲ Wilhelm von Humboldt, *On Language: On the Diversity of Human Language Construction and Its Influence on the Mental Development of the Human Species*, trans. Peter Heath (1836; New York: Cambridge University Press, 1988), 91.

قدیمی زبان به شکل «قابل توجه ترین چیز در ما [انسان‌های] مدرن»، در جمله متاخر تاترسال، کاملاً فراتر از این می‌رویم.

پیشرفت بزرگی در درک ابزاری متناهی که امکان استفاده نامنتها از زبان را فراهم می‌سازد صورت گرفته است، اما با وجود پیشرفت عظیمی که در درک قراردادهایی که راهنمای استفاده مناسب هستند، ایجاد شده است، این آخری عمدتاً یک راز باقی می‌ماند، یک مسأله بسیار ظریف‌تر. من در فصل دوم این کتاب به این سوال سخت که آن راز چقدر عمیق است باز خواهم گشت.

یک قرن پیش، اوتو یسپرسن این پرسش را مطرح نمود که چگونه ساختارهای زبان «در ذهن گوینده» بر اساس تجربه محدود بوجود آمدند، و موجب یک «مفهوم ساختار»ی شدند که «به اندازه کافی مشخص است و می‌تواند او را در ساخت جملات خود»، خصوصاً «عبارات ازادی» که معمولاً برای گوینده و شنونده تازه هستند راهنمایی کند.^{۱۳} بنابراین کار زبان‌شناس کشف این مکانیزم‌ها و اینکه چگونه آن‌ها در ذهن بوجود آمدند، و فراتر رفتن از آن برای از زیر خاک در آوردن «اصول اساسی که زیربنای گرامر همه زبان‌ها» می‌باشد است تا با از زیر خاک در آوردن آن‌ها بتوان «بینش عمیق‌تری نسبت به طبیعت درونی زبان انسان و اندیشه انسان» یافت-ایده‌هایی که امروز نسبت به دوره‌ای که ساختارگرایی-علوم رفتاری در این حوزه مسلط گشت و نگرانی‌های یسپرسن و سنتی که از آن‌ها نشأت می‌گرفت را نادیده گرفت، دیگر خیلی عجیب به نظر نمی‌رسند.

با فرمول‌بندی مجدد برنامه یسپرسن، وظیفه اصلی بررسی ماهیت واقعی خطوط اتصالی و فرایندهای مولدی است که آن‌ها را به زبان‌های درونی مختلف مربوط می‌کنند، و تعیین اینکه چگونه آن‌ها در ذهن شکل گرفته و استفاده می‌گردند؛ تمرکز اصلی توجه طبیعتاً مربوط به «عبارات آزاد» است. و برای آنکه فراتر از حفاری خواص بیولوژیکی مشترک طبیعت قابل دسترس بودن زبان‌های درونی برای انسان رفت، موضوع دستور همگانی [یا گرامر جهانشمول م] در نسخه معاصر یسپرسن از «اصول اساسی پایه‌ای گرامرهای همه زبان‌ها» را می‌توان به عنوان پرسشی در رابطه باموهبت ژنیتیکی که منجر به ظرفیت منحصربفرد زبان انسانی و نمونه‌های ویژه آن در زبان‌های درونی می‌گردد، اکنون مطرح نمود.

در اواسط قرن بیستم تغییر چشم‌انداز دستور یا گرامر زایشی در چارچوب زیست-زبانشناسی راه را برای تحقیق و تفحص گسترده‌تر در مورد خود زبان و موضوعات مربوط به زبان باز نمود. طیف وسیعی از مواد تجربی موجود از زبان‌هایی با گسترده‌تردین سنخ‌شناسی به قدر زیادی بسط یافت، و آن‌ها در

^{۱۳} Otto Jespersen, *The Philosophy of Grammar* (New York: Holt, 1924).

سطحی از عمق مورد مطالعه قرار گرفتند که شصت سال قبل قابل تصور نبود. این تغییر همچنین شواهد مربوط به مطالعه هر زبان منحصر بفرد که شامل فراگیری، علوم اعصاب، گسستگی، و خیلی چیزهای دیگر می‌شود، و حتی آموخته‌های مربوط به مطالعه دیگر زبان‌ها بر پایه فرض‌های به خوبی مویدی که ظرفیت زبان را بر موهبت بیولوژیکی مشترکی قرار می‌دهد، را به شدت غنی ساخته است. به محض آنکه اولین تلاش‌ها برای ساخت آشکار دستوره‌های زایشی شصت سال پیش صورت گرفت، بسیاری از پدیده‌های گیج‌کننده کشف شدند چرا که ملاک عمومی به طور واضحی فرموله نشده و مورد ملاحظه قرار نگرفته بود، و نحو نیز فقط به عنوان «استفاده از کلمات»ی که بر پایه قیاس و قرارداد تعیین می‌شدند، مطرح می‌گشتند. این تاحدی یادآور مراحل اولیه علم مدرن است. در طی هزاران سال دانشمندان راضی به توضیحات ساده برای پدیده‌های آشنا بودند: سنگ‌ها سقوط می‌کنند و بخار بالا می‌رود زیرا آن‌ها به دنبال محل طبیعی خود هستند؛ اشیاء به دلیل همدردی و انزجار بر هم اثر می‌گذارند؛ ما یک مثلث را به دلیل آنکه شکلش به سرعت در هوا پرواز نموده و در مغز ما جای می‌گیرد، می‌فهمیم و غیره. وقتی گالیله و دیگران به خودشان اجازه دادند که حیران از پدیده‌های طبیعی شوند، آنگاه علم مدرن آغاز شد-و سرعت کشف شد که بسیاری از اعتقادات ما بی‌معنی هستند و اغلب درون‌یافت‌ها و شهود ما غلط هستند. پرورش تمایل به تحیر و تعمق صفت بارزشی از کودکی تا تحقیق پیشرفته است.

یک معما در مورد زبان در حدود شصت سال پیش چشم به جهان گشود و همچنان زنده است و من فکر می‌کنم که مقدار زیادی از تأثیر آن مربوط یک واقعیت ساده اما کنجکاوانه است. عبارت «بطور غریزی، عقاب‌ها که پرواز، می‌کنند شنا می‌کنند». قید «به طور غریزی» مربوط به یک فعل است، اما این فعل «شنا کردن» است و نه «پرواز کردن». هیچ مشکلی در مورد این فکر که عقاب‌هایی که بطور غریزی پرواز می‌کنند شنا می‌نمایند، وجود ندارد اما آن را نمی‌توان به دین شکل بیان کرد. به طور مشابه سوال، «ایا عقاب‌هایی که پرواز می‌کنند، شنا می‌کنند؟» در مورد توانایی شنا کردن است و نه پرواز نمودن.

آنچه گیج‌کننده است ارتباط عناصر جزء اول جمله «به طور غریزی» و «توانستن» با فعل است و مبتنی بر خواص ساختاری است، تا اینکه مربوط به مبدأ باشد و فقط بر پایه خواص خطی قرار داشته باشد، چیزی که یک عمل محاسباتی ساده است و برای پردازش زبان کمال مطلوب است. زبان از ویژگی حداقل فاصله ساختاری استفاده می‌کند؛ هرگز از عمل ساده‌تر حداقل فاصله خطی استفاده نمی‌کند؛ در این مورد و موارد متعدد دیگر، سادگی پردازش در طراحی زبان نادیده گرفته می‌شود. از

لحاظ فنی، قوانین همواره وابسته به ساختار هستند و ترتیب خطی را نادیده می‌گیرند. معما این است که چرا بایستی چنین باشد- و این فقط مربوط به زبان انگلیسی نیست، بلکه شامل هر زبانی می‌شود، و این مربوط به ترکیب‌ها نیست بلکه طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد.

یک توضیح ساده و قابل قبول برای این واقعیت این است که کودک به طور ناخودآگاه جواب درست را در موارد این چینی می‌داند، حتی اگر شواهد اندک هستند یا وجود ندارند: خیلی ساده، ترتیب خطی برای یادگیرنده زبان که با چنین نمونه‌هایی روبرو می‌شود وجود ندارد، وی با پرنسپ عمیقی که جستجو را به حداقل فاصله ساختاری محدود می‌کند و مانع عمل بسیار ساده‌تر حداقل فاصله خطی می‌شود، هدایت می‌گردد. من از توضیحات دیگر خبر ندارم. و البته این طرح پیشنهادی بلافاصله توضیح بیشتری را می‌طلبد: چرا این‌طور است؟ چه چیزی در کاراکتر به طور ژنتیکی تعیین شده زبان - دستور همگانی یا گرامر جهانشمول- وجود دارد که چنین وضعیت ویژه‌ای را تحمیل می‌کند؟

اصل حداقل فاصله که به طور گسترده‌ای در طراحی زبان به کار گرفته می‌شود، احتمالاً یک حالت از اصل کلی‌تر، به نام حداقل محاسبه، است که به نوبه خود نمونه‌ای از ویژگی بسیار عمومی‌تر جهان ارگانیک و حتی فراتر از آن است. اما باید یک ویژگی مخصوص طرح زبان وجود داشته باشد که اصل حداقل محاسبه را به ساختار محدود می‌کند تا اینکه فاصله خطی، با وجود آنکه دومی برای محاسبات و پردازش بسیار ساده‌تر است.

شواهد مستقل، از منابع دیگر مانند علم اعصاب وجود دارند که از نتیجه مشابهی حمایت می‌کند. یک گروه تحقیقاتی در میلان فعالیت مغزی افراد مورد آزمایش را مطالعه نموده و دو نوع محرکه را معرفی می‌کند: زبان‌های ابداع شده [احتمالاً منظور نویسندگان در اینجا زبان انسانی و نه زبان ساختگی می‌باشد. م] از دستور همگانی (universal grammar) پیروی می‌کنند اما دیگران با گرامر جهانشمول مطابقت نمی‌کنند؛ برای مثال در مورد دوم، قانون نفی که عنصر منفی بعد از سومین کلمه قرار داده می‌شود، یک عمل محاسباتی بسیار ساده‌تر از قوانین نفی در زبان انسان می‌باشند. آن‌ها دریافتند که در حالت انطباق با گرامر جهانشمول، یک فعالیت طبیعی در مناطق زبانی [مغز] وجود دارد البته نه وقتی که از ترتیب خطی استفاده می‌شود^{۱۴}. در این حالت بدان گونه که فعالیت مغزی نشان می‌دهد، وظیفه تفسیر آن به صورت یک پازل غیر زبانی است. کار نیل اسمیت و لانتی-ماریا تسیمپلی در رابطه با یک فرد آزمایش شونده که از نظر شناختی ضعیف ولی از نظر زبانی مستعد بود به نتایج مشابهی

۱۴ Mariacristina Musso et al., "Broca's Area and the Language Instinct," *Nature Neuroscience* 4 (2003):

رسید-اما جالب اینکه، افراد معمولی نیز قادر به پرداختن به تخطی‌های گرامر جهانشمول با استفاده از گرامر خطی نبودند. اسمیت نتیجه می‌گیرد: «به نظر می‌رسد قالب زبانی آزمایش مانع آن‌ها از ایجاد تعمیم ساختارمستقل مناسب می‌شود، حتی اگر آن‌ها بتوانند مشکلات قابل مقایسه را در محیط غیر-زبانی براحتی حل کنند.»^{۱۵}

صنعت کوچکی در علوم شناخت محاسباتی وجود دارد که در پی اثبات این است که این ویژگی‌های زبان را می‌توان با تجزیه و تحلیل آماری کلان داده اموخت. در واقع، این یکی از موارد معدود مهم زبان است که به طور جدی با این شرایط بررسی می‌شود. هر تلاشی که به اندازه کافی برای بررسی شدن روشن بوده است لاعلاجانه منجر به شکست گشته است.^{۱۶} اما قابل توجه‌تر اینکه، در وهله اول این تلاش‌ها مهم نیستند. حتی اگر آن‌ها موفقیت آمیز باشند، که امکان ناپذیری مجازی است، زیرا آن‌ها تنها سؤال اصلی و جدی را دست نخورده باقی می‌گذارند: چرا زبان در موارد مربوطه همواره از ویژگی محاسبه پیچیده حداقل فاصله ساختاری استفاده می‌کند، در حالی که به گزینه ساده‌تر حداقل فاصله خطی بی‌توجه است؟ شکست در فهم این نکته نشان از عدم تمایل به تحیر و تعمقی است که من قبلاً ذکر کردم، یعنی اولین گام در تحقیق علمی جدی که حداقل بعد از گالیله در علوم سخت به رسمیت شناخته شده است.

یک تز کلی‌تر این است که ترتیب خطی هرگز در بخش‌های هسته‌ای زبان که شامل نحو-معنا است قابل دسترس نمی‌باشد. بنابراین، ترتیب خطی بخش جنبی زبان است، انعکاسی از ویژگی‌های سیستم حسی که بدان نیاز است: ما نمی‌توانیم به صورت موازی صحبت کنیم، یا ساختارها را تولید کنیم، بلکه فقط رشته‌های کلمات [را تولید می‌کنیم]. از جهات اساسی، سیستم حسی و حرکتی به طور ویژه‌ای برای زبان سازگار نشده است: به نظر می‌رسد که بخش‌های ضروری برای انتقال و درک مدتها قبل از ظهور زبان وجود داشته است. شواهدی وجود دارد که سیستم شنوایی شامپانزه ممکن است به خوبی برای گفتار انسانی مناسب باشد^{۱۷}، هر چند که میمون حتی نمی‌تواند اولین گام را در فراگیری زبان بردارد، و داده مربوط به زبان را از «سردرگمی کاملاً وزوز کننده» ای که آن‌ها را احاطه کرده است

^{۱۵} Neil Smith, *Chomsky: Ideas and Ideals*, 2nd ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 136.

See also Neil Smith and Ianthi-Maria Tsimpli, *The Mind of a Savant: Language Learning and Modularity* (Cambridge: Blackwell, 1995).

^{۱۶} Robert C. Berwick, Paul Pietroski, Beracah Yankama, and Noam Chomsky, "Poverty of the Stimulus Revisited," *Cognitive Science* 35, no. 7 (2011): 1207–42, doi:10.1111/j.1551-6709.2011.01189.x.

^{۱۷} W. Tecumseh Fitch, "Speech Perception: A Language-Trained Chimpanzee Weighs In," *Current Biology* 21, no. 14 (2011): R543–46, doi:10.1016/j.cub.2011.06.035.

استخراج کند، چنانچه بچه انسان آن را بلافاصله، به طور غریزی انجام می‌دهد و این دستاورد اندکی نیست. و هر چند که به نظر می‌رسد توانایی دستگاه صوتی برای سخنوری، ویژه انسان است، اما به این واقعیت نمی‌توان اهمیت بسیار زیادی داد، چرا که تولید زبان انسانی مستقل از [مدالیت] است، اشکال حسی مانند بینایی، شنوایی، در اینجا منظور این است که زبان را می‌توان از طرق مختلف مثل گفتار، اشاره، نوشتار منتقل نمود. م، چنانچه کار با زبان اشاره نشان می‌دهد، و نمی‌توان شک نمود که میمون قابلیت کافی برای حرکات و اشارات دارد. بدیهی است که ویژگی‌های عمیق‌تر شناختی در فراگیری و طرح زبان مطرح هستند.

هر چند که موضوع حل نشده است، اما شواهد قابل توجهی وجود دارند که درواقع یک تز کلی‌تر می‌تواند درست باشد: طرح اساسی زبان نظم و سایر ترتیبات خارجی را نادیده می‌گیرد. به ویژه، تفسیر معنایی در موارد اصلی وابسته به سلسله مراتب است، و نه نظمی که در اشکال بیرونی وجود دارند. اگر چنین است، پس «ویژگی اساسی» دقیقاً همان طور که من قبلاً فرموله نمودم، و یا در نوشته‌های اخیر - شاید نوشته‌های من نیز - فرموله شده، نمی‌تواند باشد. بلکه «ویژگی اساسی»، آرایه نامحدودی از عبارات ساختاری سلسله مراتبی است که به یک سطح مشترک مفهومی - نیتی نگاشته می‌شود، و یک نوع «زبان اندیشه» را ارائه می‌کند - و کاملاً محتمل است که فقط LOT [زبان فکر]، سوالات جالبی را در اینجا بوجود می‌آورد. سؤالات جالب و مهمی نیز در مورد وضعیت و کاراکتر این نگاشت بوجود می‌آورد که من آن‌ها را به کنار می‌گذارم.

اگر این استدلال به طور کلی درست باشد، آنگاه دلیل خوبی برای بازگشت به مفهوم سنتی زبان به عنوان «ابزار اندیشه» و تجدیدنظر در حکم ارسطو بر این اساس وجود دارد؛ زبان صدای با معنی نیست بلکه معنی با صداست - یا به طور کلی‌تر، با هر گونه‌ای از برون‌سازی و لی معمولاً صدا، هر چند که دیگر روش‌ها نیز به راحتی در دسترس هستند: تحقیق بر روی نسل گذشته زبان اشاره نشان‌دهنده شباهت‌های قابل توجهی با زبان گفتاری در ساختار، فراگیری و بازنمایی عصبی می‌باشد، البته هر چند حالت برون‌سازی کاملاً متفاوتی دارند.

شایان ذکر است که از برون‌سازی بندرت استفاده می‌شود. در اکثر موارد کاربرد زبان هرگز واقعیت خارجی به خود نمی‌گیرد. آن به شکل یک گفتگوی درونی است؛ تحقیقات محدودی که در این مورد صورت گرفته است، به برخی از مشاهدات لو ویگوتسکی برمی‌گردد^{۱۸}؛ و با آنچه درون‌نگری و تفکر و تأمل خوانده می‌شود - حداقل بنا نظر من - مطابقت می‌کند: آنچه به حس آگاهی می‌رسد تکه‌های

^{۱۸} Charles Fernyhough, "The Voices Within: The Power of Talking to Yourself," *New Scientist*, June 3, 2013, 32-35.

پراکنده است. گاهی اوقات عبارات کامل سریعتر از آنکه اندام‌های گفتاری در آن نقش داشته باشند، یا حتی به آن‌ها دستوری داده شود، فوراً در درون ظاهر می‌شوند. این یک موضوع بسیار جالبی است که کاوش کمی در آن صورت گرفته اما می‌تواند موضوع تحقیقی شود و شاخه‌های فراوانی دارد.

از مسأله اخیر که بگذریم، بررسی طراحی زبان دلیل خوبی است برای آنکه مفهوم سنتی زبان اساساً به عنوان ابزار اندیشه جدی گرفته شود. آنگاه برونی کردن یک فرایند فرعی خواهد بود، و ویژگی‌های آن تا حد زیادی تابع و یا کاملاً مستقل از سیستم حسی و حرکتی می‌گردد. بررسی بیشتر این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. بر این اساس نتیجه گرفته می‌شود که پردازش زبان یک مسأله فرعی است و اینکه کاربرد آن به خاطر برونی کردن، از جمله به منظور ارتباطات، بر خلاف دگم موجود که هیچ پایه‌ای ندارد، حتی فرعی‌تر نیز می‌باشد. از این رو قابل درک است که حدس و گمان‌های گسترده در سال‌های اخیر در مورد تکامل زبان به خاطر تمرکز آن بر ارتباطات در مسیر اشتباهی می‌رود.

در واقع، اینکه عمل کرد زبان ارتباطات است یک دگم واقعی است. فرمول معمولی این ایده به شرح زیر است: «مهم این است که در جامعه کاربران زبان، کلمات مورد استفاده معنی همسانی داشته باشند. اگر این شرط برقرار باشد، آنگاه هدف عمده زبان که ارتباطات است تسهیل می‌گردد. اگر فردی در استفاده از کلمات با همان معنی و مفهومی که اکثر مردم بر آن‌ها می‌گذارند ناموفق باشد، آنگاه فرد در ارتباط مؤثر با دیگران شکست می‌خورد. بنابراین فرد می‌تواند هدف اصلی زبان را نقض کند.»^{۱۹}

در وهله اول، اینکه زبان دارای هدف است، فکر عجیب و غریبی است. زبان‌ها ابزاری نیستند که انسان طراحی کرده باشند بلکه چیزهای بیولوژیکی هستند مانند سیستم بینایی، ایمنی یا گوارشی. گاهی اوقات گفته می‌شود که چنین ارگان‌هایی وظایفی دارند، و در خدمت اهدافی هستند. اما این مفهوم بسیار ناروشن است. مثلاً ستون فقرات را در نظر بگیرید. آیا وظیفه آن راست نگه داشتن ماست، از اعصاب محافظت کند، تولید یاخته‌های خونی است، ذخیره کلسیم است، یا همه این‌ها با هم؟ سؤالات مشابهی در مورد عمل کرد و طرح زبان پدید می‌آیند. در اینجا ملاحظات تکاملی به طور مشترک در نظر گرفته می‌شوند اما اصلاً جزئی و پیش‌پاافتاده نیستند؛ حتی برای ستون فقرات. برای زبان، معمولاً گمانه‌زنی‌های مختلف در مورد تکامل، معطوف به سیستم‌های ارتباطی در سرتاسر قلمرو حیوانات می‌گردند، اما باز این امر فقط انعکاسی از یک دگم مدرن است که احتمالاً به خاطر دلایلی که قبلاً گفتیم و نیز به آن‌ها دوباره بارخواهم گشت، بک کوچه بن‌بست است.

^{۱۹} William Uzgalis, "John Locke," in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2012 ed.), ed. Edward N. Zalta, <http://plato.stanford.edu/archives/fall2012/entries/locke/>

علاوه بر این، حتی تا آنجا که از زبان برای ارتباطات استفاده می‌شود، نیازی برای معانی که باید به اشتراک گذاشته شوند (به گوش رسند یا ساخته شوند) وجود ندارد. ارتباطات امر بله یا خیر نیست بلکه کمتر یا بیشتر است. اگر شباهت‌ها کافی نباشند، ارتباطات تا حدی در زندگی عادی شکست می‌خورد.

حتی اگر واژه «ارتباطات» تا حد زیادی عاری از یک معنی واقعی است و به عنوان یک اصطلاح پوششی در فعل و انفعالات اجتماعی در اشکال مختلفی از آن استفاده می‌شود، ولی آن هنوز بخش کوچکی از استفاده واقعی زبان را تشکیل می‌دهد- حالا هر چقدر چنین مشاهده و دیدگاهی در این مورد با ارزش تلقی شود.

به طور خلاصه، هیچ پایه و اساسی برای این دگم استاندارد وجود ندارد و هم اکنون شواهد کاملاً معنی‌داری وجود دارند که نشان می‌دهند آن کلاً نادرست است. بدون شک، گاهی اوقات درست مانند سبک لباس، حالت چهره و طرز ایستادن، و چیزهای شبیه آن، از زبان برای ارتباطات استفاده می‌شود. اما ویژگی‌های اصلی طرح زبان نشان می‌دهند که سنت غنی که زبان را اساساً ابزار اندیشه در نظر می‌گیرد، درست است حتی اگر ما به اندازه هومبولت پیش نمی‌رویم که آن دو را همسان بدانیم.

اگر ما «ویژگی اساسی» را از نزدیک در نظر گیریم، نتیجه حتی بیشتر تثبیت می‌شود. به طور طبیعی، ما به دنبال ساده‌ترین علت «ویژگی اساسی»، تئوری کمترین مقررات هستیم-که هر کدام از آنها مانعی برای ملاحظه منشاء زبان است. و ما سؤال می‌کنیم چقدر توسل به روش استاندارد علمی می‌تواند ما را به دوش کشد.

ساده‌ترین عمل محاسباتی که در برخی از روش‌های محاسباتی مناسب جا داده شده‌اند، دو عنصر X و Y را که قبلاً ایجاد شده‌اند را گرفته و یک عنصر جدید Z بوجود می‌آورد. این را ادغام می‌نامیم. اصل حداقل محاسبه نشان می‌دهد که نه X و نه Y توسط ادغام تغییر داده نمی‌شوند و آن‌ها به شکل نامرتب در Z ظاهر می‌شوند. بنابراین ادغام $(X,Y) = \{X,Y\}$. این امر البته به این معنا نیست که مغز آن‌گونه که برخی از برداشت‌های غلط فعلی ادعا می‌کنند دارای مجموعه است، بلکه بیشتر اینکه آنچه که در مغز انجام می‌شود ویژگی‌هایی دارد که به طور مناسبی می‌توان آن‌ها را در این عبارات توصیف نمود-درست مانند اینکه ما انتظار نداریم که دیاگرام ککوله برای بنزن را در یک لوله آزمایش بیابیم.

توجه داشته باشید که اگر زبان واقعاً با اصل حداقل محاسبه در این رابطه مطابقت داشته باشد، ما

برای پازلی که چرا ترتیب خطی فقط یک ویژگی جانبی از زبان است، و ظاهراً برای هسته نحوی و محاسبات معنایی در دسترس قرار ندارند، پاسخ موثری می‌یابیم: طراحی زبان از این جنبه کامل و تمام‌عیار است (و ما باید پیرسیم چرا). مشاهدات بیشتر در حمایت از این نتیجه‌گیری شهادت می‌دهند.

فرض کنید X و Y ادغام گشته‌اند، و هیچکدام بخشی از دیگری نیست، مانند ترکیب «بخوان» و «ان کتاب را» شکل نحوی که برابر با «ان کتاب را بخوان» است، را به خود می‌گیرد. این را می‌توانیم ادغام برونی بنامیم. فرض کنید که یکی بخشی از دیگری است، مثلاً ترکیب: جان خواند کدام کتاب را $X =$ و کدام کتاب را Y شکل «کدام کتاب را، جان خواند کدام کتاب را» را دارد که به شکل «کدام کتاب را جان خواند» در طی عملیاتی که من بدان باز خواهم گشت، بیرون می‌آید. این یک نمونه از پدیده موجود در زبان طبیعی است: جملات در یک جا شنیده می‌شوند، اما هم در آنجا و هم جای دیگری تفسیر می‌شوند، بنابراین جمله یاد شده به شکل «برای کدام کتاب X ، جان خواند کتاب X » درک می‌شود. در این جا، نتیجه ادغام X و Y دوباره $\{X, Y\}$ است، اما با دو نسخه از (کدام کتاب) Y ، یک نسخه که در X باقی است، و دیگری کپی جانشین شده در ادغام با X . ما این را ادغام درونی می‌نامیم.

مهم این است که از سوءتعبیر رایج که حتی در آثار حرفه‌ای نیز پیدا می‌شود اجتناب ورزید. هیچ عمل کپی یا ادغام دوباره وجود ندارد. ادغام درونی بر حسب اتفاق دو کپی درست می‌کند، اما این نتیجه ادغام تحت اصل حداقل محاسبه می‌باشد برای آن که ادغام را در ساده‌ترین شکلش حفظ کند و عناصر ادغام را دستکاری ننماید. مفاهیم جدید کپی و یا ادغام دوباره نه فقط بیهوده هستند بلکه مشکلات قابل توجهی نیز ایجاد می‌کنند مگر آنکه به شدت محدود و در شرایط بسیار ویژه ادغام درونی که به طور خودکار تحت ساده‌ترین مفهوم ادغام اتفاق بیفتند.

ادغام درونی و برونی تنها دو مورد ممکن در ادغام باینری یا دوتایی هستند. هر دو رها می‌شوند، اگر ما ادغام را با روشی مطلوب فرموله کنیم که بر هر دو عنصری که از قبل ساخته شده‌اند، بدون قیود بیشتر اعمال گردد. آن نیاز به مقرراتی خواهد داشت تا اینکه مانع از ادغام دو مورد شود و یا هر کدام از آن‌ها را پیچیده سازد. این یک واقعیت مهم است. طی سال‌ها فرض می‌شد -از جمله توسط من- که جابجایی نوعی از «نقص» در زبان است، ویژگی عجیب و غریبی که بایستی از طریق دستگاه‌ها و مفروضات پیچیده‌تر در مورد دستور همگانی توضیح داده شود. اما نشان داده شد که این اشتباه است. جابجایی آن چیزی است که ما باید انتظار آن را بنا بر ساده‌ترین مفروضات داشته باشیم. اگر آن وجود

نداشت آنگاه معیوب بود. گاهی اوقات عنوان می‌شود که ادغام برونی به نحوی ساده‌تر است و در طراحی و تکامل می‌بایست از اولویت برخوردار می‌شد. هیچ دلیلی برای این باور وجود ندارد. در هر صورت، می‌توان استدلال نمود که ادغام درونی ساده‌تر است زیرا آن شامل جستجوی کمتر فضای کاری برای محاسبات است - و نباید توجه زیادی به دیگری نمود.

یک واقعیت مهم دیگر این است که ادغام درونی در ساده‌ترین شکلش - که به اصل اساسی حداقل محاسبه تن درمی‌دهد - معمولاً موجب ساختار مناسبی برای تفسیر معنایی می‌گردد، درست مانند حالت ساده «کدام کتاب را جان خواند». اما، این‌ها ساختار نادرستی برای سیستم‌های حسی و حرکتی هستند: به طور کلی در زبان، از نظر ساختاری فقط برجسته‌ترین کپی - درست مانند این نمونه - تلفظ می‌شود: کپی پایین‌تر حذف می‌گردد. یک دسته از استثنائات آشکار وجود دارند که در واقع از تر کلی حمایت می‌کنند. اما من آن‌ها را کنار می‌گذارم.^{۲۰}

حذف کپی‌ها نتیجه غیرقابل جدل کاربرد حداقل محاسبه است: محاسبه و بیان تا حد امکان کمتر. نتیجه این امر این است که جملات اظهار شده دارای اختلاف هستند. شنونده باید دریابد کدام جمله حذف شده است. امری آشنا در مطالعه درک و تحلیل که باعث مشکل سختی در پردازش زبان، که مشکل پرکننده - شکاف نامیده می‌شود، می‌گردد. در موارد بسیار زیادی طراحی زبان به نفع حداقل محاسبه منجر به بی‌توجهی عوارضی در پردازش و استفاده از زبان می‌شود.

باید توجه داشت که هر تئوری زبانی که مکانیسم‌های دیگری را جایگزین ادغام درونی می‌نماید بار مسئولیت اثبات این امر را به دوش می‌کشد: آن ملزم است مقرراتی که مانع ادغام درونی می‌شوند و همچنین مکانیسم‌های جدید به منظور جابجایی - در واقع جابجایی با کپی‌ها، و بطور کلی اشکال مناسب برای تفسیر معنایی - را توجیه کند.

همان نتیجه‌گیری‌ها مانعی در موارد پیچیده‌تر می‌گردد. برای مثال این جمله را در نظر بگیرید، «[از نقاشی‌های او] کدامیک موزه را متقاعد نمودند که [[هر نقاشی]] بیشتر دوست دارد؟» این جمله بوسیله ادغام داخلی از این ساختار مشتق شده است، «[از نقاشی‌های او] کدامیک موزه را متقاعد نمودند که [[هر نقاشی]] [از نقاشی‌های او] بیشتر دوست دارد؟»، که مستقیماً توسط ادغام داخلی، جابجایی و دو کپی تولید شده است. جمله ادا شده «از نقاشی‌های او» به عنوان مفعول «دوست دارد»، در درون شکاف قرار داده می‌شود، درست مانند «یکی از نقاشی‌های او» در جمله «انها موزه را

^{۲۰} Tue Trinh, "A Constraint on Copy Deletion," *Theoretical Linguistics* 35, nos. 2-3 (2009): 183-227. I also put aside here several topics that raise a variety of further questions, among them "covert operations" in which only the first-merged copy is externalized.

متقاعد نمودند که [[هر نقاشی] [یکی از نقاشی‌های او] را بیشتر دوست دارد]». و این درست تفسیری است که ساختار اصلی با دو کپی ارائه می‌دهد.

علاوه بر این، کدام رابطه کمی-متغیر بین هر و مال او در جمله «[از نقاشی‌های او] کدامیک موزه را متقاعد نمودند که [[هر نقاشی]] بیشتر دوست دارد؟» منتقل می‌شود. جواب می‌تواند «بهترین اثر او» -متفاوت بنا بر رای هر نقاشی- باشد، درست مانند تفسیر یکی درجمله «انها موزه را متقاعد نمودند که [[هر نقاشی] [یکی از نقاشی‌های او] را بیشتر دوست دارد]». در مقابل در جمله از نظر ساختاری مشابه «[از نقاشی‌های او] کدامیک موزه را متقاعد نمودند که [[هر نقاشی]] [از نقاشی‌های او] بیشتر دوست دارد؟»، در این مورد «نقاشی‌های او» در محدوده «هر نقاشی» قرار نمی‌گیرند. بدیهی است این کپی تلفظ نشده است که ساختار کمی-متغیر مورد نیاز را برای تفسیر فعل-مفعول ارائه می‌کند. بار دیگر بطور صریحی نتایج، از ادغام داخلی و حذف کپی در موقع برونی کردن پیروی می‌کند. نمونه‌های مشابه زیادی، همراه با مشکلات جالب در زمانی که پیچیدگی بیشتر می‌شود، وجود دارند.

درست همانطور که در موارد ساده‌تر مانند، «بطور غریزی، عقاب‌ها که پرواز می‌کنند، شنا می‌کنند»، غیر قابل تصور است که بعضی از فرم‌های پردازش داده‌ها چنین نتایجی را کسب کنند. داده‌های مربوطه در اختیار شاگرد قرار ندارند. از این رو نتیجه باید بنا به گفته هیوم، از «دست اصلی طبیعت»-از شرایط ما، از موهبت ژنتیکی ما، به ویژه در ساختار زبان که توسط «دستور همگانی» همراه با اصول کلی مانند حداقل محاسبه تعیین می‌شود- اتخاذ گردد. ما به روش‌های مشابهی می‌توانیم به نتایج گسترده و مستحکمی در رابطه با ماهیت «دستور همگانی» برسیم.

یکی از ادعاهای متداول در نوشتجات این است که «دستور همگانی» رد شده، یا وجود ندارد. اما این باید یک سوءتفاهم باشد. برای انکار وجود «دستور همگانی»-یعنی، انکار یک موهبت ژنتیکی که پایه ظرفیت زبان را تشکیل می‌دهد-باید اعتقاد به معجزه داشت چرا که انسان‌ها دارای زبان هستند اما موجودات دیگر آن را ندارند. اما منبع این ادعاها احتمالاً «دستور همگانی» نیست؛ بلکه تعمیم و کلیت توصیفی آن است- برای مثال پیشنهادهای خیلی مهم جوزف گرینبرگ در مورد کلیات زبان. برای نمونه، در مقدمه چاپ جدید «واژه و موضوع کواين^{۲۱}». پاتریشیا چرچلند ضمن نقل قول نامربوطی می‌نویسد که «کلیات زبان که طی مدتی طولانی عزیز نظریه‌پردازان است، با بی‌ارزش اعلام شدن

۲۱ Patricia S. Churchland, foreword to W. V. O. Quine, *Word and Object* (1960; repr., Cambridge, Mass.: MIT Press, 2013), xiii.

داده‌های زبانشناسانِ میدانی یکی پس از دیگری شکست جانانه‌ای خوردند.» او احتمالاً این را به عنوان تأیید دیدگاه کواين می‌داند که «تامل به‌موقع بر روش و شواهد باید منجر به فرونشاندن بسیاری از کلیات زبانشناسان شوند»، که منظور کلیات زبان است. در واقع، این زبانشناسانِ میدانی هستند که نه فقط کلیات اساساً معتبر و کاملاً مهم، بلکه ویژگی‌های یکسان «دستور همگانی» را کشف و تأیید نمودند. اصطلاح «زبانشناسانِ میدانی» به معنی زبانشناسانی است که با داده‌ها کار می‌کنند، چه در جنگل‌های امازون، چه در دفاتر خود در بلم یا نیویورک.

پاره‌ای از حقیقت در چنین مشاهداتی این است که به احتمال زیاد کلیات حاوی استثناهایی هستند که می‌تواند به عنوان محرک یک تحقیق - مثلاً در مورد استثنائات حذف کپی‌ها که من ذکر کردم - کاملاً ارزشمند باشند. این یک تجربه متداول در علم است. کشف انحرافات در مدار اورانوس منجر به رد اصول نیوتن و قوانین کپلر نشد، یا به این نتیجه گسترده‌تر ختم نشد که قوانین فیزیکی وجود ندارند بلکه به وجود فرضیه - و بعداً کشف - یک سیاره دیگر، نپتون انجامید. استثنائات در کلیات اساساً معتبر توصیفی نقش کاملاً مشابهی در علم بازی می‌کنند و در مطالعه زبان نیز بارها به همین شکل عمل کرده اند.

پس شواهد متقاعدکننده و کاملاً گسترده‌ای وجود دارد که اگر زبان به طور مطلوبی طراحی شود، آن ساختارهای مناسبی برای تفسیر معنایی ارائه می‌دهد، اما آن مشکلاتی نیز برای درک و پردازش زبان (و در نتیجه ارتباطات) بوجود می‌آورد. تصاویر بسیار دیگری نیز وجود دارند. مثلاً مجهول‌سازی را در نظر بگیرید. چنین استدلال شده است مجهول‌سازی از این اعتقاد حمایت می‌کند که زبان برای ارتباطات طراحی شده است. از این رو در جمله «پسرها کتابها را برداشتند»، اگر ما بخواهیم بر «کتاب» تأکید کنیم آن گاه عمل مجهول به ما اجازه گفتن «کتابها توسط بچه‌ها برداشته شدند»، را می‌دهد. در واقع، نتیجه برعکس است. طرح زبان با پیروی از «حداقل محاسبه» به طور منظم مانع این گزینه است. فرض کنید ما مایلیم در جمله «پسرها کتابها را از کتابخانه گرفتند» بر «کتابخانه» تأکید کنیم که می‌شود «کتابخانه کتابها را از پسرها گرفت». طرح زبان مانع این امر می‌شود و سدی دیگر در ارتباطات ایجاد می‌کند.

موارد جالبی وجود دارند که در آن یک نوع کشمکش بین بهره‌وری محاسباتی و ارتباطی وجود دارد. در هر مورد شناخته شده اولی غالب است؛ سهولت ارتباطات قربانی می‌شود. بسیاری از این موارد آشنا هستند، مثلاً ابهامات ساختاری و «جملات مسیر باغ» [جمله مسیر باغ، جمله‌ای است که خواننده را اغوا نموده و به تفسیر غلط وامی‌دارد. «مسیر باغ» اشاره به هدایت شدن به پایین یا بالای راه باغ دارد

که کنایه از اغوا شدن و فریب خوردن است. م. [مثلاً «اسب بسرعت از انبار گذشت افتاد» در لحظه
 بیان‌ش به شکل غیرگرامری تفسیر می‌شود [جمله انگلیسی «The horse raced past the barn
 fell» را می‌توان هم به صورت اینکه اسبی که بسرعت از طویله گذشته بود افتاد یا مثلاً اسب بسرعت
 گذشت، طویله سقوط کرد، یا شکل‌های دیگر تفسیر کرد. م.]. به اصطلاح ساختارهای جزیره‌ای مورد
 جالب توجه دیگری است -ساختارهایی که در آن استخراج (ادغام درونی) منع شده است- تا آنجا که
 آن‌ها را می‌توان با استناد به بهره‌وری پردازشی به طور اصولی توضیح داد. یک نمونه از آن پرسش‌های
 مربوط به عبارت «انها پرسیدند اگر تعمیرکاران اتومبیل‌ها را تعمیر کردند»، می‌باشد. ما می‌توانیم
 بپرسیم «چند اتومبیل» که نتیجه‌اش می‌شود «چند اتومبیل را آن‌ها پرسیدند اگر تعمیرکاران تعمیر
 کرده‌اند؟» و یا می‌توانیم بپرسیم «چند تعمیرکار» که منجر به «چند تعمیرکار آن‌ها پرسیدند اگر
 اتومبیل‌ها را تعمیر کردند؟»، می‌شود. این دو پرسش حالتی کاملاً متفاوت دارند: سؤال کردن «چند
 تعمیرکار» فکر خوبی است، اما آن را باید به گونه‌ای غیرمستقیم سؤال کرد، یعنی دوباره مانعی در
 ارتباطات؛ یا از نظر فنی یک نقص ای.سی.پی [Empty Category Principle - ECP. م.]. در
 اینجا نیز -مثلاً در زبان ایتالیایی- نمونه‌های ناقض آن وجود دارند. شناخت این‌ها منجر به کشفیاتی
 در مورد ماهیت زبان‌های بدون مفعول توسط لویجی ریزی^{۲۲} از طریق معکوس کردن اصل ای.سی.پی.
 شد، ک دوباره ارزش کلیات، تعمیرات پیشنهادی و استثناها را آشکار می‌سازد.

موارد مشابه بسیاری وجود دارند. تا آنجایی که آن‌ها درک می‌شوند ساختارها نتیجه عمل کرد آزاد
 ساده‌ترین قوانین هستند و موجب مشکلاتی در درک و پردازش زبان می‌گردند. پس دوباره، هر جایی
 که سهولت پردازش و بهره‌وری ارتباطات در طرح زبان دچار مناقشه می‌شوند، در هر مورد شناخته
 شده، دومی قربانی گشته است. این امر پشتیبانی بیشتری را به این دیدگاه که زبان ابزار اندیشه است
 می‌دهد، و [زبان] از جهات جالبی به طور بی‌نقصی با برونی کردن یک فرایند فرعی، و به طریق اولی
 ارتباطات و دیگر موارد استفاده از زبان برونی شده، طراحی شده است. در اغلب موارد آنچه که
 در واقع مشاهده می‌شود به ما یک تصویر کاملاً گمراه‌کننده در مورد اصول زمینه‌ساز آن می‌دهد. آن
 طور که ژان باپتیست پرن برنده جایزه نوبل در شیمی موضوع طرح می‌کند، هنر اساسی علم تقلیل
 «دیدنی‌های پیچیده به نادیدنی‌های ساده» است.

برای ایجاد روشنی بیشتر در مورد آنچه در معرض خطر قرار دارد، اجازه دهید به استدلال‌های

مطرح شده در اینجا عقبگرد زده و آنها را به روشی اصولی تر مطرح کنیم. ما با «ویژگی اساسی» زبان شروع کردیم و سؤال نمودیم که کدام سیستم محاسباتی مطلوب با اتخاذ روش عادی علمی می تواند آن را دریابد. پاسخ این سوال، ادغام در ساده ترین شکلش در دو نوع ادغام برونی و درونی است که دومی منجر به «تئوری کپی در اثر جابجایی» شد. در موارد گسترده ای، آن موجب اشکال مناسبی برای تفسیر معنایی در سطح مشترک مفهومی-نیتی، اشکالی که فاقد نظم و یا سایر ترتیبات هستند، می گردد. سپس یک فرایند فرعی از برونی کردن، عناصر به طور درونی تولید شده را به فرمی تبدیل می کند که با سیستم حسی و حرکتی مطابقت و با ترتیبات مودالیتة حسی برای خارجی سازی متناسب باشد. برونی کردن نیز موضوع «حداقل محاسبه» است، زیرا کپی ها پاک می شوند و موجب مشکلاتی برای پردازش و استفاده از زبان می گردند (به شمول موارد خاص ارتباطات). نتیجه فرضیات بهینه این است که قوانین همواره وابسته به ساختار هستند، و پازل مورد بحث در آغاز و نیز پازل های دیگر را حل می کند.

یک پروژه تحقیقاتی وسیع تر-که در سال های اخیر برنامه کمینه گرا نامیده می شود-با یک فرض بهینه-بنام تر کمینه گرا قوی، اس.ام.تی-آغاز می شود و جویای آن است که این تر تا چه حد می تواند در برابر پیچیدگی های مشاهده شده و تنوع زبان های دنیا استوار و پابرجا باشد. اگر جایی شکافی پیدا شود، وظیفه بررسی این خواهد بود که آیا داده ها را می توان دوباره تفسیر نمود یا اینکه باید در اصول محاسبه مطلوب تجدیدنظر نمود طوری که پازل ها در چارچوب اس.ام.تی. حل شوند، و در نتیجه نوعی حمایت در حوزه جالب و غیرمنتظره ای، با این حکم گالیله که طبیعت ساده است، و وظیفه دانشمندان اثبات آن است، ایجاد کند. البته این وظیفه ای چالش برانگیز است. من فکر می کنم، منصفانه این است که گفته شود، این امر امروز تا حد زیادی نسبت به سال های قبل واقعی تر به نظر می رسد هر چند که مشکلات زیادی باقی مانده است.

از همه این ها سؤال دیگری سر بر می آورد: تا جایی که اس.ام.تی برقرار است چرا زبان باید به طور بهینه طراحی شود؟ این سؤال ما را به متوجه منشاء زبان می نماید. فرضیه اس.ام.تی. به خوبی با شواهد بسیار کمی که ما در مورد ظهور زبان داریم، یعنی همان طور که تا ترسال مطرح کرده است، ظاهراً به تازگی و در مقیاس زمانی تکامل، بصورت ناگهانی صورت گرفته، جور در می آید. امروز یک حدس نسبتاً خوب-که راه های گرانمایی را برای تحقیق و بررسی باز می کند-این است که برخی از سیم کشی های دوباره مغز موجب ادغام، طبیعتاً در ساده ترین شکلش، می شوند و مبنایی برای تفکر نامحدود و خلاق ایجاد می کند، بنا بر «جهش بزرگی به جلو» که در مدارک باستان شناسی نشان داده

می‌شود، تفاوت قابل توجهی انسان مدرن را از پیشینیانش و بقیه قلمرو حیوانات مجزا می‌نماید. از آنجا که این حدس و گمان تثبیت شده است، ما می‌توانیم به پرسش مربوط به طرح بهینه زبان پاسخ دهیم: این آن چیزی است که می‌توان آن را تحت شرایط قیاس منطقی، بدون هیچگونه عمل انتخابی یا فشار انتظارش را داشت، چرا که سیستم در حال ظهور باید از قوانین طبیعی، و در این مورد اصول حداقل محاسبه، و نه اینکه اشکالی که برف‌دانه‌ها به خود می‌گیرند، پیروی کند. این ملاحظات فقط سطح را خراشیده است. شاید آن‌ها فقط بتوانند خدمتی در توضیح اینکه، چرا پاسخ به پرسش «زبان چیست؟» آن قدر اهمیت دارد باشد، و همچنین نشان دهد که چگونه توجه زیاد به این پرسش اساسی می‌تواند باعث نتیجه‌گیری‌هایی با انشعابات فراوان برای مطالعه آنکه انسان‌ها چگونه موجوداتی هستند، شود.

برگرفته از کتاب ما چه موجوداتی هستیم؟، نوشته نوام چامسکی، ۲۰۱۶

Noam Chomsky, What kind of creatures are we?, 2016

چندی قبل آقای سروش نظرات خود را در باره چگونگی وحی آیات قرآن به پیامبر اسلام در طی مقالاتی و نیز برنامه پרגار در تلویزیون بی بی سی تشریح نمود. یکی از دغدغه‌های ایشان و منتقدینش این مسأله بوده و هست که آیا آیات قرآنی دقیقاً پیام خدای مسلمانان است و یا تفسیر پیامبر از این پیام‌هاست. این بحث جالب یادآور نظرات دریدا در مورد زبان گفتاری و نوشتاری و مسأله حضور است. قصد ما در اینجا نه پرداختن به نظرات آقای سروش بلکه نظریات دریدا در مورد زبان و معضل حضور است که طبعاً می‌تواند کمک اندکی در درک بهتر بحث اولی نیز باشد. پیتربنسون در مقاله زیر به ما می‌گوید که زبان از نظر ژاک دریدا چه هست و چه نیست. نویسنده در رابطه با معضل حضور شرح خلاصه‌ای نیز در مورد تاریخ ادیان دارد. اما پیش از آن توضیح چند نکته ضروری است.

دریدا اگر چه در آثار اولیه خود مانند «در باره گراماتولوژی» به مسأله زبان می‌پردازد اما دغدغه اصلی وی نقد متافیزیک است. از نظر وی زبان مبهم، پویا و نیز ابزار ناقصی برای ایجاد ارتباط است چرا که عوامل بسیاری بر آن تأثیر می‌گذارند. از آنجا که متافیزیک در پی یافتن معنایی پایدار و قطعی است آن در کاوش خود موفق نخواهد بود. او معتقد است که در روش متافیزیکی ما همیشه با قرار دادن تقابل‌های دوگانه مانند خوب در مقابل بد، خدا در برابر انسان، گفتار در مقابل نوشتار... آغاز می‌کنیم. این تقابل‌ها به هیچوجه تقابل دو نیروی برابر نیست بلکه یکی بر دیگری می‌چربد (در اینجا اولی بر دومی) و دیگری نادیده گرفته می‌شود. در همه این موارد ما به گونه‌ای با معضل حضور مواجه هستیم. در این تقابل‌ها مثلاً ارتباطات آن چیزی معتبرتر است که حضور نقش بیشتری دارد. در گفتار، معمولاً گوینده حضور دارد و ارتباطات بدون واسطه صورت می‌گیرد، اما در نوشتار، نویسنده قبل از نوشته شدن متن، از طریق و با میانجی‌گری گفتار و تفکر، متن مورد نظر را به رشته تحریر می‌آورد و از این رو گفتار به معنی بیان نظرات بدون واسطه و نوشتار با واسطه تعبیر می‌شود. نتیجه آنکه گفتار اهمیت بیشتری می‌یابد.

دومین نکته، نظر سوسور در مورد دال و مدلول است. بنا به سوسور هر نشان زبانی دارای دو وجه است دال و مدلول. برخلاف تعبیر گذشته نشانه زبانی یک شی و یک اسم را به هم پیوند نمی‌دهد بلکه هر نشانه زبانی مفهوم و یک تصویر آوایی که امری فیزیکی نیست را به هم پیوند می‌دهد. از نظر وی هیچ آوایی قبل از نظام زبانی وجود ندارد چرا که زبان از تفاوت‌ها به وجود می‌آید. هر نشان زبانی وقتی معنای خود را می‌یابد که در مقابل با دیگر نشانه‌های زبانی قرار گیرد و از آن‌ها متمایز گردد. دریدا این

نظریه سوسور را بسط داده و می‌گوید که هر دال فقط به یک مدلول اشاره نمی‌کند و در یک زمان می‌تواند اشاره به مدلول‌های متعددی داشته باشد، دیگر اینکه هر دال می‌تواند مدلول دال دیگری شود و بالعکس. وی نتیجه می‌گیرد در چنین فرایندی به خاطر سلسله طولانی دال‌ها معنا و فحوا دچار تأخیر می‌شود. دریدا از اصطلاح دیفرانس برای تشریح این پدیده استفاده می‌کند که در زبان فرانسه هم تفاوت و هم تعویق افتادن در این اصطلاح نهفته است. از نظر دریدا، سوسور نوعی تمایز بنیادی بین دال و مدلول قائل است که همان درغلتیدن به دامن سنت ریشه‌دار متافیزیکی است. پیتر بنسون، نویسنده مقاله زیر، فلسفه تحلیلی را در دانشگاه کمبریج، و فلسفه قاره‌ای را در گروه‌های مطالعاتی و سمینارها در لندن مطالعه کرده است.

– دریدا در باره زبان

نوشته: پیتر بنسون

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۹۱۹

در اوایل قرن بیستم فلسفه به دو اردوگاه فلسفه تحلیلی و قاره‌ای منشعب گشت. از آن پس این دو پل‌های متحرک خود را بالا کشیدند، ارتباطات را قطع نمودند، و مانند گروه‌هایی که توسط کوهستان‌ها یا اقیانوس‌ها از هم جدا شده‌اند، زبان‌های مورد استفاده‌شان نیز متقابلاً غیر قابل درک شده است (حالتی که امکان دو زبانی را انکار نمی‌کند). با وجود این جدایی، درواقع آن‌ها اغلب راه‌های موازی در امتداد مسیرهای خود ایجاد نموده‌اند.

فلسفه تحلیلی یک مرحله باور به اینکه تجارب آنی می‌توانند در زبان پایه‌ای از داده‌های حسی [مانند رنگ، اشکال، مزه‌ها، بوها. م] ضبط شوند و سپس از آن‌ها به عنوان پایه‌ای برای تمام گزاره‌های قابل فهم استفاده شود، را از سر گذراند (این اندیشه «پوزیتیویسم» یا «اثبات‌گرایی» نامیده می‌شود). «اتمیسیم منطقی» برتراند راسل شکلی از این اندیشه بود. فروپاشی این پروژه در مواجهه با مشکلات فایق نیامدنی منجر به تأکید روزافزون بر خود زبان گشت، زبانی که دیگر در افشای جهان بدون مشکل در نظر گرفته نمی‌شد. این «چرخش زبانی» تاریخ بعد از فلسفه تحلیلی، که عمدتاً در کشورهای انگلیسی زبان پیگیری می‌شد، را به طور قطعی مشخص می‌کند.

در همین حال یک تحول متوازی در فلسفه قاره‌ای (اروپا) رخ داد. رویکرد فلسفی پدیدارشناسی، که توسط ادموند هوسرل بنیاد نهاده شد، طرح کرد که طبیعت اشیاء فقط در صورتی که فرضیات روزمره موقتاً کنار گذاشته شوند، می‌توانند به طور تجربی برملا شوند. اگر چنین شود، آنگاه می‌توان ساختار واقعیت را به وضوح توصیف نمود. در واکنش به این موضوع، زبان‌شناسی قاره‌ای پس از وی به طور عمده مجذوب زبان‌شناسی نظری، به ویژه ایده‌های فردینان دو سوسور زبان‌شناس سوئیسی گشت، که دوره زبان‌شناسی عمومی وی پس از مرگش در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. با این حال، نفوذ گسترده آن سال‌ها بعد وقتی که کلود لوی-اشتراوس در دهه ۱۹۵۰ از طبقه‌بندی آن برای تحلیل داده‌های

انسان‌شناسی استفاده نمود، آغاز گشت. این امر جنبشی را بنیاد نهاد که به «ساختارگرایی» معروف شد و هدف آن استفاده از یک روش واحد و یکپارچه مبتنی بر زبان‌شناسی در تمام علوم انسانی بود. شرایط غالب زمانی که ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰) حرفه فلسفی خویش را آغاز نمود، این چنین بود. بنابراین کاملاً قابل درک است که او می‌بایست با تجزیه و تحلیل دقیق از تئوری‌های سوسور و دیگر زبان‌شناسان آغاز می‌کرد و شباهت آنان به غوغای تئوری‌های مربوط به زبان که در قرن هیجدهم بوجود آمدند را نشان می‌داد. این مباحث مفاد کتاب وی در سال ۱۹۶۷ به نام «در باره گراماتولوژی»، یکی از اثری که شهرت بحث‌برانگیز وی و شهرت او به مثابه جنجال‌برانگیز را تثبیت نمود، گشت. موضوعات مسلم ساختارگرایی در طی تجزیه و تحلیل وی رنگ قانع‌کننده خود را باختند. از همین رو دریدا به درستی به عنوان پسا‌ساختارگرا توصیف می‌شود. این امر تا حد امکان اسم بسیار دقیق‌تری نسبت به «پست‌مدرنیست» است - یک مقوله بسیار مبهم که به نظر می‌رسد می‌توان تقریباً از زمان نیچه به بعد به همه چیز اطلاق نمود.

ایده‌های دریدا بارها، و اغلب توسط خود افرادی که مدعی ستایشگری وی هستند، بد جلوه داده شده‌اند. به همین دلیل تأکید بر برخی از نکات آشکار و روشن کردن کامل آنچه او نمی‌گوید، ضروری است. ممکن است برخی از افراد ناامید گردند، اما دریدا آن نسبت‌گرای افراطی که اغلب ادعا می‌شود بوده است، نیست. او تفاوت بین حقیقت و دروغ را انکار نمی‌کند. او ادعا نمی‌کند که جملات را می‌توان هر طوری که بخواهیم تعبیر کنیم. او از اینکه بین زبان و واقعیت هیچ رابطه‌ای وجود ندارد، دفاع نمی‌کند. هر کدام از این ادعاهای، اگر بخواهیم با متانت بگوییم، شگفت‌آور که به او نسبت داده می‌شود، بدون آنکه وی اظهار نظری کرده باشد تا چنین تاثیری را باقی گذارد، بسیار تعجب‌آور خواهد بود، اما او چنین نکرده است. برای نمونه، ریموند تالیس در بخش ششم کتاب به نام «سوسور نه» (۱۹۹۵) انتقاد زیادی از دریدا نمود، اما بارها از نظر او، دریدا اشاره به چیزهایی بسیار از آنچه که خودش واقعاً گفته، دارد. تالیس ادعا می‌کند که «دریدا انکار می‌کند... که فراتر و یا در ورای نشانه‌ها یک واقعیت بنیادی وجود دارد که صرفاً «انجا»ست و فرد با آن می‌تواند تماس مستقیم برقرار نماید» (ص ۱۶۶). این تقریباً درست است، اما دریدا امکان «تماس مستقیم» با واقعیت را انکار می‌کند و نه وجود چنین واقعیتی را. بنابراین وقتی که تالیس می‌نویسد «خود این اندیشه که یک جهان بیرونی وجود دارد - که از آن در نهایت مفاهیم بوجود می‌آیند - و به سادگی برای آگاهی موجود است، رد گشته است» (ص ۱۸۸) دریدا با بند «به سادگی برای آگاهی موجود است» مشکل داشت و نه وجود جهان خارجی. هیچ کدام از نقل‌قول‌های دریدا توسط تالیس جلوتر از این نمی‌رود. اما نتیجه

نهایی برون‌یابی و استنتاج از دیدگاه‌های دریدا در یک پلمیک ضد دریدایی که با تجویز تالیس (ص XX) نقل می‌شود این است که او « تفاوت بین واقعیت و افسانه، مشاهده و تخیل، شواهد و تعصب را انکار می‌کند.» اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، هشدار دهنده است. اما، دریدا بارها درخواست نمود بدانند در کدام صفحه از کتاب‌هایش چنین چیزی را گفته است؟

مشکلات حضور

«در باره گراماتولوژی» دریدا مربوط به زبان است. اما ما هنگامی که زبان را مطالعه می‌کنیم، چه چیزی را مطالعه می‌کنیم؟ چنین پدیده پیچیده‌ای جنبه‌های بسیاری دارد، و می‌توان آن را در سطوح مختلف بررسی کرد. برای مثال، ما از کلمه «زبان‌شناس» برای اشاره کردن به کسی که زبان‌های بسیاری می‌داند استفاده می‌کنیم، اما ما همچنین از این کلمه برای نام‌بردن از یک دانشجوی زبان‌شناسی - که مطالعه ویژگی‌های کلی همه زبان‌ها از جمله تاریخ و تمایزات آن‌ها است - نیز استفاده می‌کنیم.

علاقه دریدا یافتن «شرایط بنیادی همه نظام‌های زبانی» بود (در باره گراماتولوژی، ص ۶۰) - به عبارت دیگر کشف حداقل شرایطی که ایجاد هر زبانی را ممکن می‌سازد. از نظر دریدا، همه تئوری‌های زبان‌شناسی، از قرن هجدهم تا بیستم، اهمیت مفراطی به گفتار به جای نوشتار داده‌اند. البته، درواقع محتمل این است که زبان گفتاری قبل از زبان نوشتاری وجود داشته است. اما حتی این نیز مشخص نیست. ممکن است علایم روی یک سنگ آغشته با معنی، قبل از اوای صوتی قابل فهم وجود داشته‌اند؟ اما دریدا در درجه اول علاقمند و نگران این پرسش تاریخی نیست. در عوض او معتقد است که تعمق در باره ویژگی‌های علایم نوشتن می‌تواند به طور اسان‌تری خصوصیات مشخص‌کننده مورد نیاز هر پدیده زبانی را آشکار سازد. به عکس، تمرکز بر گفتار به آسانی به فرضیات گمراه‌کننده‌ای که آن را می‌توان در عبارت وی «فلسفه حضور» (ص ۱۲) خلاصه نمود، ختم می‌شود.

اما منظور از «حضور» چیست؟ دریدا با این کلمه اشاره به هر فرض مستقیم و بدون واسطه، به معنای تحت‌اللفظی «فقدان میانجیگر» دارد. هم پدیدارشناسان و هم راسل و اثبات‌گرایان منطقی هنگامی که در تلاش برای ایجاد تجارب حسی برای پایه دانش و زبان بودند، چنین تماس مستقیمی با واقعیت را جستجو می‌کردند. بنابراین، کلمه «قرمز» می‌توانست یک تجربه انی رنگ، به دلیل پاسخ برخی از سلول‌های واکنش‌گر در شبکه چشم، را معین کند. اما، از آنجا که «قرمز» کلی است و اشاره به هر نوع تجربه رنگی، هم واقعی و هم خیالی، دارد آنگاه آن نمی‌تواند توضیح کامل کلمه باشد. این‌ها

مسائلی هستند که در طول تاریخ فلسفه از دوران افلاطون به بعد تکرار می‌شوند. فلاسفه مکرراً در پی بستن زبان و دانش به لحظه تماس مستقیم با واقعیت جایی که هر گونه شک و تردیدی از بین می‌رود، هستند. به عکس، فلسفه دریدا متوجه شکاف‌های اجتناب‌ناپذیری است که باید بین تجربه و واقعیت مذاکره شوند-به ویژه در ارتباط با زبان، و اینکه با چه دقتی ما بررسی خود را انجام می‌دهیم. (دریدا در آخرین نوشته‌های خود این مسائل را در رابطه با عدالت مانند پل زدن بین شکاف عمومیت قانون و ویژگی شرایط در نظر گرفت.) اما بدون آنکه بخواهیم یک شک و تردید عمومی را آغاز کنیم، فلسفه دریدا نگرشی است که کاملاً با چشم‌انداز علم معاصر مطابقت دارد، چرا که همه فرضیات علمی موقت هستند، بدین معنی که در پرتو شواهد جدید می‌توان در آن‌ها تجدید نظر نمود. وقتی که مجموعه‌ای از فرضیات به عنوان بکلی غیرقابل انکار در نظر گرفته می‌شوند، آن‌ها وارد قلمرو دگم می‌گردند، و بیشتر در اندیشه دینی یافت می‌شوند تا فلسفی.

درواقع یک راه خوب برای فهمیدن درک مسأله «حضور» و ارتباط آن با گفتار این است که در باره نگرش‌های مختلفی که گروه‌های متفاوت نسبت به وحی الهی اتخاذ می‌کنند، فکر کنیم. با وجود باریک‌بینی ریچارد داوکینز و همکاران اته‌ایست مبارز وی که گرایش به یک‌جا جمع کردن همه زبان دینی در یک مقوله را دارند، درواقع شیوه‌های بسیاری برای ادعای ایمان وجود دارند. (من باید تصریح کنم که خود دریدا به طور مستقیم هیچ کدام از این‌ها را تأیید نمی‌کند: او متخصص الهیات نیست. من فقط می‌خواهم از طریق تفاوت این‌ها مثالی برای نگرش‌های مختلف به زبان زده باشم.)

ما احتمالاً همگی، گاهی از اوقات در گوشه و کنار خیابان، شنیده‌ایم که افرادی با اعتقادی راسخ برافروخته می‌گویند «خداوند با من سخن گفته است!» تلقین این صدای فرمان چیزی است که آن‌ها نمی‌توانند اطاعت از آن را نه شک و نه رد کنند. یک نکته ساده را می‌توان از آن‌ها پرسید، «چطور می‌دانی که آن خدا بود؟» ادعای بی‌واسطگی موجب یقین ناخواسته می‌شود. شنیدن یک صدا، یک تماس، اغلب لحظه اعلام تاسیس یک دین است، مانند موسی هنگام سوزاندن بوته، یا محمد به هنگام شنیدن سخنان جبریل. با این وجود، کسانی که پیروان این پیامبران هستند، تنها از طریق یک رسانه واسطه نوشتاری مانند انجیل و قرآن، به صدا دسترسی دارند. همان‌طور که ما از تاریخ می‌دانیم، اختلاف اغلب حول این مسأله بوده است که آیا حتی می‌توان این متون را به زبان‌های مختلف ترجمه نمود-مانند اعدام ویلیام تیندال به خاطر ترجمه انجیل به زبان انگلیسی-شاید به خاطر اینکه چنین ترجمه‌ای نشان دهنده یک قدم دورتر شدن از منبع، و از طریق یک واسطه اضافی است.

با این حال، در میراث یهودی-مسیحی یک سنت مخالف نیز وجود دارد که غیرمستقیم و بی‌واسطه

بودن این متون را قطعی دانسته، و در پی تفسیر آن‌ها برای به ثمر نشاندن راهنمایی بالقوه‌اشان هستند. بنا بر یک شوخی یهودی، اگر دو خاخام را در یک اتاق داشته باشید شما حداقل سه خوانش از هر قطعه کتاب مقدس خواهید یافت. (البته، این اصلاً به معنی آن نیست که آن قطعه را می‌توان به هر چیزی معنی کرد.) به طور مشابه، رویکرد قرون وسطایی مسیحیت چهار راه را برای خوانش هر قطعه اعلام نمود: تحت‌اللفظی، عرفانی، گونه‌شناختی و مجازی (استعاره‌شناسی). این چهار سنت تفسیری توسط بنیادگرایان، که در پی چسباندن یک مفهوم انی-معروف و ثابت به هر کلمه هستند، به چالش کشیده می‌شوند. از این رو بنیادگرایی یکی از مظاهر متافیزیک حضور است. از منظر دریدا، آن مستلزم یک سوءتفاهم از زبان می‌باشد.

اگر بر گفتار متمرکز شویم، آن یک اشتباه دیگر از ایده حضور را یادآوری می‌کند: اینکه احتمالاً محاوره آزاد دو نفر در حضور یکدیگر بهترین حالت ارتباط است. دریدا در مورد ادعاهای خوش‌بینانه‌تر در باره آنچه که چنین برخوردی می‌تواند فاش سازد، گرده شک و تردید می‌افشاند؛ چنانکه او نوشت، «ما از حضور مشتاقانه که با کمک ژست و اشارات زبان در پی کسب آن هستیم، محروم گشته‌ایم» (ص ۱۴۱). درواقع، علاقه او به روانکاوی، و دلیل وی برای باور به اهمیت فلسفی آن، در این ادعا نهفته است که ما هرگز حتی برای خودمان حضور کامل نداریم-ذهن هوشیار ما همیشه در سایه طرف مخفی پستی قرار دارد.

اشتباهات نوشتن

هنگامی که ما نوشتن را به عنوان مظهر نمونه زبان در نظر بگیریم، همه خطاهای بی‌واسطه‌گی حتی با وضوح بیشتری آشکار می‌گردند. دریدا در مقاله خود «امضا، رویداد، متن» در سال ۱۹۷۱ تمام کمبودهای مختلف، واقعی یا بالقوه که به طور ضمنی در خود وجود نوشتن هستند را به نمایش گذاشت. هم چنان که فقدان و نبود در مطلب خود (نشانه) را به لحاظ معنی اش (مفهومی که نشانه اشاره می‌کند) مشخص می‌کند، غیبت و نبود تولیدکننده نشانه نیز وجود دارد. این عامل در مورد نشانه‌های اوایی گنگ و نامشخص است زیرا گوینده‌ای که ما صدایش را می‌شنویم به احتمال زیاد قابل رویت است. اما اختراع تکنولوژی ضبط نشان داده است که نشانه‌های اوایی حتی در صورت عدم وجود و غیبت تولیدکنندگان آن‌ها نیز ماندنی هستند. به طور کلی این یک ویژگی متمایزکننده نشان زبانی است که ظرفیت باقی ماندن آن در غیاب تولیدکننده‌اش، حتی در شکل غیبت رادیکال آن یعنی پس از مرگ تولیدکننده نیز وجود دارد.

به طور مشابه یک نشانه می‌تواند در غیاب گیرنده و مخاطب آن، شخصی که تولیدکننده مد نظر دارد باقی بماند. دریدا بعدتر در کتاب «کارت پستال» به این نمونه اشاره می‌کند که کارت پستال خطاب به یکی و توسط فرد دیگری نوشته می‌شود. در حالی که آن از طریق سیستم پستی در حال گردش است، متن آن توسط شخص ثالثی (مثلاً پستیچی) می‌تواند خوانده شود، اما آن مقام مهم خود را در غیاب هر دو تولیدکننده پیام و گیرنده مورد نظر حفظ کرده است. و در عین حال پیام همچنان این افراد غایب را فرا می‌خواند. نشانه‌ها بر روی کارت به طور اجتناب‌ناپذیری در دام این سه عنصر غایب تولیدکننده، مفهوم، گیرنده گرفتار هستند. دریدا در «امضا، رویداد، متن» بر ویژگی ضروری دیگری مربوط به نشانه زبانی تأکید می‌کند: ظرفیت آن برای تکرار. منظور وی این است که در اصل نشانه باید تکرار و به «همان» عنوان در هر تکراری تشخیص داده شود. هر تکراری تا حدی متفاوت خواهد بود اما «a»، «A»، «A» و «A» همگی باید به عنوان همان حرف تشخیص داده شوند. درست این خصیصه است که نشانه را از ویژگی مطلب خود برمی‌دارد و به نمونه‌ای از یک چیز عام ترقی می‌دهد. همچنان که دریدا اشاره می‌کند، حتی یک امضا که اثبات فردیت و هویت است، بایستی توانایی تکرار شدن را داشته باشد، مبدا که ارزش آن، ظرفیت قابل تشخیص داده شدن آن، از دست برود. هنگامی که نشانه هویت من شکل زبانی به خود می‌گیرد، آن در ورای کنترل من فراتر از غیبت من، در ورای مرگ من، قابل تکرار می‌شود.

از این رو توجه به نوشتن به عنوان مظهر نمونه زبان نشان می‌دهد که کوچک‌ترین واحد زبان (که دریدا آن را «the gramme» [یعنی علامت و نشانه نوشته شده] می‌نامد- و در نتیجه کلمه او «grammatologi» از آن گرفته شده) فاش می‌سازد که همیشه یک اثر و رد تکرار شدنی است. «رد» نشانه‌ای است که پس از لحظه نوشتن باقی می‌ماند. در زبان فرانسه کلمه «رد» همچنین دلالت بر اثری دارد که یک حیوان از خود باقی می‌گذارد و شکارچی باید آن را دنبال نماید. این ردپاها و یا شاخ و برگ‌های فرو ریخته مشخص می‌کنند (که تولیدکننده نوشته) اکنون عبور کرده است؛ آن‌ها آنجا باقی می‌مانند چه شکارچی (یا گیرنده نوشته) وارد صحنه شود یا نشود؛ و همیشه ممکن است که مفاد آن قابل خواندن (توسط یک ردیاب بی‌تجربه) نباشد. بنابراین ردپا، مانند نوشتار، آنچه که غایب است (تولیدکننده، گیرنده، پیام) را احضار می‌کند. این یک قابلیت قابل توجه برای هر چیز داشتنی است. به طور کلی، همه اشیا آن چیزی هستند که هستند، و نه چیز دیگری- اشیا توداری از وجود. اما یک نوشتار (وقتی که به عنوان نوشتار تشخیص داده می‌شود) با خود سایه‌هایی از چیزهایی که نیست را به ارمغان می‌آورد. سوسور قبلاً به این ذات تقسیم‌شده زبان اشاره می‌کند، مثل گفتن اینکه، مانند دو

روی یک سکه، هر نشانی دو چهره جدانشدنی دارد: دال و مدلول -دومی مفهومی است که توسط اولی فراخوانده می‌شود. دریدا اشاره می‌کند که هر دو این چهره آن چیزی است که او آرمان وارگی می‌نامد تا مادی. او در اینجا از تمایز فلسفی بین «ایده‌ال» و «مادی» استفاده می‌کند. در این مفهوم فلسفی، «ایده‌ال» به معنی «بهترین» نیست، آن به معنی هر چیزی است که متعلق به قلمرو مفاهیم و اندیشه است تا اینکه به امور مادی و فیزیکی. بنابراین منظور او این است که دال یک علامت فیزیکی در شکل مادیش نیست بلکه علامت به طور آگاهانه مانند یک نمونه از یک نشانه تکراری تشخیص داده می‌شود. در نتیجه دریدا این سؤال را مطرح می‌کند که آیا هستی‌شناسی ما (به عنوان مثال روش ما در طبقه‌بندی انواع هستی که وجود دارد) نیاز دارد تا برای انطباق با تلفیق غیاب و حضور در gramme اصلاح شود. این سؤالی است که او در جاهای مختلف، به ویژه در مقاله «دیفرانس» در سال ۱۹۶۸، و نیز به خصوص در نوشته‌های مربوط به افکار مارتین هایدگر، دنبال می‌کند. بحث کامل در مورد چنین مسائلی خارج از محدوده این مقاله است، اما این موضوع قابل تعمق است که حتی مدت‌ها پس از آنکه انسان منقرض شده است، هر نشانه به صورت یک نوشتار باقی می‌ماند اگر فقط آن بر روی کاغذ یا سنگ حک شود. به نظر من این پرسش جالب‌تری نسبت به این معمای اشناست که «اگر درختی در جنگل بیفتد بدون آنکه کسی در اطراف آن را بشنود، آیا آن صدا می‌دهد؟» (سؤال دوم کمتر از آنچه به نظر می‌رسد گیج‌کننده است: درخت در حال سقوط، بنا به قوانین فیزیک امواج صوتی تولید می‌کند؛ و اینکه آیا این به خودی خود «یک صدا» ایجاد می‌کند، یا اینکه «یک صدا»، اشاره به چیزی دارد که توسط کسی شنیده شود، این صرفاً موضوعی مربوط به تعریف آن است.)

ژان پل سارتر گفت که انسان نیستی را در جهان، جایی که وگرنه می‌باید «سرشار از هستی» باشد، مرسوم کرد. او اولین کسی نبود که چنین چیزی را مشاهده نمود. در فصل یازدهم داگو د جینگ (قرن چهارم پیش از میلاد) چنین نوشته شده است:

«سی پره در مرکز چرخ به هم می‌ایند، آنجا که نیستند، ویژگی ارا به در آن است. از گل رس کاسه می‌سازیم. آنجا که گل نیست فایده کاسه در انجاست. ابا در و پنجره خانه می‌سازیم. آنجا که در و پنجره نیست، فایده خانه انجاست. اگر هست را نفعی باشد، فایده از نیست است.» [۱]

این قدرت نبود و نیستی که برای اهداف انسانی است، بنا به دریدا، در انواع روش‌ها با زبان تکثیر می‌شود. اما آیا منبع چنین قدرتی قبل از تکامل انسان وجود داشته است، یا اینکه همان طور که سارتر می‌گوید ما آن را به جهان آوردیم؟ دریدا در مورد این موضوع مبهم است و من همچنان در تردید باقی

هستم که آیا فلسفه وی می‌تواند چنین مسائلی را به طور رضایت‌بخشی حل کند. در عوض، هدف من در این مقاله این بوده است که آن ویژگی‌های زبانی را طرح کنم که از نظر دریدا دارای اهمیت فلسفی حادی هستند، و نیز برخی از سوتفاهم‌های مشترک در مورد دیدگاه‌های وی را اصلاح نمایم. گزینه خواندن کتاب‌های وی (که اغلب در مشکل بودن آن‌ها اغراق شده است) بهترین راه برای یادگیری بیشتر است.

برگرفته از مجله philosophy now، شماره صد. سال ۲۰۱۴

اینیاتسیو سیلونه، یکی از نام‌آوران قرن گذشته، در طول زندگی خود کتاب‌های معروف بسیاری را نگاشت. اما در زمان اول وی، فونتامارا و نان و شراب بنا به گفته عده‌ای از منتقدان ادبی از مشهورترین کتاب‌های ضدفاشیستی آن دوره و نیز تمام دوران جنگ سرد محسوب می‌شدند و بر تعداد زیادی از نیروهای رادیکال جهان تأثیر بسزایی برجا گذاشتند. اکثر منتقدان بر این نکته توافق دارند که نان و شراب شاهکار سیلونه محسوب می‌شود. سیلونه در این کتاب ایده‌های سوسیالیستی و مسیحیت اولیه را در هم ترکیب نموده و آن را در بهترین وجهی در زندگی روزمره یک کمونیست فراری که با لباس مبدل یک کشیش خود را در یکی از روستاهای ایتالیا پنهان نموده است، به نمایش می‌گذارد. اگرچه کتاب‌های سیلونه مملو از ایده‌های مذهبی است اما این امر مانع از استقبال نیروهای غیرمذهبی از آثار وی نگشت. بسیاری از رادیکال‌های غیرمذهبی در سراسر دنیا شیفته نوشته‌های وی گشتند.

با این وجود سیلونه در کشور خود ایتالیا و خصوصاً نزد منتقدان ادبی آن کشور محبوبیتی را که در آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر یافت، را هرگز نیافت. علاوه بر این، همچنان که خود نیز اذعان می‌کرد، در زندگی وی راز بزرگی نهفته بود. کمتر از هشتاد سال پیش، جورج ارول در مورد سیلونه گفت که «او انقلابی و مرد درستکاری است» و بنا به گفته ارول «یکی از کسانی است که از طرف کمونیست‌ها متهم به فاشیست بودن، و از طرف فاشیست‌ها متهم به کمونیست بودن می‌گردد». اما این شک و تردید همچنان پس از هشتاد سال بر جای خود باقی است. آیا سیلونه یک خائن، حامی فاشیست‌ها و جاسوس موسولینی بود؟ آیا او که از طرفداران پروپا قرص سوسیالیسم اخلاقی بود، در عمل به اصول خود خیانت می‌نمود؟ آیا وی قدیسی بود در لباس یک رمان‌نویس و یا شیطانی بود در لباسی مبدل؟ و یا هیچیک؟ و از همه مهم‌تر آیا می‌توان سیلونه رمان‌نویس با همه زشتی‌ها و زیبایی‌هایش از اثری که توسط او تولید شده است، را مجزا نمود؟ آیا آثار سیلونه در دوران جنگ سرد وظیفه معینی را بر عهده داشتند و پس از آن بایستی این آثار را به بوته فراموشی سپرد؟ و آیا حالا که این گرد و غبارها نشسته است می‌توان به آثار وی از زوایای دیگری نگریست؟

امسال که هشتاد سال از انتشار نان و شراب (۱۹۳۶) می‌گذرد، شاید بهانه خوبی باشد که بر آثار سیلونه و زندگی او از جنبه‌های کاملاً گوناگون بنگریم. آنچه قطعی است اینکه روایات طرفداران و مخالفین وی با هم تفاوت‌های زیادی دارند.

در قسمت اول این سری از مقالات، وانیسا کوک نگاهی دارد بر انگیزه‌های مذهبی سیلونه و تأثیر آن بر چپ‌های آمریکا. بخش‌هایی از این مقاله به خاطر طولانی بودن و پرداختن به جزئیات تحولات نیروهای چپ مذهبی آمریکا در اواسط سده گذشته حذف شده است.

- هشتاد سال پس از نان و شراب

سوسیالیسم مسیحی اینیاتسیو سیلونه

نوشته: وانيسا کوک

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۰۲۶

در تابستان سال ۱۹۵۷، ابروینگ هاو روشنفکر آمریکایی و از بنیادگذاران مجله دیسنت برای دیدن رمان نویس سیاسی محبوب خود، اینیاتسیو سیلونه از نیویورک به رم مسافرت نمود. هاو چنین به خاطر می‌آورد «با وجود آنکه ما می‌دانستیم که دارای بسیاری از ایده‌ها و برخی از تجارب مشترک هستیم، ما مشکل معمول شروع صحبت را داشتیم.» سیلونه در تلاش برای رسیدن به قلب خویشاوندیشان، هاو را واداشت که ابتدا شروع کند. او پرسید «شما اولین بار کی سوسیالیست شدید؟» هاو پاسخ می‌دهد، در سن چهارده سالگی. سیلونه با هیجان شروع به خنده می‌کند «شما هم - شما هم در این سن شروع کردید؟» یخ ماجرا شکسته شده بود. با وجود آنکه سیلونه در ابتدای قرن در یک منطقه روستایی کاتولیک ایتالیا دنیا آمده بود، و هاو، یک یهودی سکولار که در برانکس دهه ۱۹۲۰ پرورش یافته بود، علیرغم آنکه آن دو در دنیاها متفاوتی بزرگ شده بودند، پیوند مشترکی داشتند. آن چنان که هاو در خاطرات خود خلاصه می‌کند «برخی از خواست‌های مشترک با جوانی ما ارتباط داشت.»

در دهه ۱۹۵۰ هاو و سیلونه در نتیجه فساد کمونیستی آرزوی مشترک بازپس گرفتن هسته اخلاقی سوسیالیسم را داشتند. هاو تعهد خود به سیاست چپ را در طی بزرگ شدن در یک محله یهودی در شرق برانکس و سپس در کالج شهر به عنوان پیرو ماکس شاختمن تروتسکیست، کسب کرده بود. با این حال رمان نویس ایتالیایی که در باره دهقانان مسیحی کوهستان‌های ابروزو می‌نوشت، از برخی جهات اساسی یادآور شرایط وی بود. هاو در خاطراتش بیاد می‌آورد «همان قدر... که سیلونه نمی‌توانست از موضوعاتی که او را انتخاب کرده بودند اجتناب کند، من نیز نمی‌توانستم از اشار وی که مرا انتخاب کرده بودند، اجتناب کنم.» «پرسش‌های وی، سؤالات من بودند.» به زودی معلوم شد که

نان و شراب، دومین رمان سیلونه که در سال ۱۹۳۶ منتشر گشت، الهام‌بخش‌ترین اثر وی شد. هاو انرا «شاهکار» سیلونه نامید. در حالی که اولین رمان سیلونه، فونتامارا که در سال ۱۹۳۳ منتشر گشت، «هنوز باور مارکسیستی راهنمایش بود»، نان و شراب هاو را به فکر چیزی نو می‌انداخت: یک نوع پست-مارکسیسم، فرمی اخلاقی از سوسیالیسم که در فضای بین بوروکراسی و انارشی می‌توانست شکوفان می‌شود.

نان و شراب داستان یک انقلابی، پیترو اسپینا است که برای جلوگیری از دستگیر شدن با لباس مبدل کشیشی در میان دهقانان زندگی می‌کند. اسپینا به هنگام پنهان شدن، طی مراوده با روستائیان و مشاهده اشتیاق آنان به جامعه و تغذیه روحی، تشخیص داد که سوسیالیسم و ارزش‌های مسیحی دارای منابعی مشترک هستند. سیلونه، از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا، که به خاطر سیاست‌های رادیکال گذشته خود در سوئیس در تبعید زندگی می‌کرد - و جایی که کتاب اولین بار منتشر شد - در تلاش برای بهبودی و رهایی از یک مورد شدید سرخوردگی و ناامیدی بود. سیلونه توضیح می‌دهد که رمان‌های او از یک «ضرورت مطلق شهادت به»، نه فقط ظلم و ستم فاشیست‌ها، یا ریاکاری اخلاقی کمونیست‌ها، بلکه شرایط و تجربیات دهقانان در منطقه بومی وی، ابروزوی ایتالیا، سرچشمه می‌گرفتند. رمان فقط یک شهادت نبود بلکه تجربه‌ای بود در آنچه که هاو «درمان اخلاقی» می‌نامید. سیلونه اگرچه از شکست مارکسیسم سبک شوروی برای آزادی توده‌ها تصفیه و تزکیه شده بود، با وجود این هنوز در سوسیالیسم زمینه‌های رستگاری را می‌یافت. او نتیجه می‌گرفت، سوسیالیسم پیش‌فرض دموکراسی است؛ دموکراسی وابسته به جامعه است؛ و رشد جامعه بر پایه ساده‌ترین اقدام‌های انسانی - مراقبت از بیمار، شکستن نان، و تقسیم شراب - است. نتیجه سیلونه این بود که این رفتار امیخته با عشق و محبت نیز بنای مسیحیت را تشکیل می‌داد - نه مسیحیت ماورا طبیعی، نهادی و یا اعتقادی، بلکه نوعی تجربه مقدس ذاتی که تمرین همبستگی اجتماعی بود. سیلونه نوشت، «مسیحیت بدون اسطوره، به ذات اخلاقی‌اش تقلیل می‌یابد. «در معنای برادری مسیحیت و از خود گذشتگی غریزی نسبت به فقرا، همان‌طور که من گفته‌ام، نوعی وفاداری به سوسیالیسم وجود دارد. ... من آن را در سنتی‌ترین شکلش به کار می‌گیرم: اقتصادی در خدمت انسان، نه در خدمت دولت و یا هر نوع ترفند قدرت.» سیلونه با ابراز امیدواری از اینکه سوسیالیسم صدمات دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را تحمل خواهد کرد نتیجه می‌گیرد، «من فکر نمی‌کنم که به هیچ وجه این نوع از سوسیالیسم برای من عجیب و غریب باشد.»

سیلونه حق داشت. چهار هزار مایل دورتر در آن طرف اقیانوس اطلس، بسیاری از رادیکال‌های

آمریکایی به دنبال گزینه‌ای به جای دکتترین کمونیستی بودند. جلودارترین آن‌ها، روشنفکران نیویورکی مانند هاو، لوئیس کوسر، و دوايت مک‌دونالد، منجر از دولت غیر اخلاقی و قدرت حزبی بودند. مک‌دونالد در مرور خود از کتاب «مدرسه دیکتاتورها» ی سیلونه نوشت: «اهمیت آن، درست مانند اثر قبل‌تر او نان و شراب، این است که آن در رابطه با مجموعه‌ای از ارزش‌ها-انسانیت و صداقت، و از نظر فکری پیچیده‌ای- برای پدیده‌های سیاسی امروز است.» همچنین آثار سیلونه بر دروتی دی، ای جی ماستی، و شخصیت‌های چپ مانند استاوتن لیند و تام هایدن، که همگی رمان نویس ایتالیایی را به خاطر بینش وی در مورد عناصر بنیادین سوسیالیسم جامعه‌گرا ستوده بودند، تأثیر داشتند.

جای هیچ‌گونه شگفتی نیست که رادیکال‌های مذهبی مانند دی و ماستی سیلونه و آثار وی را به آغوش کشیدند. اما مطالب صریحاً مسیحی سیلونه برای سوسیالیست‌های سکولار نیز جذبه داشتند- رادیکال‌هایی که در پی القاء سیاست‌های چپ با مفاهیم معنوی و احساس عمیق ترعدالت اجتماعی بودند. تمرکز آنان بر ویژگی‌های اخلاقی و حتی مذهبی نوشته‌های سیاسی سیلونه نشان می‌دهد که تأثیر نان و شراب بر آن‌ها، نه علیرغم تم‌های مسیحی اولیه آن، بلکه به دلیل آن تم‌ها بود. برای هاو، سیلونه «تلاش مشتاقانه برای شرایط از دست‌رفته آن زندگی ساده‌ای، که در آن فرد ممکن بود بتواند منابع اخلاقی را بیابد، و آنچه که دیگر سیاست نمی‌توانست آن را ارزانی کند» را نشان می‌داد. به عبارتی دیگر، سیلونه سوسیالیسم را به عناصر بنیادین آن در تجربه انسانی تجزیه کرد و یک ضربت اخلاقی بی‌شائبه، یک منبع معنوی بسیار قدیمی را آشکار نمود که معنایی جهانشمول برای یک نسل یافته بود، نسلی که هاو «نسل ضرب و شتم دیده و گیجی» می‌نامید که «با نوک انگشتانش خود را به لبه یک آرمان آویزان نموده بود».

استاتن لیند در خاطرات خود به یاد می‌آورد: «احساس فزاینده من در مورد اینکه انقلاب باید به نوعی هم مارکسیستی و هم اخلاقی باشد، در یک کتاب بیان شده بود و در آن، «یک انقلابی کمونیست به شکل کشیش خود را پنهان می‌کند، و در عمل مجبور می‌شود به این امر توجه کند که چگونه این دو بخش تجربه-مارکسیسم و مسیحیت- با هم جور می‌آیند. من نیز نیاز به چنین ترکیبی را احساس نمودم.» در دهه ۱۹۴۰، لیند در سیلونه الهام‌بخشی برای کنش مستقیم و بیدرنگ، نه مخرب بلکه سازنده- عملی روزمره برای رفاقت و شفقت در جامعه می‌یابد.

این درخواست برای ارزش‌های اخلاقی و یک جامعه مشترک است که چهره‌های متفاوتی چون هاو و لیند-اغلب مخالف ایدئولوژیک یکدیگر در بحث ویتنام و دیگر مسائل روز- را در تحسین‌شان از سیلونه با هم متحد می‌ساخت. همان‌طور که لیند تأکید می‌کند، «یک پایه مشترک، یک دیدگاه اصلی نیاز به آن

دارد به گونه‌ای بیان گردد» که سوسیالیست‌ها را واقعاً متحد نماید و آن‌ها را برای فرارفتن از تفاوت‌ها به چالش کشاند. سیلونه با بازگشت به هسته اخلاقی سوسیالیسم، آن پایه مشترک را نشان داد. او استدلال نمود که به منظور حرکت به جلو و مقابله با معضلات سیاست پس از جنگ، فرد باید ابتدا به عقب برگردد و مجدداً بر ارزش‌های اساسی که منبع عمل انقلابی هستند تأکید نماید. در روند ایجاد اخلاق جدید همبستگی، این سوسیالیست‌های سکولار کشف کردند که خدمت به هر دو نیازهای مادی و معنوی انسان ممکن بود؛ و همان‌طور که البر کامو زمانی شگفت زده گشته بود، ممکن بود به یک قدیس بدل شد بدون آنکه به خدا باور داشت.

سیلونه به نوبه خود با باور به خدا بزرگ شده بود. در سال ۱۹۰۰ سکوندینو ترانکیلی، مردی که بعدها به نام اینیاتسیو سیلونه معروف گشت، در یک خانواده زمیندار کوچک دنیا آمد و در منطقه کوهستانی جنوب ایتالیا در ابروزو که توسط دهقانان فقیر کاتولیک احاطه شده بود، بزرگ شد. سیلونه توصیف می‌کند که «خصوصاً شرایط زندگی انسانی در آنجا دشوار بود». «در آنجا درد همیشه به عنوان اولین قانون در میان قوانین طبیعی پذیرفته شده بود، و به خاطر آن از صلیب استقبال شد و به آن احترام گذاشته می‌شد.» سیلونه نیز در سن پانزده سالگی از این درد سهمی برد؛ او که قبلاً پدر و تنی چند از خواهران و برادران خود را در سنین جوانی از دست داده بود، یکی از معدود افراد خانواده خود بود که از زلزله فاجعه‌آمیز سال ۱۹۱۵، که جان در حدود پنجاه هزار نفر از هموطنان ابروزوی سیلونه از جمله مادرش را گرفت، جان به در برد.

سیلونه به یاد می‌آورد که فاجعه طبیعی با فساد فردی و دولتی که او در طی و پس از زلزله مشاهده کرده بود، نیز جفت و جور گشت. برنامه بازسازی این منطقه که توسط مقامات دولتی اداره می‌شد، «با توطئه بی حد و حصر، تقلب، دزدی، کلاهبرداری، اختلاس، و هر نوع دیگری از عدم صداقت همراه گشت.» بسیاری از روستائیان این کلاهبرداری دولتی را به عنوان امر اجتناب‌ناپذیر و منطقی، و «افرنش غیرقابل استرداد شیطان» که یک مسیحی خوب باید آن را به عنوان یک قانون طبیعی بپذیرد، در نظر می‌گرفتند. اما سیلونه اولین تکان‌های جدی خشم اخلاقی را احساس نمود که توانست او را به سیاست سوسیالیستی سوق دهد.

سیلونه جوان با درک اینکه کلیسای محافظه‌کار تمایلی به عملی نمودن اصول ایمانی خود در مخالفت با فقر، فساد، جنگ جهانی، یا ظهور فاشیسم ندارد، در جستجوی نهادی الترناتیو برای کانالیزه کردن خشم خود برآمد. او جنبش کارگران را یافت که خود آن را به عنوان یک کشف عمیق، «یک در خروجی بی‌خطر» از «تنهایی غیرقابل تحمل» ناتوانی اخلاقی توصیف نمود. سیلونه به سرعت مراتب

انترناسیونالیسم جوانان کمونیست را پیمود. در سن بیست سالگی، انتشار روزنامه هفتگی را هدایت می‌نمود. یک سال بعد، در سال ۱۹۲۰، او همراه با انتونیو گرامشی، در تاسیس حزب کمونیست ایتالیا شرکت نمود.

اگر چه سیلونه رفاقت، عمل، و حتی خطر سیاست‌های رادیکال را پذیرا گشت، اما وی «سازگاری معنوی» یا «گذار» به سازمان حزبی را «سخت و دردناک» یافت. او به سرعت تشخیص داد چنین گذاری نیاز به یک ارزیابی مجدد از مجموعه ارزش‌ها در مقابل استاندارد مطلق ایدئولوژی حزب دارد. سیلونه به خاطر همبستگی سوظن خود را سرکوب نمود اما بعدها اعتراف نمود: «اشتی دادن روحیه شورشی اخلاقی در مقابل یک واقعیت اجتماعی بلندمدت غیرقابل قبول و خواسته‌های «علمی» یک دکترین دقیق سیاسی مدون شده، کار ساده‌ای نبود. در نهایت سرخوردگی بر وفاداری سیلونه به حزب طرفدار شوروی فایق آمد. او منجزر از «ناتوانی مطلق رهبری در بحث عادلانه با نظراتی مخالف نظرات خودشان بود.» در سال ۱۹۳۱ جدایی او از کمونیست‌ها یک آسیب جدی روانی را تسریع نمود. او به خاطر می‌آورد «روزی که من حزب کمونیست را ترک کردم، برایم بسیار غم‌انگیز بود. آن مانند یک عزای عمومی سخت، عزاداری برای جوانی از دست رفته‌ام بود.»

اما تعهد سیلونه به بنیان‌های اساسی سوسیالیسم دست نخورده باقی ماند. او در سال ۱۹۴۹ نوشت، «ایمان من به سوسیالیسم... در من زنده‌تر از همیشه باقی‌مانده است.» «در اصل، [ایمانم] به آنچه که من اولین بار بر علیه نظم اجتماعی قدیمی شورش کردم ... به توسعه انگیزه اخلاقی... به کل حوزه فعالیت انسانی، نیاز به برادری مؤثر و مفید، تأییدی بر برتری انسان بر همه ساز و کارهای اقتصادی و اجتماعی که به او ستم می‌کند... به فراست کرامت انسانی، بازگشته است.» سیلونه تصدیق می‌کند که نظریه‌های علمی می‌توانستند بیایند و بروند، اما این ارزش‌ها دائمی بودند. در مجموع، آن‌ها محصول سوسیالیسم در اشکال رفاقت، جامعه و همبستگی را ارائه می‌کردند. او نوشت، «من تصور نمی‌کنم که سیاست سوسیالیستی به تئوری خاصی گره خورده باشد، به جز به ایمان.» «در گروهی از تئوری‌ها می‌توان یک مکتب را یافت؛ اما در گروهی از ارزش‌ها می‌توان یک فرهنگ، یک تمدن، راه جدید زندگی مشترک را یافت.»

آن «راه جدید زندگی»، که در نان و شراب تقطیر می‌شود، در بسیاری از رادیکال‌های ایالات متحده طنین‌انداز شد. مطابق دفتر خاطرات دوروتی دی، او در ۱۵ ژوئن ۱۹۳۷ در حال خواندن نان و شراب بود، درست یک سال پس از باز کردن اولین خانه مهمانان در مات استریت بود. او بلافاصله به این رمان نویس کاتولیک ایتالیایی، که اقتباس و چشم‌اندازش از یک سوسیالیسم معنوی‌تر، شباهت‌های

بسیار نزدیکی به نظراتش داشت، پیوندی را احساس نمود. دی روزانه در انجمن‌های کارگری کاتولیک ارزش‌های بدوی سوسیالیسم و مسیحیت را با شکستن نان و تقسیم شراب تمرین می‌کرد. شهر نیویورک فاصله طولانی با ایتالیا داشت، اما فقرای منطقه بووری که دائماً به خانه‌های کارگری کاتولیک رفت و آمد می‌کردند عمدتاً مردانی با «لباس مدرس، کثیف، بیکار» بودند و «زندگی سخت و خطرناکی»، درست شبیه همتایان دهقان خود در خارج از کشور داشتند. برای دی این قدرت صمیمیت و همدلی بود که این مردان بی‌بضاعت را از غریبه به برادر بدل می‌کرد.

دوایت مک‌دونالد در یک مقاله دویخشی در مجله نیویورکر، انجمن‌های کارگری کاتولیک را به عنوان بخشی از جنبش دمکراتیک سوسیالیستی خاصی که آرمان‌های متفاوتی مانند عشق برادرانه را وارد زندگی روزمره کرده بودند، به رسمیت شناخت. مک‌دونالد به طور تأییدآمیز نوشت، «این جنبش پیوند بین جدی و بدیهی که قدیسان و پیامبران زمانی به طور مؤثر ایجاد کردند، اما مدتها قبل از مد افتاد، را از نو احیا نمود. وحدت روزمره‌گی و غایی، جوهر جنبش کارگری کاتولیک است.» هاو با نوشته مشابهی در مقدمه نان و شراب تأیید کرد که مسیحیت اولیه سیلونه «وسیله‌ای دنیوی برای هدفی متعالی» است، راهی برای تغییر رادیکالی که می‌تواند مرزهای طبقاتی و مذهبی را حل کند و هم فرد و هم جمع را به کنشی سیاسی هدایت کند. کارگران کاتولیک هدف و وسیله را در یک جریان مداوم اقدام عملی ادغام نمودند، شیوه‌ای که بنا به باور مک‌دونالد به رادیکالیسم آن‌ها محتوی داد و به چپ آمریکا نمونه‌ای از پاسخگویی بسیار مورد نیاز اخلاقی را ارائه کرد.....

همان‌طور که زمانی سیلونه گفت، «انقلابات را باید مانند درختان با میوه‌هایش قضاوت نمود و نه با هزینه زحماتش». با وجود ناامیدی، سیلونه، هاو، دی، مک‌دونالد، و لیند هرکدام دلایلی برای ادامه مبارزه یافتند. حتی وقتی ثابت شد انقلاب بی‌درنگ غیرقابل کنترل است، آن‌ها به روند یک انقلاب درازمدت براساس ارزش‌های اخلاقی و روح جامعه وفادار باقی ماندند. سیلونه خود را با این «واقعیت که صمیمیت و همدلی معنوی امکان‌پذیر است، ...عشق به ستمدیدگان زاده این نتیجه است که سرخوردگی از تاریخ هیچ‌گاه نمی‌تواند جای شک را بگیرد، خود را تسلی می‌داد» او اعلام کرد «معتبر بودن نیازی به موفقیت ندارد.»....

برگرفته از دیسنت

Vaneesa Cook, Eighty years since Bread and Wine, Dissent, 2016-05-06

در استانه چرخش به سده جدید، افشاگری‌های بیوکا یک مورخ جوان ایتالیایی که قصد نوشتن زندگینامه سیلونه را داشت، جهانی را در بهت و شگفتی فرو برد. بیوکا مدعی گشت که سیلونه با نام مستعار «سیلوستری» در طی یک دهه تا زمان اخراجش از حزب کمونیست، برای پلیس مخفی ایتالیا جاسوسی می‌کرده است. کسی که گیراترین و جذاب‌ترین کتاب‌های قرن گذشته را در افشای فاشیسم نوشت، خود مدت‌ها در خدمت پلیس فاشیستی بود. این افشاگری موجی از اعتراض را در ایتالیا و کشورهای دیگر دامن زد. در مقاله زیر جان فوت به جزئیات این ماجرای غم‌انگیز می‌پردازد. این مقاله در سال ۲۰۰۰ در مجله نیولفت‌ریویو منتشر گشت.

- زندگی مخفی اینیاتسیو سیلونه

نوشته: جان فوت

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۶۹۵

اینیاتسیو سیلونه که بیشتر به عنوان یک نویسنده و رمان نویس عالی شناخته می‌شود، در اول ماه مه سال ۱۹۰۰ در روستایی کوچک در ابروزو متولد شد. نام واقعی وی سکوندینو ترانکویلی بود. پسر زمیندار کوچکی که وقتی یازده ساله بود پدرش درگذشت؛ در سن پانزده سالگی وقتی که زلزله شدیدی زادگاهش را در عرض بیست و پنج ثانیه محو و نابود کرد یتیم شد. در طی جنگ اول جهانی به مبارزی نوجوان در صفوف سوسیالیست‌های جوان بدل گشت و بسرعت مدارج آن را در طی «دو سال سرخ» (beinno rosso)، بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰، هنگامی که در رم فعال بود، گذراند. وی وقتی که سوسیالیست‌های ایتالیایی در سال ۱۹۲۱ منشعب شدند، یکی از اعضای مؤسس حزب کمونیست ایتالیا بود. سیلونه به عنوان نامزد انترناسیونال کمونیستی جوانان به طور مکرر به برلین و مسکو سفر می‌نمود، و گروه‌های کارگران ایتالیایی در اسپانیا، فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ را سازمان‌دهی می‌کرد. در مدت چند سال، هنگامی که فاشیسم حکومت خود را در کشور تثبیت می‌نمود، او یکی از هشت رهبر برجسته حزب کمونیست ایتالیا بود که در تبعید به سر می‌برد، و در سال ۱۹۲۷ به عنوان رهبر شبکه زیرزمینی حزب به ایتالیا بازگشت. زمانی که مسکو سیاست‌های فرقه‌گرایانه در انترناسیونال کمونیستی را در پایان آن دهه تحمیل نمود، خطی که حزب کمونیست ایتالیا را تهدید به انشعاب نمود، و در نهایت سیلونه به خاطر همدردی با اپوزیسیون حزب کمونیست ایتالیا، از حزب اخراج گشت.

سیلونه با کناره کشیدن از فعالیت‌های سیاسی پس از اخراجش، شاهکارهای خود، فونتامارا (۱۹۳۳) و نان و شراب (۱۹۳۶)، دو عدد از بهترین رمان‌های ضد-فاشیستی که تاکنون نوشته شده است را در

سوئیس به رشته تحریر در آورد. مطالعه تحقیقی وی، «مدرسه برای دیکتاتورها» از نظر درخشندگی و دقت خود در کالبدشکافی صعود فاشیسم به قدرت و حکومت موسولینی بی‌نظیر باقی‌مانده است. او در سال ۱۹۴۱ به حزب سوسیالیست در زوریخ پیوست؛ سال بعد توسط پلیس سوئیس توقیف شد. در سال ۱۹۴۴ به رم بازگشت و نقش برجسته‌ای در مخالفت با اتحاد باحزب کمونیست در حزب سوسیالیست بازی نمود. در سال ۱۹۴۷، هنگامی که جنگ سرد توسعه یافت، حزب سوسیالیست را ترک نمود، نقش برجسته‌ای در سیاست ضد کمونیستی زمان خود با همکاری در سمپوزیوم بدنام «خدایی که شکست خورد» (۱۹۵۰) بازی نمود، و مجله تمپو پرنزته را تحت نظارت کنگره برای آزادی فرهنگی، که مدیر بخش ایتالیایی‌اش شد، ایجاد نمود. با وجود آنکه حزب کمونیست ایتالیا از سیلونه به عنوان یک رزمنده جنگ سرد بیزار بود، اما وی خارج از آن به طور گسترده‌ای ستایش می‌گشت. کتاب خروج اضطراری (۱۹۶۵) وی که مجموعه‌ای از مقالات و شواهد او در دوران حزبی‌اش بود به سنگ محکی برای چپ غیرکمونیست بدل گشت. سیلونه با ادامه نویسنده‌گی و تجدیدنظر در رمان‌هایش، خود را به عنوان «یک سوسیالیست بی‌حزب، یک مسیحی بدون کلیسا» معرفی می‌نمود. وی که طی مدت طولانی از چهره‌های اصلی در دورنمای روشنفکری ایتالیا بود، در سال ۱۹۷۸ درگذشت.

در حدود ده سال بعد، طرح یک نمایشگاه از اسناد مربوط به این رمان‌نویس در زادگاهش مطرح شد. درخواست‌ها برای اسناد مربوطه به رم فرستاده شدند. در آنجا یک مقام ارشد با بررسی پرونده مربوط به سیلونه توسط «اُورا» (Ovra)، پلیس سیاسی دوران فاشیسم، به دو نامه دست یافت اما او آن‌ها را از بقیه پرونده که فرستاده شد، حذف می‌کند. مدارکی که مقام مذکور جدا نموده بود نه در اختیار همگان قرار داده شد و نه به جایی که تعلق داشتند، برگردانده شدند. او آن‌ها را حذف نمود. در یکی از نامه‌ها که در اوایل دهه ۱۹۳۰ نوشته شده و به آدرس امیلیا بلونه خواهر گیدو بلونه، ژنرال بازرس امنیت عمومی که متهم به سرکوب و تخریب از درون بود، فرستاده شده بود. در آن نویسنده از یک بحران عمیق اخلاقی و روانی سخن می‌گوید، و برای رهایی از «انواع دروغ، شک و پنهان‌کاری» ندبه می‌کند، و «به ترمیم تمام آسیب‌هایی که من باعث و بانی آن بودم و، به امرزش، به کمک به کارگران، دهقانان (به انانی که من با هر تاری در بدنم متصل هستم) و کشورم» ابراز تمایل می‌نماید. هیچ کلمه‌ای از این سند به دنیای خارج نمی‌رسد. اما آنچه که اتفاق می‌افتد این است که داریو بیوکا مورخ جوانی که بر روی بیوگرافی سیلونه کار می‌کند، به اسنادی دست می‌یابد که نشان می‌دهند سیلونه احتمالاً بین سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ جاسوس پلیس بوده است. بیوکا در سال ۱۹۹۶ در کنفراسی که

در فلورنس برگزار شد برای اولین بار نتیجه خود را به اطلاع عموم رسانید. بلافاصله توفان اتهامات سرازیر گشت و جنجال بزرگی در سطح مطبوعات ملی ایجاد شد. در این برهه، مقام پایین‌تری در آرشیو رم که از نامه ۱۹۳۰ اطلاع داشت اما نه آن را به جای اصلی‌اش بازگردانده بود و نه به بیوکا در مورد وجود چنین نامه‌ای خبر داده بود، تصمیم به انتشار یک کپی از آن در روزنامه «لا ریپوبلیکا» نمود. بدون هیچگونه تعجیبی، از انتشار آن با بهت و حیرت، و بحث خشمگینانه‌تری استقبال شد. (نامه همراه با دیگر اسناد و یک تفسیر، هم‌اکنون در مقاله‌ای به نوشته مائورو کانالی به زبان انگلیسی تحت عنوان «اینیاتسیو سیلونه و پلیس سیاسی فاشیستی، در مجله مطالعات مدرن ایتالیا، شماره ۵ سال ۲۰۰۰ در دسترس قرار دارد.)

از آن زمان به بعد بیوکا همراه با مائورو کانالی، مورخی که بر روی پلیس مخفی فاشیستی کار می‌کند، به تحقیق خود ادامه داده است. میوه این بررسی دقیق و صبورانه از ارشیوها، که در میان خصومت و دشمنی بسیار پیگیری شد، هم‌اکنون [این مقاله در سال ۲۰۰۰ نوشته شده است. م] به شکل یک کتاب مشترک «خبرچین» انتشار یافته است. کتاب متشکل از یک مقدمه، یک مقاله طولانی نوشته کانالی در باره دوره ۱۹۲۳-۱۹۱۹، مقاله دیگری نوشته بیوکا که یک دهه بعد از ۱۹۲۴ را پوشش می‌کند، و ۱۱۷ صفحه از اسناد دست‌نویس و یادداشت‌های توضیحی می‌باشد، این کتاب بدنه بسیار خوبی است و هر گونه شکی را در مورد فعالیت‌های سکوندینو ترانکوویلی در بیست سالگی از بین می‌برد. حقیقت دلسردکننده این است، سیلونه خبرچین پلیس مخفی ایتالیا بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ بود. این افشاگری چنان گیج‌کننده است که هنوز هم عده زیادی در پذیرش آن تردید دارند، اما شواهدی که توسط بیوکا و کانالی، که هیچ وابستگی سیاسی ندارند، ارائه شده‌اند منکوب‌کننده می‌باشند. نامه سرپوش گذاشته شده سال ۱۹۳۰ هر گونه سؤالی در مورد اینکه «سیلوستری»، خبرچین سابقه‌دار پلیس و به طور مشخص گیدوبلونه در رم، در واقع سیلونه بود را از بین می‌برد. تاکنون «سیلوستری» مهمترین جاسوسی در درون جنبش کمونیستی بوده که برای رژیم فاشیستی کار کرده است. او همچنین بیش از هر جاسوس دیگری اطلاع‌رسانی نموده است. مجموعه‌ای از نشانه‌های کوچکتر-دست‌خط، سبک، موضوعات، جزئیات متعدد مربوط به زندگی-هویت وی را تأیید می‌کنند. تغییر مکان‌های پیچیده سیلونه در دهه بیست در «سیلوستری» بازتاب می‌یابد: وقتی که سیلونه در برلین است، «سیلوستری» از برلین می‌نویسد؛ وقتی سیلونه در پاریس است، «سیلوستری» از پاریس می‌نویسد. گزارش‌ها پس از آنکه سیلونه در سال ۱۹۳۱ از حزب کمونیست اخراج شد (و زندگی فعال سیاسی را ترک گفت)، دچار خشکسالی می‌شوند. یک سندپلیس مربوط به سال ۱۹۲۸ که

نقش کلیدی در متقاعد نمودن بسیاری از شکاکان قبلی گناه سیلونه بازی نمود، سیلونه را به عنوان جاسوسی که به سود خود موسولینی بود، شناسایی می‌کند. دیگر [اسناد] نشان می‌دهند که سیلونه در یک سری از موارد از بازداشت محافظت می‌شد و یا پلیس فاشیستی با وی رفتاری خاص می‌نمود. بسیاری از اطلاعاتی که توسط «سیلوستری» ارائه می‌گشت فقط می‌توانست از سوی عده بسیار کمی از رهبران کمونیست آمده باشد. در اغلب موارد نام خود سیلونه از لیست‌های ارائه شده حذف شده بود، و در یک مورد، عکسی از رهبران حزب کمونیست ایتالیا که توسط خود «سیلوستری» تکثیر و عکس همه به جز سیلونه در یک قاب قرار داشت، به ماموران مختلف فاشیستی توزیع شده بود (عکس، همراه با دیگر اسناد تهیه شده توسط «سیلوستری»، در کتاب خبرچین چاپ شده است).

محتوای اطلاعاتی که سیلونه در طی یک دهه به پلیس دولتی و (بعد از ۱۹۲۲) به کسانی که تحت رژیم موسولینی خدمت می‌کردند، چه بود؟ بخش زیادی از آن، درست مانند تمام گزارش‌های مخبران پلیس، اطلاعات عمومی است، و در این مورد در رابطه با بحث‌های سیاسی درونی حزب کمونیست ایتالیا و جنبش سوسیالیستی و روابط با اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. اما بخش زیاد دیگری خبرچینی در مورد افراد است. «سیلوستری» عکس‌های مبارزین را تهیه می‌کند؛ او زمان جابجایی فعالین مخفی در طول مرز و نام‌های جعلی‌اشان را فاش می‌سازد؛ او آدرس‌ها را تهیه و چاپخانه‌های مخفی را شناسایی می‌کند؛ او کروکی می‌کشد؛ او افراد را توصیف می‌کند. چنین اطلاعاتی به سرکوبی سریع و دستگیری منتج می‌شد. در سال ۱۹۲۳ «سیلوستری» به پلیس گفت: «عصر روز گذشته مائورو ایتالیا را از طریق سویس ترک نمود. او پاسپورتی تحت نام یک کمونیست ناپلی، ورجیلی که او عکس خود را با آن عوض کرده است، دارد.» تقریباً در همان لحظه مقامات قادر شدند پیام زیر را به هر افسر ارشدی در ایتالیا مخابره کنند: «عضو حزب کمونیست مورد اشاره از طریق سویس با پاسپورتی تحت نام ویرجیلی یا ورجیلی (از ناپل) که او عکسش را با وی عوض نموده، به ایتالیا باز خواهد گشت. در صورتی که پاسپورت تغییر کرده است، شخص مورد نظر را بازجویی و بازداشت نمائید.» بیوکا و کانالی نمونه‌های متعدد دیگری را در «خبرچین» ذکر می‌کنند، و اسناد دیگری مطمئناً از ارشیوها بیرون خواهد آمد. شواهد دیگر نشان می‌دهند که ظاهراً «سیلوستری» از رفقای همکاری که در حزب کمونیست فعالیت می‌کردند آگاه بوده و به آن‌ها در صورت امکان کشف‌شدنشان اختار می‌داده است. نتیجه‌گیری غیرقابل اجتناب است: سیلونه تقریباً بدون شک در شناسایی و فرسایش شبکه‌های کمونیست و ضدفاشیستی در سراسر اروپا در دهه بیست قرن گذشته، دارای ارزش زیادی بوده است.

ستایشگران سیلونه چگونه به این کشفیات واکنش نشان دادند؟ در یورش اول از او دفاع کردند، اسناد موجود در ارشیوها، به عنوان اسناد جعلی که فقط توسط خود مقامات فاشیست به منظور بی اعتبار کردن وی جاسازی شده بودند محکوم گشتند. اما هر چه مدارک بیشتری افشا شدند، ایده اینکه «ورا» (پلیس مخفی فاشیستی) این پرونده ها را با مدارک جعلی پیچیده در دهه سی پر نموده و منتظر کشف آنان توسط نسل های آینده بوده (اول آن ها را پنهان و سپس فاش نمود)، به کنار گذاشته شدند. بسیاری که در ابتدا شک داشتند اکنون قبول کرده اند که «سیلوستری» در واقع سیلونه بود. اما برای دیگران این شوک روانی به قدری بزرگ است که آن ها به راحتی «از باور» به اینکه سیلونه احتمالاً یک جاسوس بوده است، «امتناع می ورزند». ایندرو مونتانی، مفسر برجسته لیبرال، اعلام نمود که حتی اگر سیلونه ظهور کند و توی صورتش به او بگوید که چنین بوده است، آن را باور نخواهد کرد. مورخ سوسیالیست جوزیه تامبورانو، زندگینامه نویس ننی، در تلاشی، آنچه را که کانالی توصیف نموده است را «شکل ضعیفی از کولاژ و تکه چسبانی از اسناد تصادفی که در پرونده سیلونه» از اواسط دهه سی پیدا شده است» حمله می نماید، و تا حدی موفق به جلب دیگران به هدف خود می شود، آخرین آن ها، کسی کمتر از نوربرتو بوبیو نی نیست که نامه ای در لارپوبلیکا در ماه مه ۲۰۰۰ نوشت.

تنها مسأله جدی که توسط طرفداران سیلونه مطرح شده در مورد سرنوشت برادر جوان تر وی، رومولو ترانکویلی می باشد. رومولو تنها کسی از پنج خواهر و برادر سیلونه که از بیماری های کودکی و زلزله جان سالم به در برد، در سال ۱۹۲۸ به اتهام مشارکت در یک بمبگذاری ناشیانه علیه پادشاه در میلان که هجده تماشاگر مرده بر جای گذاشت، توسط پلیس دستگیر شد. سیلونه که خود را وقف برادرش نموده بود، تلاش به پادرمیانی با مقامات فاشیستی به نفع برادرش نمود. نگارشات «رسمی» مختلف سیلونه جلا داده شدند و این امر را تنها دلیل ارتباط وی با «اورا» قلمداد می کنند. از همین رو برونو فالچتو منتخب آثار سیلونه، «اینیاتسیو سیلونه»، را در سال ۱۹۹۸ عرضه کرد. رومانزی ساگی، ۱۹۴۴-۱۹۲۷، نوشت: «ما نمی توانیم امکان اینکه بین ساهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ برای مدتی با میلیو بلونه، رئیس اداره ویژه پلیس سیاسی در وزارت کشور تماس هایی برقرار شده است را رد کنیم. [اما] به نظر می رسد این ارتباطات مربوط به تلاش های کشف همه راه ها، و کوششی در جهت کمک به «رومولوتو» بوده است». نکته تا حدی مبتکرانه تر از همین نوع از استدلالات را می توان در شرح حال سیلونه به قلم اوتورینو گورگو و فرانچسکو د کور در سال ۱۹۹۸ یافت: «ما جراجویی یک مرد ازاد»؛ کتاب تقریباً سه صفحه از پانصد صفحه خود را به اتهامات علیه سیلونه اختصاص می دهد، و عنوان می کند که او طرحی «با هدف آزادی رومولو یا در نهایت بهبود شرایط وحشتناک وی در زندان داشته و می خواست «اورا»

را متقاعد نماید که وی خبرچین آن‌ها بوده است». این تلاش نامیدانه برای دوباره‌نویسی فعالیت‌های سیلونه همچون یک بازی سه‌گانه قهرمانانه اصلاً منطقی نیست. چرا که نه فقط شواهد بسیار برای اینکه «سیلوستری» بسیار قبل از سال ۱۹۲۸ با بلونه در ارتباط بود وجود دارند، بلکه درست مسأله رومولو منجر به آن گشت که «اورا» سیلونه را به عنوان خبرچین خود موسولینی شناسایی کند. بیوکا و کانالی کل سؤال را کاملاً برعکس می‌کنند. آنچه که آن‌ها نشان می‌دهند این است که ممکن است تراژدی برادر جوان‌ترش بود که در نهایت سیلونه را وادار به قطع ارتباطش با بلونه نمود. رومولو توسط فاشیست‌ها شکنجه شد، از اتهامات بر علیه پادشاه میرا گشت، اما به عنوان کمونیست به دوازده سال زندان محکوم گشت. او در سال ۱۹۳۲ در زندان در اثر ذات‌الریه درگذشت. «بحران روانی و اخلاقی» سیلونه می‌تواند ریشه در اینجا داشته باشد.

با این حال مصیبت برادرش، مشکل نقش سیلونه در حزب کمونیست ایتالیا در بعد از سال ۱۹۲۹ را بی‌جواب می‌گذارد. فعالیت‌های او در دوره سوم همیشه مبهم به نظر رسیده است. او ظاهراً نه از آن کمونیست‌هایی حمایت می‌کرد که در مقابل دکترین شوروی، که سوسیال‌دمکرات‌ها بهتر از «سوسیال فاشیست‌ها» نیستند مقاومت می‌کردند، و نه از رهبران حزب کمونیست که خط استالین را اجرا نمودند. بعد از یک دوره طولانی از این «بازی دوگانه»، سیلونه در سال ۱۹۳۱ از حزب اخراج شد. در پرتو این افشاگری‌ها، ما باید نقش او را چگونه درک کنیم؟ آیا او قصد تحریک برای اخراج خود را داشت تا بتواند از «دروغ، شک و پنهان‌کاری» که در نامه خود به بلونه از آن یاد می‌کند، بگریزد؟ یا اینکه عمداً می‌خواست اختلاف درونی حزب را برای آسیب آن طولانی نماید؟ ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم؛ شاید او هر دو را همزمان انجام می‌داد. آنچه روشن است اینکه «سیلوستری» در سال ۱۹۳۰ گزارش دادن به رم را متوقف نمود. سال بعد هنگامی که سیلونه از حزب اخراج شد، او خود را کاملاً از سیاست کنار کشاند و در زوریخ توسط کارل یونگ مورد روانکاوی قرار گرفت. «مخالفت» ظاهراً عجیب و غریب و انفرادی وی به او اجازه داد تا در آن واحد، هم از چنگال حزب کمونیست ایتالیا و هم «اورا» بگریزد.

هنوز چیزهای زیادی در زندگی این دوره سیلونه برای کشف کردن وجود دارد. اما به خاطر وزن شواهد آشکار، در حال حاضر مدافعان شهرت وی بعد از تلاش‌های تردیدآمیز برای جلوگیری از انتشار «خبرچین»، هم‌اکنون تقریباً در موضع ضعف قرار دارند. زندگی نامه کامل سیلونه توسط بیوکا در آینده تصویر کامل‌تری را ارائه خواهد داد. در همین حال، معمایی حل نشده باقی می‌ماند، و آن مسأله انگیزه است. چه چیزی در پشت یک دهه خیانت سیلونه قرار داشت؟ ما با عطف به ماسبق می‌توانیم

نشانه‌های داستان آشفتگی درونی وی را که مربوط به زندگی دیگرش بود را بخوانیم. اعترافات یک مبارز جوان که با یک پلیس دوستی می‌کرد و در فصل بیست و پنجم کتاب نان و شراب به یک خبرچین بدل گشت، می‌تواند تاملی بر «استخدام» خودش باشد. موضوعات «روباه» (۱۹۳۴)، که در ایتالیا در سال ۱۹۵۸ منتشر شد، و نمایشنامه «و او خود را پنهان می‌سازد» (۱۹۴۴)، در مورد جاسوسی و خیانت می‌باشند. میمو فرانزینی از یک کار منتشر نشده (در آرشیو سیلونه نگهداری می‌شود) به نام «پرونده» یاد می‌کند که در آن یک وزیر کشور ضد فاشیست زندگی خود را از طریق پرونده‌های پلیس دوران فاشیسم بازخوانی می‌کند، تو گویی سیلونه می‌دانست که روزی وی برملا خواهد شد. «در تفکر تنهایی من، که به من لحظه‌ای آرامش نمی‌بخشد»، جاسوس «نان و شراب» اعتراف می‌کند،

من از ترس مجازات به ترس از عدم مجازات گذر کردم. خیال خطاهایی که من کردم پی در پی به مغزم خطور می‌کردند، فقط به خاطر خطر مستمر افشا شدن، ترس مرا برداشته بود. از این رو شگفت‌زده شدم که شاید با روش بهتری بتوان به دوستان خود با چنان اطمینانی خیانت نمود که هیچ‌گاه افشا نشوی، این امر آن را قابل تحمل‌تر می‌سازد... شاید تکنیک بتواند تمایز بین خوب و بد را از طریق حذف خطر تنبیه از بین ببرد؟ این خیال مرا می‌ترساند.

همان‌طور که ادریانو سُفری در ۱۵ آوریل سال ۲۰۰۰ در لاپوبلیکا نوشت: «اگر یکی همه آثار سیلونه را بازخوانی نماید، فکر خواهد کرد: چگونه ما توانستیم این را در گذشته نبینیم؟» بیوکا و کانالی نیز ما را دعوت به دقت در درون داستان سیلونه برای باز کردن گره اسرارش می‌نمایند. بیوکا می‌گوید، درواقع در ابتدا این مطالعه دقیق «نان و شراب» بود که او را مظنون به حقیقت نمود. مطمئناً، خواندن اشاری مانند «فونتامارا» هرگز شبیه قبل نخواهد بود.

اما سرنخ‌های ادبی، هر چه قدر هم وسوسه‌کننده باشند، فقط می‌توانند ما را تا اینجا برسانند. شواهد تاریخی در مورد انگیزه سیلونه برای آنکه به مامور پلیس مخفی بدل گردد، هنوز هم برای هر پاسخ قانع‌کننده‌ای بسیار ناچیز هستند. او هنگامی که کار خود را به عنوان خبرچین آغاز نمود بسیار جوان بود و فقط نوزده سال داشت. وی از دوران کودکی از نظر روانی بسیار شکننده بود؛ شاید او برای کمک به خانواده خود در ابرزو به پول نیاز داشت. مسلماً او برای خیانت بیش از یک دهه خود پول دریافت کرده است، به نظر می‌رسد که حتی در مواردی او برای قطعات زیادتری از نقره چانه‌زنی کرده است. او خبرچینی در مورد جنبش سوسیالیستی را قبل از به قدرت رسیدن موسولینی آغاز نمود

و بعدتر، گزارش‌های وی به پلیس سیاسی که تقریباً همه افرادش قبل و بعد از مارش رم یکی بودند، تعهد ایدئولوژیک ناچیزی نسبت به فاشیسم را نشان می‌دهد. هیچ نشانه روشنی وجود ندارد که او به خاطر زرق و برق قدرت رژیم در دهه بیست و سوسه گشت. او خصومت شدیدی نسبت به رهبری حزب کمونیست ایتالیا از سال ۱۹۳۰ نشان می‌دهد، و مطمئناً بعد از سال ۱۹۴۵ ضدکمونیست تندی بود، از این رو ممکن است که رانش وی از همان آغاز، تنفر از چپ انقلابی بوده است (در سال ۱۹۱۹ حزب سوسیالیست ایتالیا یک حزب شورشی بود). اما این امر نیاز به برخی از تحولات چشمگیر نوجوانی دارد، که ما هنوز چیزی از آن نمی‌دانیم.

آنچه روشن است اینکه مرکز معما در رابطه وی با بلونه قرار دارد. چه پیوندی بین «سیلوستری» و ناظر وی، مخاطب «نجیی» که او در سال ۱۹۳۰ با وی چنان با احترام صحبت می‌کند، وجود داشت؟ بلونه برای ملاقات سیلونه به خارج سفر کرد، او را در سال ۱۹۲۴ هنگامی که مردد بود متقاعد به ادامه خبرچینی نمود، و در سال ۱۹۳۰ سعی کرد او را از انصراف برحذر دارد. در اسناد هیچ اشاره‌ای به باج‌خواهی وجود ندارد، و قابل توجه اینکه رژیم در دهه سی وقتی که داستان‌های وی به سلاح‌های موثری بر علیه‌اش بدل گشت، سیلونه را افشا نمود. بلونه خود در سال ۱۹۳۶ بازنشسته شد و در نهایت در سال ۱۹۴۸ در یک تیمارستان درگذشت. اسناد نشان می‌دهند که مقامات فاشیست نسبت به شهرت سیلونه بی‌تفاوت نبودند، اما آن‌ها به هیچ اقدامی علیه وی دست نزدند. آیا بلونه توانست در ابتدا او را محافظت کند؟ این‌ها بهترین گمانه‌زنی‌ها هستند. آنچه روشن است اینکه وقتی سیلونه خبرچینی را آغاز نمود، توقف آن بسیار سخت (و خطرناک) بود، و هزینه‌ای که او برای دورویی خود پرداخت، بسیار سنگین بود، جدایی کامل از فعالیت سیاسی. برای کسی که در تمام دوران بلوغ خود در جنبش کارگری زندگی کرده بود، این یک تصمیم تکان‌دهنده بود که به درهم‌شکستگی روانی منجر گشت. بواسطه آن یک نویسنده برجسته و رکنی ضدفاشیسم بوجود آمد که جهان می‌پنداشته تاکنون به خود دیده است. در ورای معمای واقعی دلایل سیلونه برای خدمت به رژیم به عنوان یک جاسوس، معمای روانی ظهور وی به عنوان یک ققنوس اخلاقی ادبی مهمتر است.

برگرفته از نیولفت ریویو، شماره سه سال ۲۰۰۰

John Foot, The secret life of Ignazio Silone, New left review no 3, May Jun 2000

- نشریات چپ اینترنتی ایرانی به کجا می‌روند؟

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۹۰۳۵

مقدمه

هدف این نوشته بررسی اجمالی برخی از سایت‌های اینترنتی ایرانیان خارج از کشور، که من آن‌ها را در چارچوب گسترده چپ قرار می‌دهم، با کمک چند ابزار تحلیلی وبسایت‌ها می‌باشد. همچنین مقاله حاضر در پی طرح این سؤالات کلیدی است: این نشریات تا چه حد در گسترش ایده‌های دموکراتیک و رادیکال خود موفق بوده‌اند، و دیگر اینکه آینده این نشریات چیست. اما قبل از هر چیز ذکر چند نکته لازم است.

انتخاب این سایت‌ها فقط محدود به سایت‌هایی شده است که من با آنها کمی آشنایی دارم. از این رو سایت‌های بسیار دیگری نیز وجود دارند که آن‌ها را به علت محدودیت و هدف این نوشته بررسی نکرده‌ام. از سوی دیگر سایت‌های رسمی که کمک‌های دولتی دریافت می‌کنند و یا توسط نشریات بین‌المللی حمایت می‌شوند در اینجا مورد توجه قرار نیستند. از آنجا که هدف این نوشته بررسی میزان تأثیر سایت‌های اینترنتی است که فقط با کوشش و کار شبانه‌روزی و بدون چشمداشت تنی از علاقه‌مندان و اندیشوران ایرانی می‌چرخند، سایت‌های یاد شده دولتی و یا وابسته به نشریات دیگر از حیطه این بررسی حذف شده‌اند.

نکته دیگر اینکه نویسنده تحلیلگر آمار نیست بلکه به خاطر یک اتفاق ساده و از روی کنجکاوی، با گذاشتن مدت محدود چند روزه به نتایجی رسید که هیچکدام از آن‌ها به خودی خود عجیب و غریب و دور از انتظار، حداقل برای نویسنده و بسیاری دیگر، نبودند. در نتیجه این بررسی را بایستی فقط کوششی برای طرح چند سؤال در مورد میزان تأثیر و آینده این سایت‌ها در نظر گرفت. هدف در اینجا

تلاش برای پاسخ به سؤالات مذکور از زاویه داده‌های آماری است. من در آخر چند نتیجه‌گیری از مجموعه این تحلیل‌ها می‌گیرم، اما همانطور که گفته شد، بسیاری از این تحلیل‌ها را شاید از طرق دیگر و بدون تکیه بر داده‌های آماری نیز بتوان انجام داد. بایستی به این امر نیز توجه نمود که تحلیل آماری کار ساده‌ای نیست و، می‌توان استنتاجات مختلفی از داده‌ها گرفت. با علم به همه اینها، من در آخر این نوشته نتایجی که از این منابع آماری می‌توانم اخذ کنم را آورده‌ام.

نکته آخر اینکه من در طی این مقاله برخی از سایت‌های اینترنتی را در گروه چپ قرار داده‌ام. این گروه بسیار متنوع است و از چپ لیبرال تا چپ چپ را در بر می‌گیرد. بعضی از سایت‌های یاد شده خود را چپ نمی‌نامند، در این موارد، این فقط برداشت من از محتوای این سایت‌ها می‌باشد. سایت گویا و زیرمجموعه‌های آن نیز به عنوان یک سایت مرجع و به دلایل ویژه‌ای در این بررسی گنجانده شده است. به عبارت دیگر من این سایت و زیر مجموعه‌های آن را جزء چپ قرار نمی‌دهم.

ممکن است برخی از سایت‌هایی که در اینجا بررسی شده‌اند از اینکه چپ خوانده شده و در کنار دیگری که در انتها علیه چپ خود قرار داده شده‌اند، بشدت ناراضی گردند. به صورت مشابه، ممکن است سایت‌هایی خود را در کنار دیگری ببانند که در انتها علیه راستشان قرار دارند، و از این موضوع دل‌چرکین شوند. احتمالاً گروه سومی نیز وجود دارد که از اینکه در میان چپ جای نگرفته دلخور است. من به دیده احترام به همه این نظرات و اعتراضات احتمالی می‌نگرم و فقط می‌توانم تأکید کنم که تعریفی که من از چپ دارم کمی گسترده است و شامل همه کسانی می‌شود که به آزادی، برابری اجتماعی، جدایی دین از سیاست باور داشته و تأکید بر قوانین دولتی و بین‌المللی برای کنترل بازار، پایداری محیط زیست، و به منظور ایجاد شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی برابر برای همه انسان‌ها به دور از جنسیت، نژاد، تمایلات جنسی، مذهب، قومیت،... و حمایت از پایین‌دستان دارند. یکی از پایه‌های اساسی این چپ همبستگی و اعتقاد به حقوق بشر در معنای بسیار گسترده آن می‌باشد. از نظر من چپ به پروژه تعمیق دموکراسی و گسترش آزادی‌های فردی و اجتماعی عمیقاً باور دارد. از آنجا که خود اعتقاد به سوسیالیسم دمکراتیک دارم، طبعاً در اینجا تأکیدم را بر موضوعاتی قرار داده‌ام که در این چارچوب فکری می‌گنجد. در هر حال از نظر من، حذف یک یا دو نشریه اینترنتی از این بررسی و یا اضافه کردن همین تعداد به آن، قطعاً بعضی از اعداد محاسبه شده در زیر را عوض می‌کند، اما تغییر اساسی در نتایج کلی این بررسی نمی‌دهد.

جستجوگر گوگل

سال‌ها پیش در سال ۲۰۰۸ نیکلاس کار مقاله‌ای در «اتلانتیک» با عنوان «آیا گوگل ما را احمق می‌سازد؟» نوشت که منجر به بحث‌های زیادی در رابطه با نقش گوگل در رفتارهای اجتماعی ما گشت. پس از آن مقالات و کتاب‌های زیادی در این رابطه نوشته شده‌اند. چندی قبل نیز در سایت دریچه‌ها در رابطه با کتاب «پلت‌فرم مردم» اثر استر تیلور نقدی به نام «فرهنگ پس از گوگل» از امیلی بیکرتون منتشر شد. خانم تیلور در کتاب خود ضمن تأکید بر نکات مثبت و مهم تکنولوژی جدید، و اعتقاد و خوش‌بینی وی به آینده، از جنبه‌های متفاوتی به نقش منفی گوگل پرداخته و کلاً خوش‌بینی بیش از حد ما نسبت به پیشرفت‌های علمی را مورد سؤال قرار می‌دهد. از جمله این موارد می‌توان مثلاً از این استنباط غلط که تقریباً در میان اکثریت قریب به اتفاق ما در باره تنوع فراوان وجود دارد، نام برد. در زمانی که هر روز نشریات، مجلات، انتشاراتی‌ها، و کتابفروشی‌های بسیاری تعطیل می‌شوند، و به عبارتی از میزان تنوع کاسته می‌شود، درست در چنین اوضاعی استنباط عمومی بر این است که بر میزان تنوع افزوده شده است. در این مورد مشخص، علت این پارادوکس را می‌توان اینگونه توضیح داد که اگر چه در شهر و کاشانه هر کدام از ما تعداد زیادی از نشریات محلی یا کتابفروشی‌ها بسته شده‌اند، اما به طور همزمان به خاطر امکانات تکنیکی جدید به راحتی امکان دسترسی به دیگر نشریات و کتابفروشی‌ها در سطح ملی و بین‌المللی برای ما فراهم گشته است، چیزی که قبلاً امکان‌ناپذیر و یا به سختی ممکن بود. همین امر باعث می‌شود احساس نماییم که در کل بر میزان انتخاب ما افزوده شده است، امری که می‌تواند در این یا آن مورد درست باشد، اما اگر کل کشور و یا جهان را در نظر بگیریم، درواقع به خاطر از بین رفتن خیل بیشمار از نشریات، انتشاراتی‌ها و کتابفروشی‌های مستقل از میزان تنوع کاسته شده است.

در اینجا ممکن عده‌ای ادعا کنند که این روند جدیدی نیست، بلکه پیش از پیدایش اینترنت، گوگل و رسانه‌های اجتماعی هم ما شاهد چنین روندی بوده‌ایم. مثلاً مدتی پس از جنگ دوم جهانی، کتابفروشی‌ها و انتشاراتی‌های بزرگ کم‌کم شرکت‌های مستقل کوچکتر را یا خریدند و یا به ورشکستگی کشاندند. بنابراین تأکید بیش از حد بر نقش گوگل و فیسبوک شاید از روی ناآگاهی نسبت به سیر حوادث در گذشته باشد. دیگر اینکه همیشه شرکت‌هایی که قدرت رقابت ندارند و محصولات و خدماتی که از کیفیت مناسبی برخوردار نیستند از بین می‌روند. بنابراین نباید به خاطر آن عزا گرفت بلکه این امر جزئی از روند طبیعی می‌باشد. واقعیت این است که سرعت پیشروی شرکت‌های بزرگی چون گوگل

و نیز میزان نابودی رقبای کوچک قابل مقایسه با گذشته نیست. از سوی دیگر در این میان، این فقط محصولات نامرغوب و شرکت‌های کوچکی که به خوبی عمل نمی‌کنند، نیستند که نابود نمی‌شوند بلکه بسیاری از نشریات و انتشاراتی‌هایی با وجود عمل کرد خوب، یارای مقاومت در مقابل غول‌های اقتصادی جهان معاصر را ندارند. به علاوه می‌توان به این تفاوت مهم نیز اشاره کرد که همه این ورشکستگی‌ها در هنگامی صورت می‌گیرند که ما تصویر دیگری از واقعیت داریم. در گذشته ما به خوبی ورشکسته شدن شرکت‌های کوچک را با چشم خود مشاهده می‌کردیم و آن را کتمان نمی‌کردیم. امروز ما با وجود کم شدن نشریات، فکر می‌کنیم روز به روز بر میزان تنوع افزوده می‌شود.

هر روز فیلم‌های زیادی در یوتیوب به اشتراک گذاشته می‌شوند. بنا بر برخی امار، در حدود ۸۰ درصد از مردمی که به سایت یوتیوب سر می‌زنند، فقط به تماشای ده کلیپ برتر رضایت می‌دهند. آیا این بدان معنی است که بقیه هزاران هزار کلیپ دیگر بی کیفیت هستند؟ آیا ده‌ها ویا شاید صدها کلیپ «بهتر» از ده کلیپ برتر، که تحت شرایط خاصی این عنوان را اخذ نموده‌اند، وجود ندارند؟

یکی دیگر از واقعیاتی که برخی از متخصصین امور روانشناسی بدان اشاره می‌کنند این است که ما انسان‌ها از تنوع زیاد دچار استرس می‌شویم. برخی با توجه به تنوع فراوان امروزی، از اینکه خود تصمیم بگیرند که به کدام کلیپ نگاه کنند، کدام متن را بخوانند، کدام فیلم را ببینند، یا کدام موزیک را گوش کنند، دچار استرس می‌گردند. از این رو، به دلایل عملی مختلف و یا حتی رهایی از استرس انتخاب در بین صدها نوع محصول متفاوت، انتخاب خود را محدود به انتخاب دیگران می‌کنند.

اما مشکل گوگل و شرکت‌های مشابه این است که همه چیز را به شکلی به ما تحویل می‌دهند، که ما متوجه عدم آزادی خود نمی‌شویم و یا وسعت آن را درک نمی‌کنیم. اگر ما اجرای افشاگری‌های اسنودن را در نظر بگیریم، تا قبل از آن همه کم و بیش از وجود نوعی کنترل اینترنت و مکالمات تلفنی خبر داشتند، اما میزان وسعت چنین کنترلی همه را غافلگیر کرد و ما را دچار نگرانی نمود. اما متأسفانه امروز آن نگرانی هم شامل مرور زمان گشته و به فراموشی سپرده شده است.

یکی از نکات دیگر در همین رابطه نیز نحوه عمل کرد جستجوگرهای بزرگی چون گوگل است. عده‌ای از نحوه ارائه نتیجه واژه‌هایی که ما در گوگل جستجو می‌کنیم اطلاع نداشته و بنا بر این از وسعت تصویر نادرستی که الگوریتم‌های گوگل می‌توانند برای ما ترسیم نمایند، خبر نداریم. بسیاری از ما این را پذیرفته‌ایم که گوگل نتایج واژه‌های مورد جستجو را نه بر اساس اهمیت آن‌ها، بلکه بر اساس فروش تبلیغات خود مرتب و طبقه‌بندی می‌کند. اما آنچه که ما عموماً نادیده می‌گیریم جنبه دیگری از قضیه است. اگر من و فرد دیگری که دارای علایق کاملاً متفاوتی هستیم، در جستجوگر گوگل یک واژه

یکسان را جستجو نمائیم، به خاطر جستجوهای پیشتر خود به نتایج متفاوتی می‌رسیم. به عبارت دیگر گوگل کم‌کم یاد می‌گیرد نتایجی را به من نشان دهد که فکر می‌کند من بیشتر از آن‌ها خوشم می‌آید. اگر ما انسان‌ها دارای این گرایش هستیم که با هم‌اندیشان خود نشست و برخاست کنیم، یا متن‌هایی را بخوانیم که نظرات ما را تأیید می‌کنند، یا به عبارت دیگر در حباب خود زندگی کنیم، گوگل این ویژگی را تشدید می‌کند و حتی زمانی که ما در جستجوی نظری متفاوت از نظر خود هستیم، تلاش می‌کند که نتیجه جستجوهای خود را به قد و قواره قبلی ما، البته تا جای ممکن، در آورد.

نشریات اینترنتی ایرانی

در اینجا قصد من فقط اشاره به نتایج منفی دستاوردهای فنی نیست. یکی از دستاوردهای بزرگ اینترنت امکانات فراوانی است که در اختیار ما انسان‌های کوچک قرار می‌دهد. آزادی و سهولت ارتباط با افراد دیگر و ترویج و مبادله افکار یکی از دستاوردهای بزرگ عصر اینترنت می‌باشد. این موضوع خصوصاً در رابطه با کشور استبدادی چون ایران دارای اهمیت بسیار زیادتری است.

اگر بخواهیم نگاهی به وضعیت نشریات اینترنتی رادیکال و چپ‌گرای ایرانی داشته باشیم، نمی‌توانیم نقش پرتال گویا را نادیده بگیریم. این پرتال بسیار قدیمی به خاطر جمع کردن بسیاری از لینک‌های پرتلفردار سایت‌های ایرانی در دورانی که چنین امکانی در خارج از کشور تقریباً وجود نداشت، سادگی طراحی آن و نیز نام کوتاه، گویا، و بیاد ماندنی آن سرعت جای خود در میان ایرانیان، خصوصاً ایرانیان خارج از کشور باز نمود. اگر چه این پرتال به مرور رقابتی زیادی پیدا نمود اما تا به امروز توانسته است موقعیت خود را در میان ایرانیان خارج از کشور و حتی شاید ایرانیان داخل کشور که به مسائل سیاسی علاقه دارند حفظ کند.

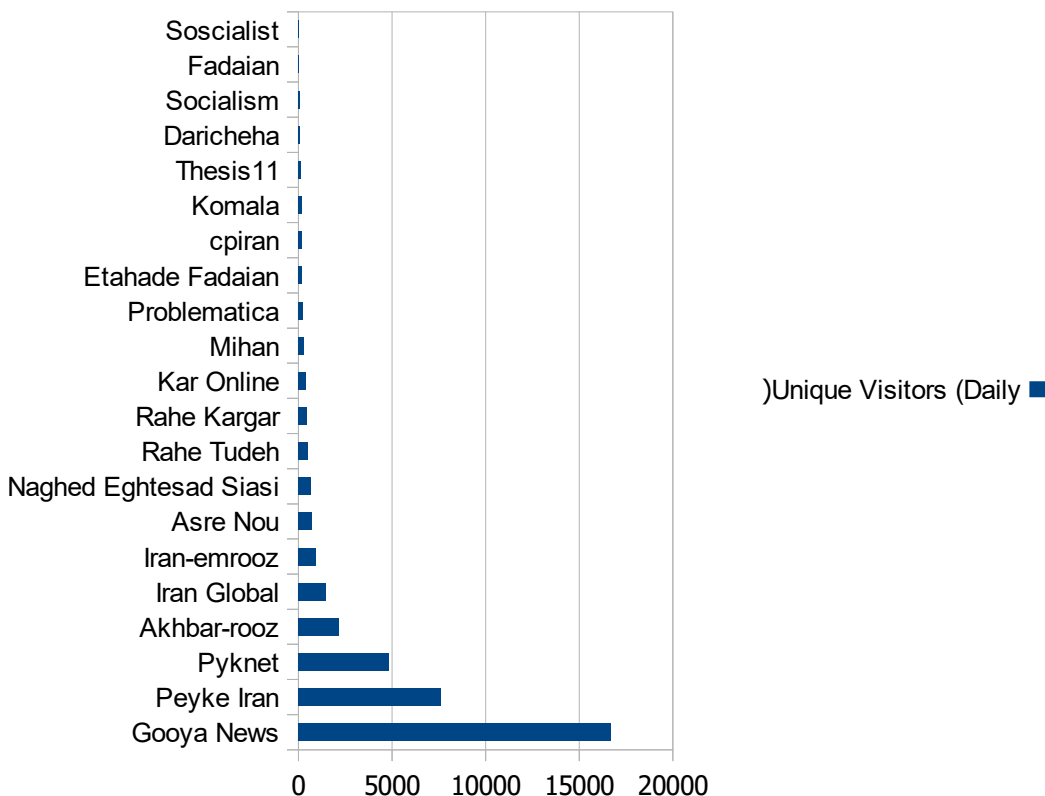
اگر بخواهیم به رتبه‌بندی الکسا (Alexa) نگاه کنیم، سایت گویا اساساً در ایران قابل مقایسه با سایت محبوب ورزشی ایرانیان، ورزش ۳ (varzesh3.com)، یا سایت وبلاگ فارسی (blogfa.com)، سایت رقیب یوتیوب یعنی اپارات (aparat.com) و یا ویکیپدیا نیست. در ایران هم طبق معمول کشورهای دیگر، موتورهای جستجوگری چون گوگل مقام اول را در رتبه‌بندی الکسا دارد. در کمال تعجب، ورزش ۳ گوی سبقت را از سایت‌هایی چون یوتیوب و یا فیسبوک ربوده است. یوتیوب که در دنیا مقام دوم را دارد به خاطر مشکلاتش در ایران و رقابت اپارات با آن، باید به مقام ۶۲ در ایران رضایت دهد. رقم مشابه برای فیسبوک در جهان ۳ و در ایران ۱۳۱ است. در کشوری مانند چین،

جستجوگر گوگل مقام پانزدهم را در رده‌بندی الکسا (در لحظه نوشتن این سطور) دارد و سایت جستجوگر چینی بایدو مقام اول را داراست.

در ایران سایت رقیب گویا یعنی پیوندها (payvandha.ir) مقام پانزدهم، در حالی که گویا مقام ۴۳۸۲ را دارد. جالب آنکه همین سایت در کشوری مثل آلمان دارای رتبه بهتر یعنی ۴۱۶۶ است. بالاترین میزان استفاده از سایت گویا نیز در کشور آلمان، با نرخ ۱۷/۵ درصد می‌باشد. همین رقم در مورد ایران تقریباً نیمی از آن میزان یعنی ۸/۸ درصد است. با توجه به میزان کم مهاجرین ایرانی در آلمان، به خوبی می‌توان درک نمود که چقدر این سایت در میان مهاجرین ایرانی در خارج از کشور طرفدار دارد (سایت گویا پس از آلمان بیشترین طرفداران خود را به ترتیب در ایالات متحده، کانادا، ایران و نروژ دارد). البته باید توجه داشت که فیلترینگ سایت‌ها احتمالاً بر ارقام مورد نظر تأثیر دارد. اما از آنجا که نمی‌توان میزان این تأثیر را حدس زد، اساساً در اینجا این عامل در نظر گرفته نمی‌شود.

اگر سایت‌های سیاسی رادیکال و چپ ایرانی خارج از کشور را بخواهیم با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توانیم به طور خیلی کلی آن‌ها را در دو دسته تحلیلی-خبری و تحقیقی-ترویجی تقسیم کنیم. در اینجا لازم است تصریح شود که تمام آمار ذیل بر اساس آمار رایگان سایت‌هایی چون گوگل، امازون، سیمیلروب، سایت‌ورث‌ترافیک و امثالهم تهیه شده‌اند. در مورد دقت و عدم دقت آمار این سایت‌ها، تفسیر آنان، تنظیمات نادرست سایت‌ها که می‌تواند به نتایج غلطی ختم شود، مقالات فراوانی نوشته شده‌اند که علاقمندان می‌توانند برای درک محدودیت این آمار جمع‌آوری شده توسط گوگل و ابزارهای مورد استفاده در اینجا به آن‌ها مراجعه کنند. با توجه به اینکه من آمار دقیق‌تری از سایت دریچه‌ها دارم، می‌توانم بگویم که این آمار در برخی از موارد از دقت کافی برخوردار نیستند، اما از آنجا که همه آن‌ها در یک زمان معین گرفته شده و هدف مقایسه این سایت‌ها با یکدیگر است، به جز در موارد معین سایت‌های کوچکتر که آمار ضروری برای آن‌ها وجود ندارند، برای مقایسه کلی بخوبی قابل استفاده هستند.

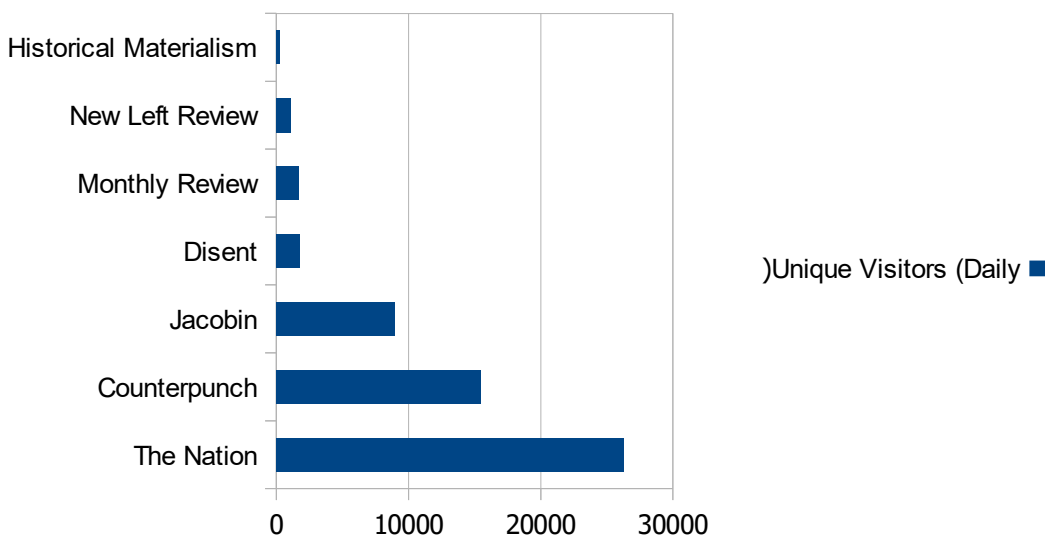
اگر بخواهیم به آمار بازدیدکنندگان یکتا نگاهی بیندازیم آنگاه می‌توان نمودار زیر را در نظر گرفت.



تعداد بازدیدکنندگان یکتا در روز (سایت‌های فارسی زبان)

بازدیدکننده یکتا را می‌توان چنین تعریف نمود: اگر کاربردی در طول روز با استفاده از کامپیوتر یا موبایل خود، از طریق یک مرورگر وب چند بار به یک سایت مراجعه کند، در آمار فقط بازدید بار اول آن فرد به حساب می‌آید. در اینجا فرض بر این است که افراد از یک کامپیوتر و موبایل (و حتی گاهی یک مرورگر) استفاده می‌کنند. تمام سیستم شمارش نیز بر پایه ای پی آدرس و کوکی است که مرورگرها ایجاد می‌کنند و می‌توان آن‌ها را از طرق مختلف دور زد. روبات‌ها چنین شمارشی را دچار نقیصه

می‌کنند، اما شرکت‌هایی که این آمار را جمع می‌کنند سعی به فیلتر کردن ای پی ادرس‌های شناخته شده و مشکوکی که به روبات‌ها منتسب هستند، می‌نمایند. از نمودار بالا به خوبی دیده می‌شود که کاربران خبرنامه گویا که دارای فرماتی متفاوت با بقیه سایت‌های نمودار بالاست، کمی کمتر از مجموع کاربران سایت‌های دیگر مورد مطالعه در اینجا می‌باشد. همین مقایسه (خبری-تحلیلی و پژوهشی) را می‌توانیم در رابطه با سایت‌های مشابه انگلیسی‌زبان نیز داشته باشیم.



تعداد بازدیدکنندگان یکتا در روز (سایت‌های انگلیسی زبان)

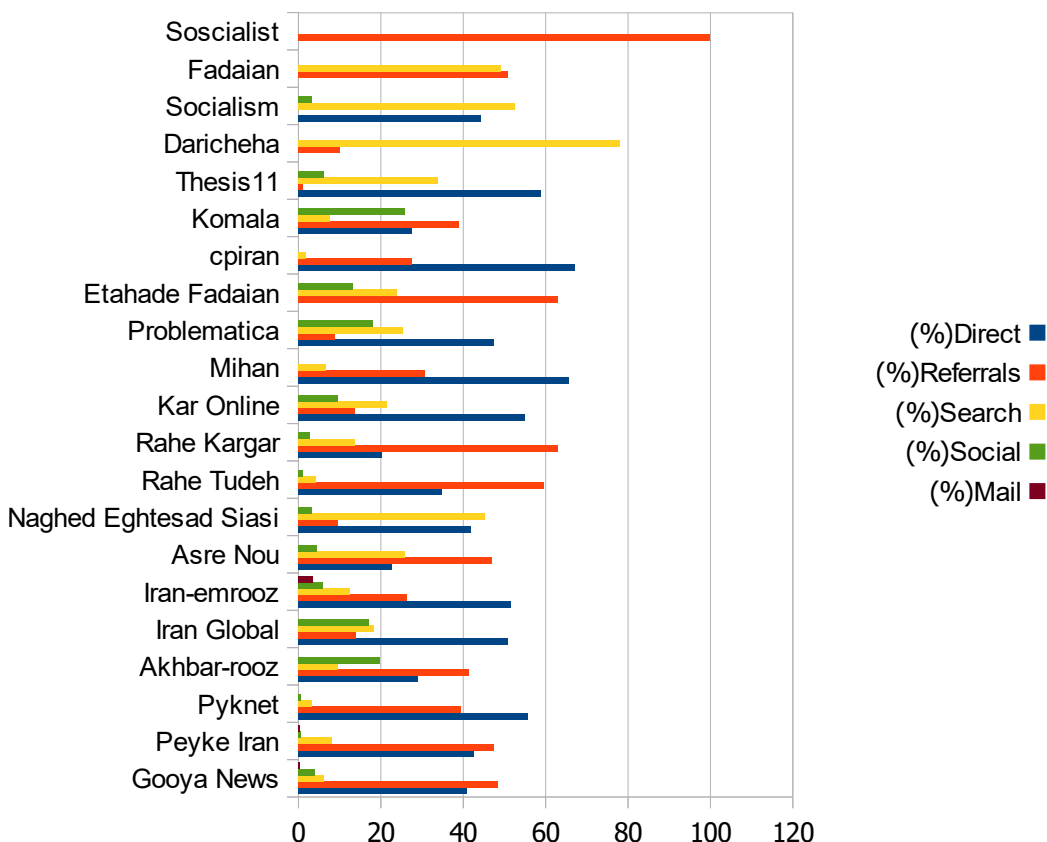
لازم به تذکر است در نمودار بالا از نشان دادن آمار گاردین (و یا نشریات مشابه) به خاطر اختلاف آماری بسیار شدید صرف‌نظر شده و به جای آن امار نشریه آمریکایی چپ لیبرال نایشن افزوده گشته است. نتیجه اول اینکه تفاوت بسیاری بین تعداد کاربران نشریات خبری-تحلیلی و پژوهشی وجود دارد. در مجموع تعداد کاربران نشریات پژوهشی به دلایل مختلفی، از جمله زبان سخت، تنوع کمتر، بلندی نوشته‌ها، و... کمتر می‌باشد. اما حتی در میان نشریات خبری-تحلیلی طبعاً به جز محتوی نشریات،

سادگی متون انتخابی، طراحی سایت و هواداران پابرجا، وسعت و تنوع موضوعات بر تعداد بازدیدکنندگان آن تأثیر فراوانی دارد. صفحات ویژه حوادث، طرح موضوعات جنجالی، اخبار تازه و داغ نیز می‌تواند بر تعداد خوانندگان بیافزاید. اینکه بخش دیدنی‌های خبرنامه گویا طرفداران زیادی دارد، احتیاج زیادی به حدس و گمان ندارد. کافیهست به لیست پر خواننده‌ترین‌های خبرنامه گویا مراجعه نمود تا صحت این حدس تأیید شود.

به طور کلی ورود به یک سایت می‌تواند از طرق زیر صورت گیرد.

1. از طریق مستقیم. در این حالت کاربر از آدرس اینترنتی سایت مورد نظر خود اطلاع دارد و یا آنکه آن را جز پیوندهای محبوبش در مرورگر خود حفظ نموده است
2. از طریق ارجاعی. یعنی کاربر با مراجعه به سایت ثالثی و از طریق پیوندهای موجود در آن سایت به و بسایت مورد نظر رجوع می‌کند.
3. از طریق موتورهای جستجوگر. کاربر با استفاده از واژه‌های مورد نظرش بدون آگاهی قبلی از نام دقیق یک سایت و با استفاده از نتایج واژه جستجو شده وارد سایت می‌شود. اما نتایج جستجو به دو دسته ارگانیک و پولی تقسیم می‌شود. موتور جستجوگری مانند گوگل متناسب با کلمه جستجو شده سایت‌هایی را که برای تبلیغات به گوگل پول می‌پردازند را در صدر نتایج قرار می‌دهد. در مقابل، در پایین جستجوی پولی گوگل نتایج جستجوی ارگانیک را مطابق با واژه کلیدی مورد نظر نشان می‌دهد.
4. از طریق رسانه‌های اجتماعی چون فیسبوک، توییتر، بالاترین و امثال آن.
5. ابونه شدن از طریق ایمیل
6. از طریق تبلیغات که در بحث ما اصلاً اهمیتی ندارد.

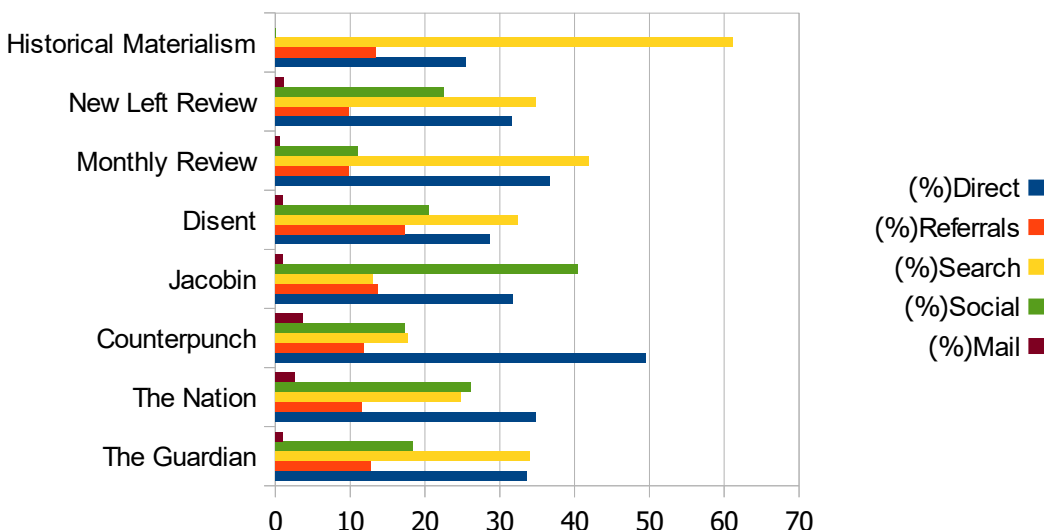
ارجاع‌کنندگان نقش به سزایی در بسیاری از نشریات اینترنتی مورد نظر ما در اینجا بازی می‌کنند. اگر به آمار سایت گویا توجه کنیم بیش از ۷۵ درصد مراجعه‌کنندگان به صورت مستقیم وارد این سایت می‌شوند. فقط ۱۳ درصد از طریق دیگر ارجاع‌کنندگان، ۹ درصد از طریق موتورهای جستجوگر و حدود ۳ درصد نیز از طریق رسانه‌های اجتماعی وارد این سایت می‌شوند. مراجعه‌کنندگان این سایت پس از سیاحت خود و به هنگام خروج به ترتیب به بی‌بی‌سی فارسی، رادیو فردا، دویچه‌وله، بالاترین و ورزش ۳ می‌روند. اما همانطور که گفته شد مراجعه‌کنندگان آن عموماً به طور مستقیم وارد گویا می‌شوند و اکثر آن‌ها پیوند مورد نیاز به سایت‌های مورد علاقه خویش را در آنجا می‌یابند و یا به دلایل مختلف به همان لینک‌های موجود رضایت می‌دهند.



نرخ شیوه‌های ورود به سایت‌های فارسی زبان

۴۹ درصد از مراجعه‌کنندگان سایت «خبرنامه گویا»، زیر مجموعه پرتال گویا، در درجه اول از طریق «بک لینکس» یا لینک‌های ارجاعی -شیوه دوم در لیست بالا- وارد آن می‌شوند. این موضوع در مورد اکثر سایت‌های دیگر مانند اخبار روز، پیکنت، عصر نو ... نیز صدق می‌کند. حتی سایت‌هایی که

ارجاع‌کنندگان پایین‌تری داشته- مانند ایران امروز، بالاترین و ..- و در لیست پیوندهای پرتال گویا قرار دارند، گویا بالاترین ارجاع‌کننده آن سایت‌ها محسوب می‌شود.



نرخ شیوه‌های ورود به سایت‌های انگلیسی زبان

علاقه‌مندان سایت‌هایی که در لیست لینک‌های گویا قرار ندارند مانند راه توده، راه کارگر، و... می‌توانند به طور غیر مستقیم از طریق سایت‌های دیگری که در لیست گویا قرار دارند مانند «مردم ریپورت» (mardomreport.net) وارد سایت مورد علاقه خود گردند. مثلاً در مورد راه توده، ۶۰ درصد کاربران از طریق لینک گویا به پیکنت و از پیکنت به راه‌توده و از آنجا به سایت رقیب داخلی گویا یعنی «پیوندها» برای ادامه وبگردی خود می‌روند. ۶۳ درصد کاربران راه کارگر (rahegargar.net) از طریق وبگردی، عمدتاً از طریق مردم‌ریپورت، پیکنت و یا عصر نو وارد آن می‌شوند. اگر چه کاربران سایت میهن عمدتاً به طور مستقیم وارد این سایت می‌گردند-در حدود ۶۵ درصد- اما ۳۱ درصد کاربران از طریق سایت‌های دیگر، و در صدر آن گویا، به این سایت رجوع می‌کنند. کاربران ایران گلوبال به طور مستقیم و یا از طریق رسانه‌های اجتماعی (در حدود ۱۷ درصد) و کمتر از طریق لینک‌های ارجاعی (در حدود ۱۴ درصد) به این سایت مراجعه می‌کنند. در این مورد اکثر کاربران از طریق

مردم‌پپورت، کار انلاین، پیک ایران و فدایی و یا از طریق رسانه اجتماعی، عمدتاً بالاترین و یا فیسبوک راه خود را به این سایت می‌یابند.

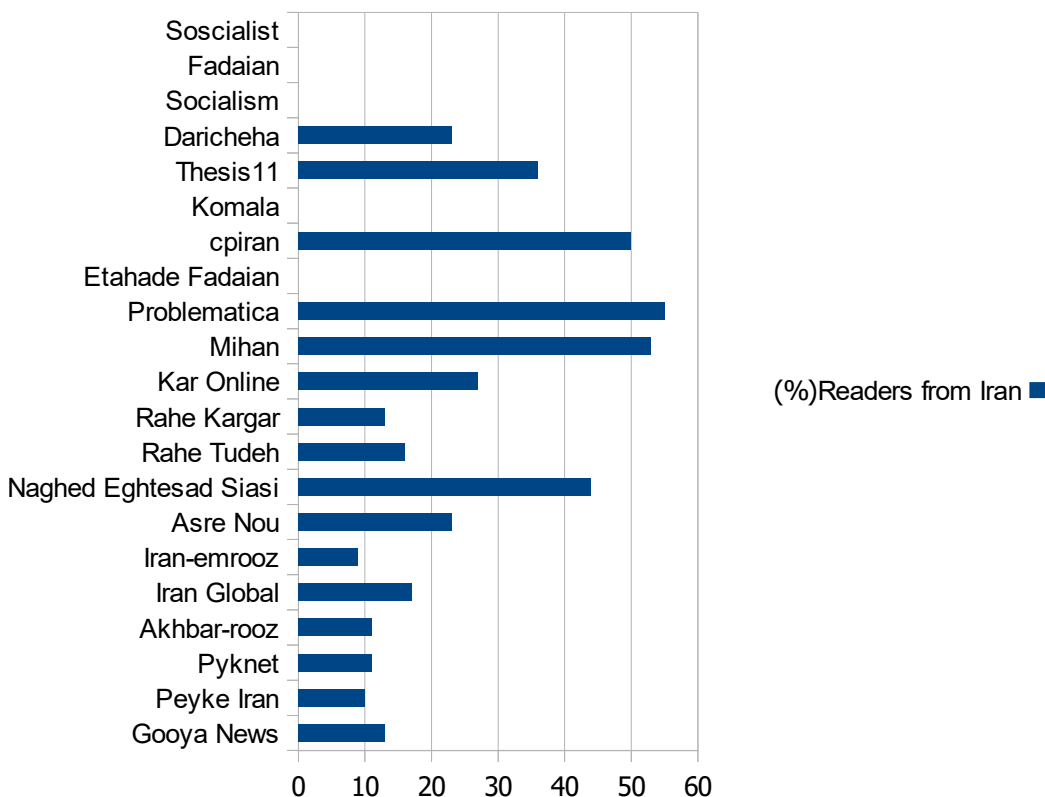
یکی از سؤالاتی که باید بدان پاسخ داد، تعداد روزانه کاربران یکتای این سایت‌ها می‌باشد. مشکل اصلی این است که ما نمی‌توانیم به طور مکانیکی تعداد کاربران این سایت‌ها را با هم جمع کنیم. تعداد زیادی از کاربران این سایت‌ها مشترک هستند و از این رو نمی‌توان آن‌ها را بدون در نظر گرفتن این کاربران مشترک با هم جمع نمود. اگر سایت‌های خبری-تحلیلی را ملاک قرار دهیم، با توجه به آنکه در آمار سایت‌های خبری-تحلیلی نمی‌توان نشانی از پیوندهای ارجاعی سایت‌های خبری-تحلیلی دیگر یافت، فرض اینکه اکثریت کاربران فقط به یک سایت خبری مراجعه می‌کنند، چندان غیرمنطقی نیست. اما ما این را می‌دانیم که کاربران حرفه‌ای وجود دارند که به طور همزمان به همه سایت‌ها سرکشی می‌کنند. مجموع سایت‌های خبری بالا دارای در حدود ۱۷۷۰۰ کاربر روزانه یکتا می‌باشد. اگر ۲۰-۱۵ درصد کاربران حداقل به یکی از سایت‌های خبری دیگر سرکشی کنند، آنگاه تعداد کاربران یکتایی سایت‌های خبری در حدود ۱۵۰۰۰ کاربر است. مجموع کاربران روزانه یکتا سایت‌های خبری و پژوهشی در حدود ۲۱۳۷۰ (منهای گویا نیوز) نفر می‌باشد. در بهترین حالت، تعداد کاربران این سایت‌های رادیکال و چپ در حدود ۲۰۰۰۰ کاربر روزانه یکتا خواهد بود. نمی‌توان نشانی از وبگردی علاقمندان یک حزب به حزب دیگر، حداقل در مورد ۴۰ درصد از کاربرانی که از طریق ارجاعی وارد یک سایت می‌شوند، یافت.

از همه نکات ذکر شده اخیر می‌توان به این نتیجه رسید که در حدود نیمی از کاربران چپ، وبگردی خود را از گویا آغاز نموده و در طی آن به سایت‌های مورد علاقه خود سر می‌زنند. اگر این فرض درست باشد، با توجه به آنکه سایت گویا ۱۶۰۰۰ کاربر روزانه یکتا دارد، آنگاه تخمین ۲۰۰۰۰-۱۵۰۰۰ کاربر روزانه یکتای رادیکال و چپ خیلی دور از عقل نیست. ضمن آنکه سایت‌های کوچک متمایل به چپ دیگری نیز وجود دارند که جزء این بررسی نیستند. با احتساب آن‌ها می‌توان گفت که ارقام بالا می‌توانند واقعی باشند هر چند که این تخمین بسیار سرانگشتی است.

نکته مهمی که بایستی در نظر داشت این است که این تعداد به هیچوجه بیانگر تعداد افراد متمایل به چپ نیست. این رقم در بهترین حالت فقط تعداد مراجعه‌کنندگان روزانه به این سایت‌ها را می‌تواند نشان دهد. بسیاری از ما، ممکن است به سایت‌های بالا اصلاً مراجعه نکنیم و یا یک بار در هفته مراجعه نمائیم.

نکته دیگر اینکه بسیاری از این کاربران همچنان علایق قدیم حزبی-سازمانی خود را حفظ کرده و

اگرچه از گویا به بی‌بی‌سی و بالاترین می‌روند اما در نهایت سری هم به سایت‌هایی که روزگاری جوانی خود را بر سر آن گذاشته‌اند، می‌زنند.



نرخ خوانندگان داخل ایران

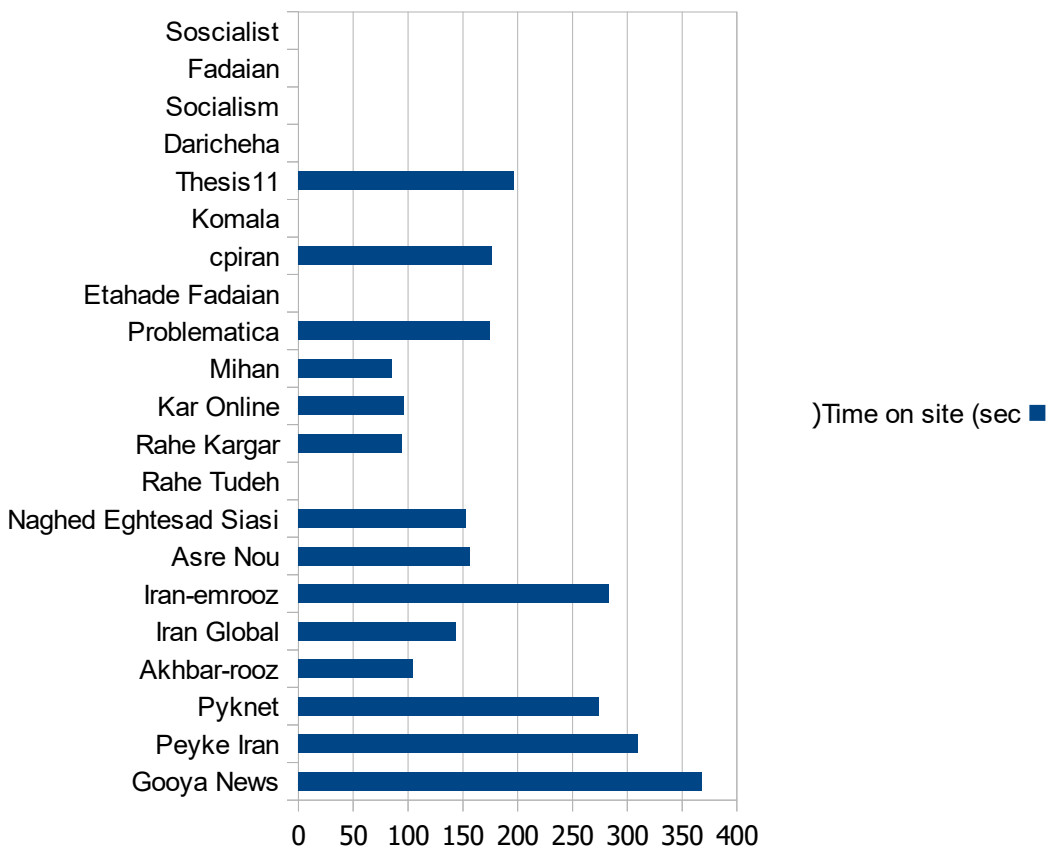
معضل بزرگ کلاسیک همه مهاجرین دنیا که خصوصاً آن‌هایی که به کشوری هم‌زبان با کشور مادر مهاجرت نکرده‌اند، گسست بلافاصله نسل اول و دوم مهاجرین در پیگیری مسائل سیاسی و

اجتماعی وطن اولشان می‌باشد. اکثریت خوانندگان مهاجر این سایت‌ها سنی بالاتر از پنجاه دارند. اگرچه مهاجرت ایرانیان به خارج همچنان در اشکال مختلف ادامه دارد، اما مهاجرین موج اول و دوم بیشترین مهاجران ایرانی را تشکیل می‌دهند. مهاجرین سده کنونی احتمالاً درصد کمی از خوانندگان این سایت‌ها هستند. متأسفانه این سایت‌ها درصد پاییی از خوانندگان داخل ایران را به خود جلب می‌کنند. خوانندگان داخلی سایت‌هایی چون رادیو زمانه و رادیو فردا فقط در حدود ۲۴ درصد از کل خواندگانشان را تشکیل می‌دهند، این رقم برای خبرنامه گویا ۱۳ درصد، اخبار روز ۱۱ درصد، پیکنت ۱۱ درصد، ایران امروز ۹ درصد، ایران گلوبال ۱۷ درصد، کار آنلاین ۲۷ درصد، راه توده ۱۶ درصد، راه کلرگر ۱۳ درصد، میهن ۵۳ درصد، عصر نو ۲۳ درصد، پروبلماتیکا ۵۵ درصد، و تریازدهم ۳۶ درصد می‌باشند.

از آمار فوق می‌توان به دو نتیجه رسید. اول اینکه سایت‌های پژوهشی طرفداران بیشتری در ایران دارند. آمار سایت‌هایی چون میهن، پروبلماتیکا، تریازدهم مؤید چنین نتیجه‌ای هستند. متأسفانه امکان تهیه چنین آماری برای سایت‌های دیگر وجود ندارد.

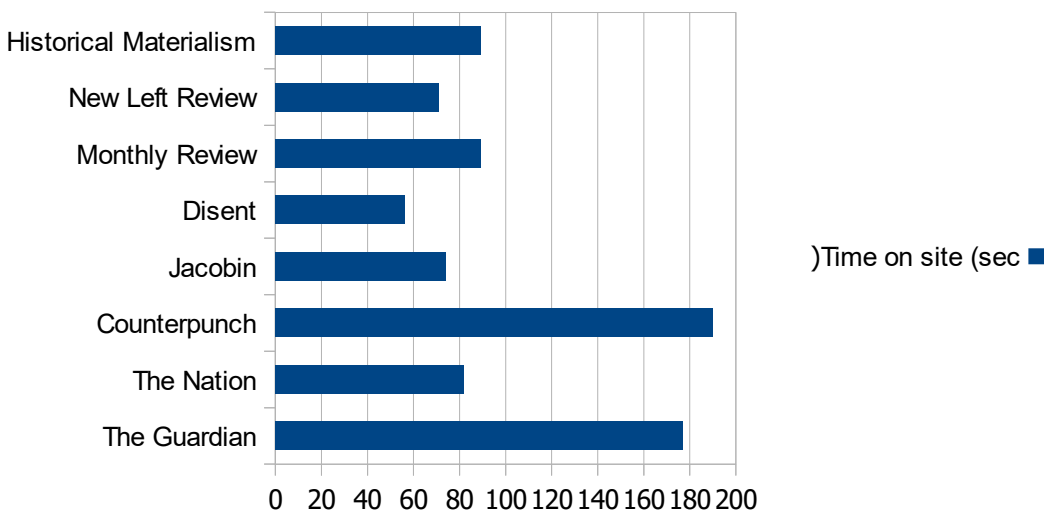
نکته دوم اینکه اگر حتی یک چهارم خوانندگان یکتای روزانه این سایت‌ها را ایرانی فرض کنیم، آنگاه بنا به فرض اولمان حداکثر در حدود ۵۰۰۰ نفر از خوانندگان این سایت‌ها از داخل کشور هستند. با توجه به اینکه احتمالاً خوانندگان ایرانی نسل جوان در خارج درصد کمی از خوانندگان این سایت‌ها را تشکیل می‌دهند و امکان یافتن خوانندگان تازه و جوان در ایران بیشتر است، آینده این سایت‌ها در یک پرسپکتیو زمانی کمی طولانی‌تر بسیار درخشان نخواهد بود. قطعاً این موضوع در مورد سایت‌هایی چون بی‌بی‌سی، رادیو فردا و رادیو زمانه کمتر صدق می‌کند. سایت‌های خبری-تحلیلی در معرض خطر بیشتری (اگر بتوان از واژه خطر در این رابطه استفاده کرد) قرار دارند.

میزان متوسط زمانی که افراد صرف مطالعه در این سایت‌ها می‌کنند، در حدود ۲-۳ دقیقه می‌باشد. راه توده یک مورد استثنای بسیار عجیبی است (در حدود ۸۰ دقیقه). من می‌توانم چند حدس مختلف در این باره بزنم، مثلاً اشتباه در تنظیمات سایت، تماشا کردن فیلم که اگرچه در این سایت وجود ندارد اما به نوعی به حساب این سایت گذاشته می‌شوند،.... اما هیچکدام از این حدس‌ها نویسنده این سطور را راضی نمی‌کند. رقم مربوط به راه توده در نمودار بالا حذف شده است.



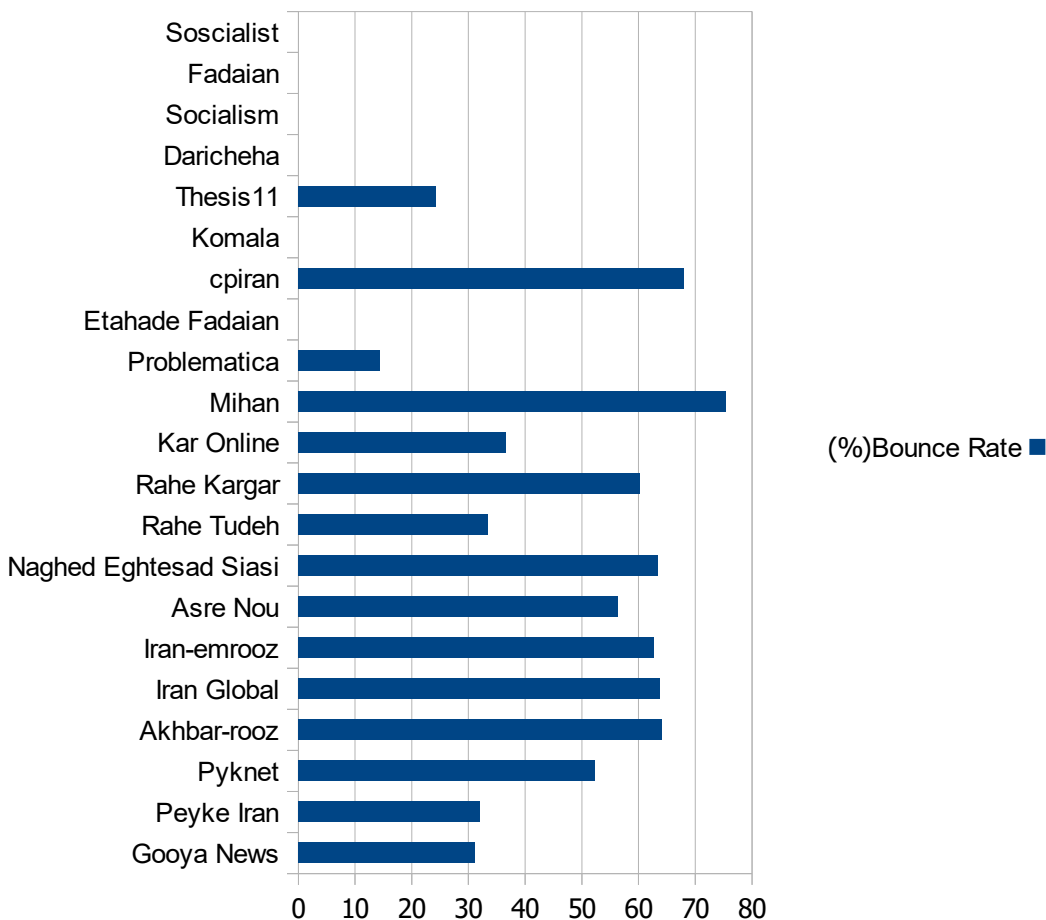
نرخ متوسط زمان

در نمودار زیر می‌توان دید که متوسط زمان برای سایت‌های انگلیسی زبان نیز در همین محدوده قرار دارد.



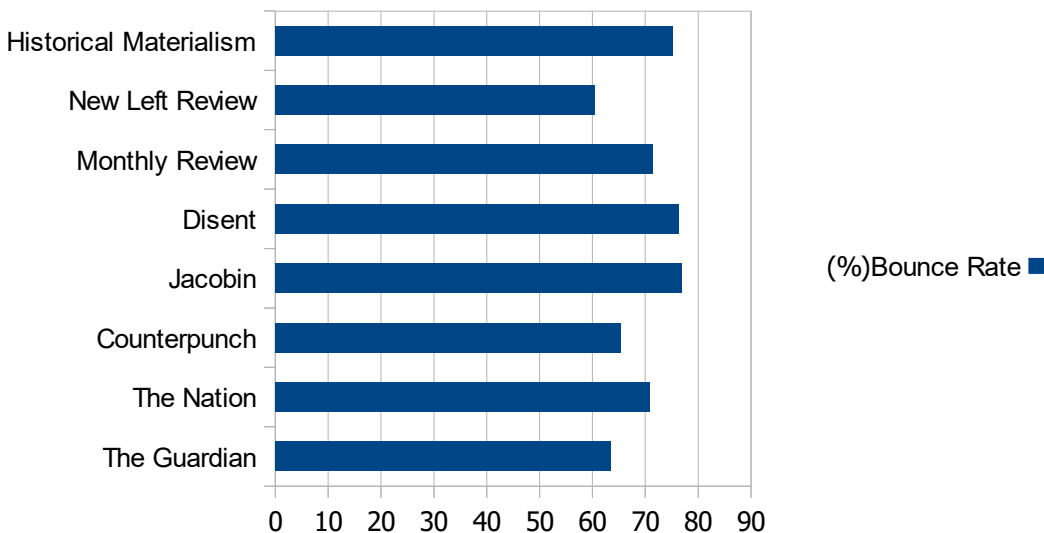
نرخ متوسط زمان

آخرین مسأله قابل بحث ضریب خروج این سایت‌ها می‌باشد. نکته قابل اشاره در این مورد، چگونگی محاسبه درصد نرخ خروج است. هنگامی که یک کاربر وارد سایتی می‌گردد، اگر بدون رفتن به صفحات دیگر و طی مدت کوتاهی سایت را ترک کند، آنگاه این رفتار به عنوان نارضایتی کاربر تلقی می‌گردد. برنامه‌های تحلیلگر دلیل نارضایتی بودن کاربر را مربوط به طرح و یا محتوای نامناسب، از نظر کاربر، تلقی می‌کنند. مسأله دیگر اینکه چه درصدی را باید رقم خوبی تلقی نمود. بسیاری نرخ خروج ۳۰-۴۰ درصد را خوب تلقی می‌کنند، ارقام پایین‌تر از ۲۰ درصد به عنوان اشتباه در تنظیمات و یا طراحی نامناسب سایت، و ارقام بالاتر از ۸۰، به محتوای نامناسب و یا طراحی غلط سایت ربط داده می‌شود. البته هر چه تعداد کاربران یک سایت بیشتر می‌گردد، به همان نسبت راضی نگه داشتن همه آن‌ها سخت‌تر می‌شود. سایت‌هایی که طرفداران پروپا قرص دارند، معمولاً از چنین پدیده‌ای کمتر رنج می‌برند. آن‌هایی که مستقیماً وارد یک سایت می‌شوند با طراحی سایت آشنایی دارند و معمولاً به مطالب منتشره در آنجا علاقه نشان می‌دهند. ترک ناگهانی کاربر یک سایت، اگر سایت خبری-تحلیلی، باشد معمولاً پیدا نکردن خبر یا تحلیل جدید است.



نرخ خروج

اگر به آمار درصد ترک ناگهانی سایت‌های چپ انگلیسی زبان نگاه کنیم، همه آن‌ها درصدی بین ۶۰ تا ۷۷ درصد دارند.



نرخ خروج

بنا بر نمودار بالا سایت موفقی چون گاردین، ضریبی معادل ۶۳ درصدی دارد، اما با توجه به اینکه بسیاری از کاربران در طول روز فقط برای اینکه ببینند اتفاق مهمی - از نظر کاربر- افتاده یا نه به آن مراجعه می‌کنند، شاید این نرخ تقریباً متوسط قابل توضیح باشد. ولی سایت موفق و نویای ژاکوبین نیز از چنین موضوعی رنج می‌برد.

بطور کلی ضریب خروج یک سایت یکی از موارد بسیار نامطمئن در تحلیل‌های آماری می‌باشد. مثلاً اگر به سایت میهن توجه کنیم، بیش از ۷۰ درصد کاربران بلافاصله آن را ترک می‌نمایند. یکی از توضیحات این موضوع می‌تواند این باشد که بسیاری می‌توانند مطلب مورد نیاز خود را در فرمات پی دی اف دانلود کنند و نیازی به سرکشی به صفحات دیگر ندارند. از سوی دیگر این درصد بالا می‌تواند مربوط به عدم تنوع مطالب، و ... باشد. به همین خاطر هنگام بررسی نرخ خروج نباید کورکورانه فقط به ارقام دقت نمود بلکه آن را، مانند بسیاری دیگر از ارقام آماری در اینجا، به عنوان ابزاری در توضیح

برخی از مسائل تلقی کرد.

روند رشد

همان‌طور که در بخش قبلی نیز ذکر شد به علت کاهش تعداد طرفداران قدیمی این سایت‌ها و استقبال نسبتاً کم خوانندگان داخل کشور، متأسفانه با وجود فداکاری‌های بیشمار گردانندگان این سایت‌ها برای به روز کردن مطالب سایت‌ها در کنار فعالیت‌های شغلی و کارهای روزمره‌شان، ادامه کار بسیاری از این سایت‌ها در فرمات کنونی و با حفظ محتوی فعلی آنان بسیار مشکل به نظر می‌رسد. البته همان‌طور که قبلاً نیز متذکر شدم در منطقه بسیار متلاطم خاورمیانه امکان تغییرات سریع وجود دارد و شاید بتوان یک شبه ره صد ساله پیمود، هر چند که با شاید نتوان زیست. واقعه‌ای مانند جنبش سبز به سرعت می‌تواند پیش‌بینی‌های بسیاری را بر هم زند.

از نکات مثبت این سایت‌ها، همکاری ازادانه و بدون چشمداشت مالی همه دست‌اندرکاران آن‌ها می‌باشد. به همین خاطر حتی برخی از این سایت‌ها با وجود تعداد اندک مراجعه‌کنندگانشان، همچنان با انرژی به کار خود ادامه می‌دهند که بایستی به خاطر این رفتار به آنان سر تعظیم فرود آورد. با این وجود، اگر به آمار اکثریت قریب به اتفاق این سایت‌ها نگاه کنیم، رشد اکثر آنان منفی است. متأسفانه من آمار دقیق کاهش میزان بازدیدکنندگان روزانه یکتای این سایت‌ها را در اختیار ندارم. این جزئی از اسرار درونی هر وبسایت تلقی می‌شود و اغیار را بدان راهی نیست. تنها راه نشان دادن کاهش (و در موارد معدودی افزایش) مراجعه‌کنندگان این سایت‌ها در صورت امکان استفاده از میزان ترافیک سایت‌های مذکور می‌باشد. تعیین پیشنه میزان این ترافیک نیز به سادگی امکان‌پذیر نیست. از آنجا که شرکت‌های امازون وبسایت‌های دنیا را بر اساس ترافیک روزانه‌شان رتبه‌بندی می‌کند، ابزاری وجود دارد که می‌تواند این رتبه‌بندی را به میزان ترافیک تبدیل نماید. در مورد اینکه این شیوه قابل اعتماد است یا نه و یا اینکه امازون چگونه میزان ترافیک روزانه را محاسبه می‌کند، اختلاف نظر وجود دارد. با این وجود، به نظر من می‌توان از این آمار برای نشان دادن روند رشد استفاده نمود.

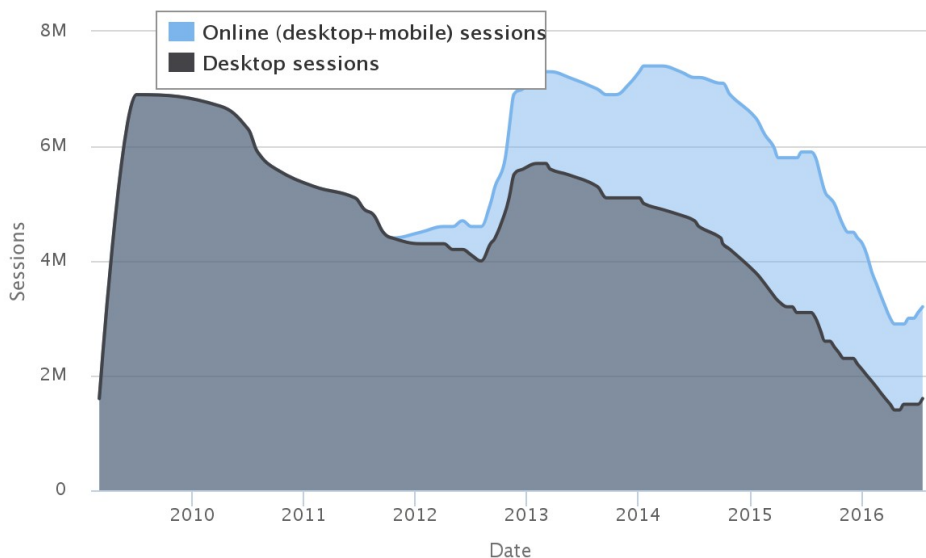
در زیر نمودارهای رشد اکثر سایت‌های مورد مطالعه در اینجا را می‌توانید مشاهده کنید. در کمال تأسف برای سایت‌های کوچکتر این آمار موجود نیست و در چند مورد نیز میزان داده‌ها کافی نیستند. این نمودارها میزان رشد سایت‌ها را در طی هفت سال اخیر نشان می‌دهند. در پایان این مقاله نیز می‌توان جدول‌های مربوط به واژه‌های کلیدی معمول برای جستجو را نیز مشاهده نمود.

در اینجا قبل از هر چیز ذکر یک نکته ضروری است. در نمودارهای زیر تعداد «نشست»ها (sessions)

در طی یک ماه نشان داده می‌شود یک نشست به معنی یک بازدید یکتا که قبلاً از آن استفاده کرده‌ایم نیست. یک کاربر می‌تواند در طی یک روز بیش از یک نشست داشته باشد. بنابراین نمی‌توان تعداد نشست‌های ماهانه نمودارهای زیر را بر عدد سی تقسیم نمود و تعداد کاربران روزانه یکتا را بدست آورد. اما هدف من در اینجا فقط نشان دادن روندهای رشد است و نه چیز دیگری. در نمودارهای زیر دو گراف یکی میزان ترافیک ایجاد شده توسط کامپیوتر و دیگری موبایل باضافه کامپیوتر را نشان می‌دهند.

سایت گویا: رشد منفی

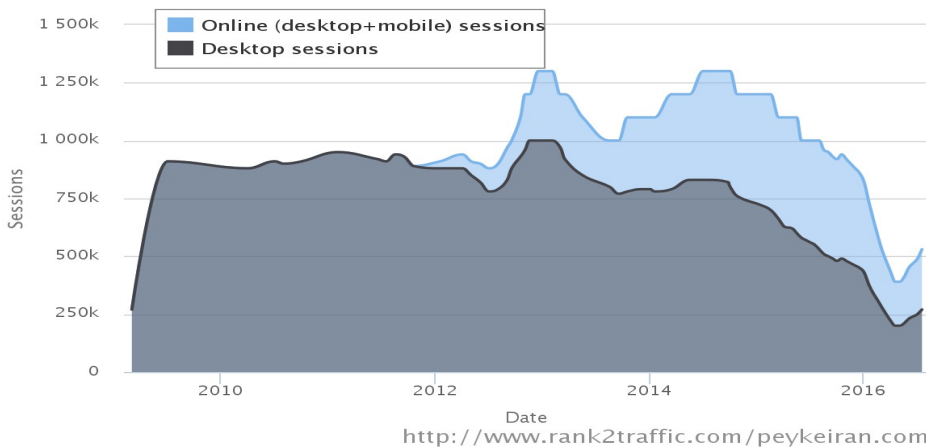
Traffic history for domain gooya.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/gooya.com>

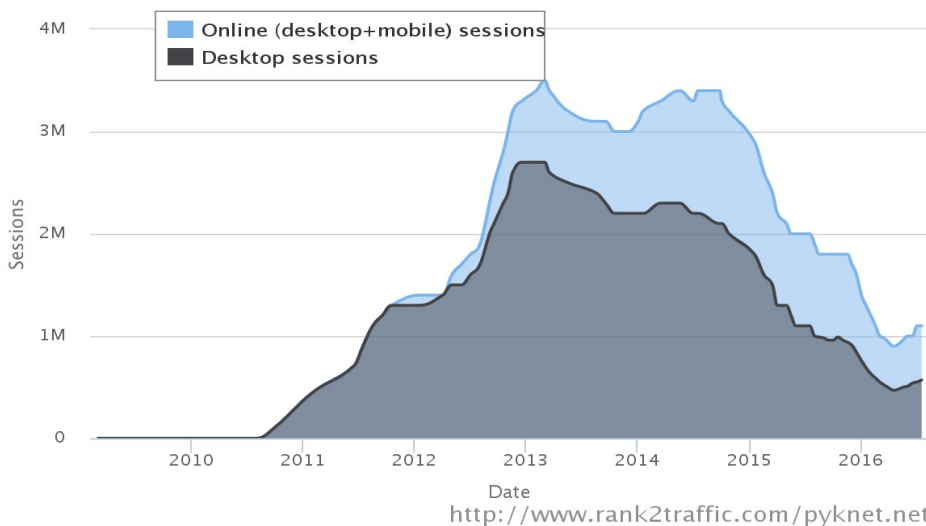
سایت پیک ایران: رشد منفی

Traffic history for domain [peykeiran.com](http://www.rank2traffic.com/peykeiran.com), last 7 years



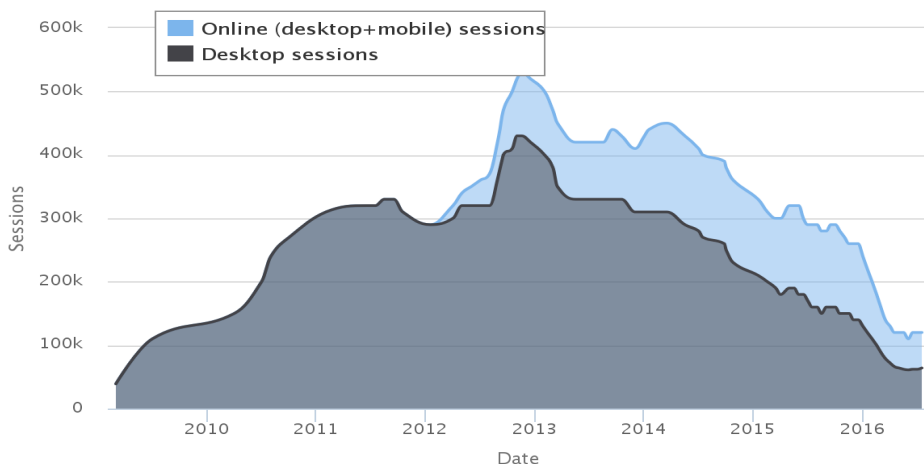
سایت پیک نت: رشد منفی

Traffic history for domain [pyknet.net](http://www.rank2traffic.com/pyknet.net), last 7 years



سایت اخبار روز: رشد منفی

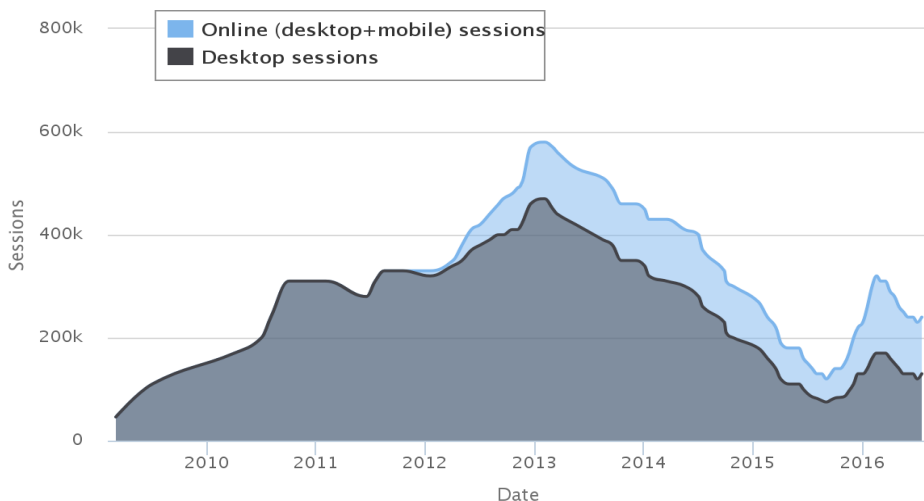
Traffic history for domain akhbar-rooz.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/akhbar-rooz.com>

سایت ایران گلوبال: رشد منفی

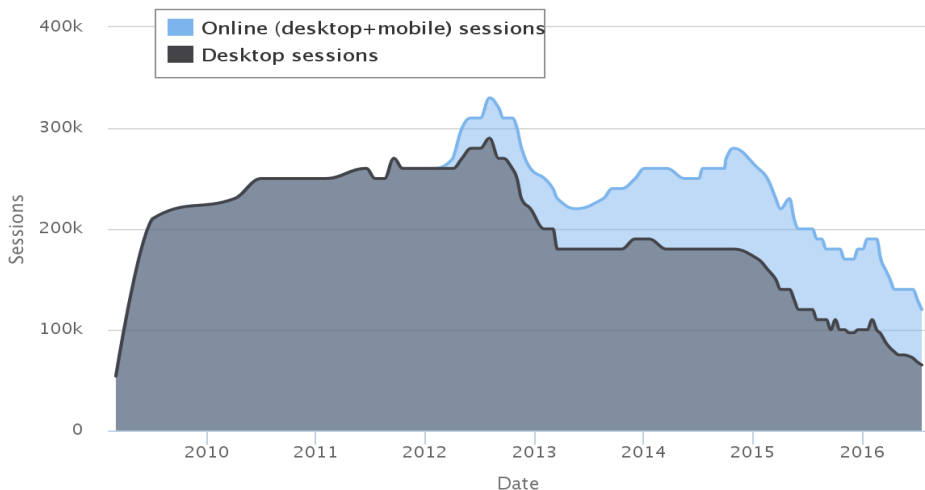
Traffic history for domain iranglobal.info, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/iranglobal.info>

سایت ایران امروز: رشد منفی

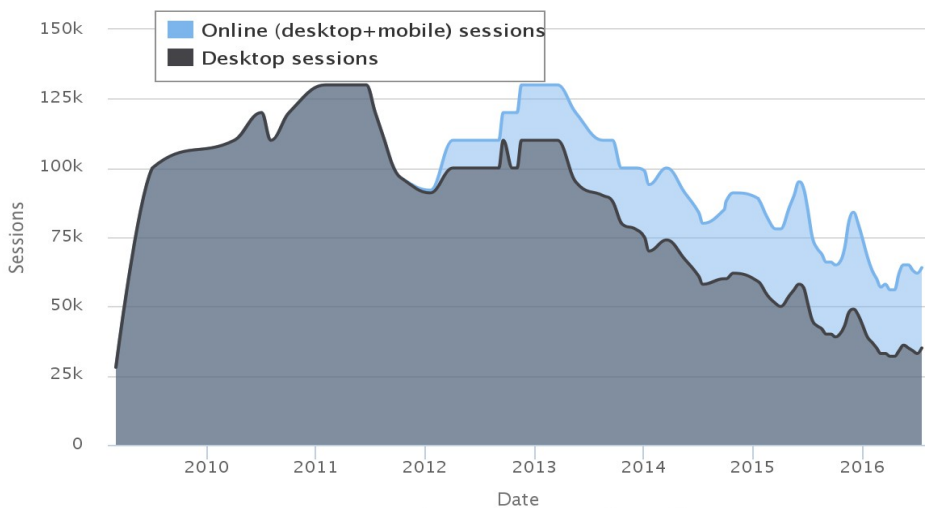
Traffic history for domain iran-emrooz.net, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/iran-emrooz.net>

سایت عصر نو: رشد منفی

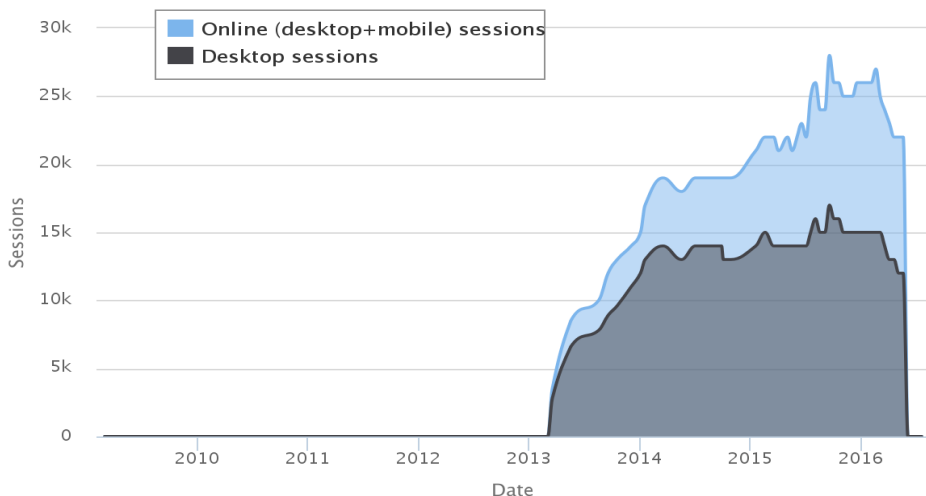
Traffic history for domain asre-nou.net, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/asre-nou.net>

سایت نقد اقتصاد سیاسی: رشد مثبت

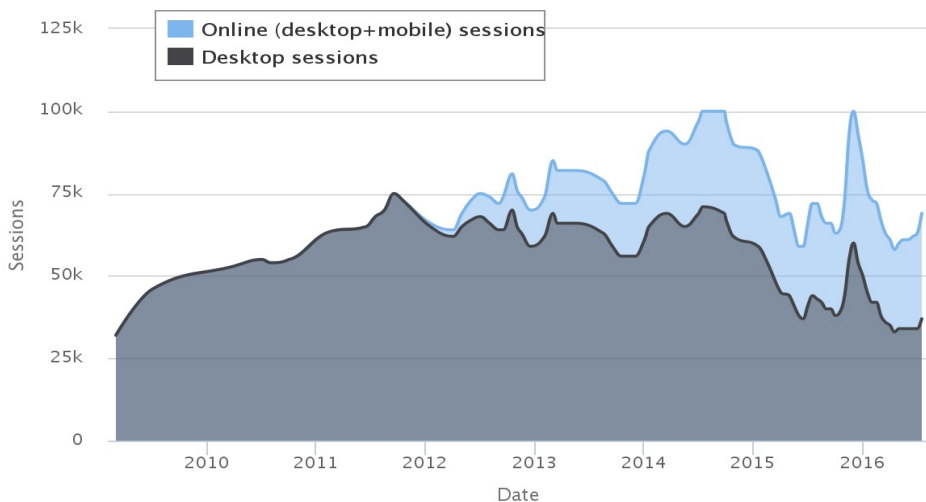
Traffic history for domain pecritique.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/pecritique.com>

سایت راه توده: رشد کم مثبت

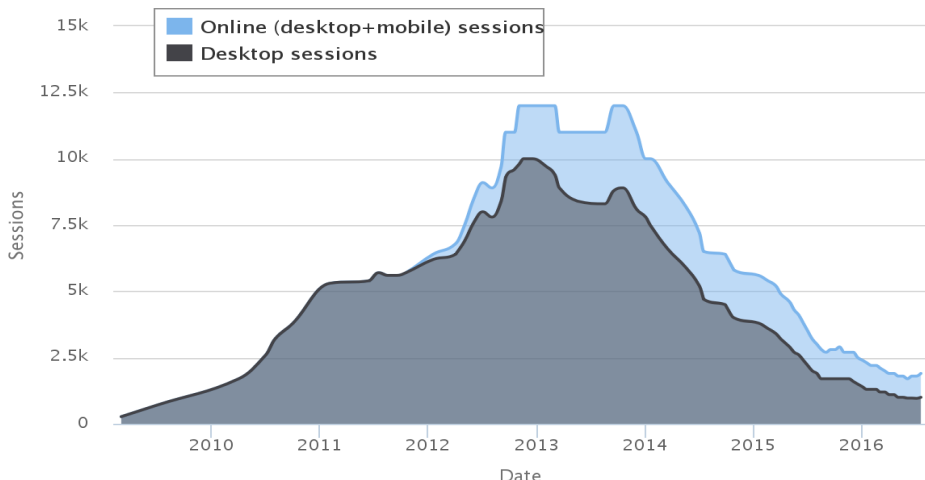
Traffic history for domain rahetudeh.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/rahetudeh.com>

سایت راه کارگر: رشد منفی

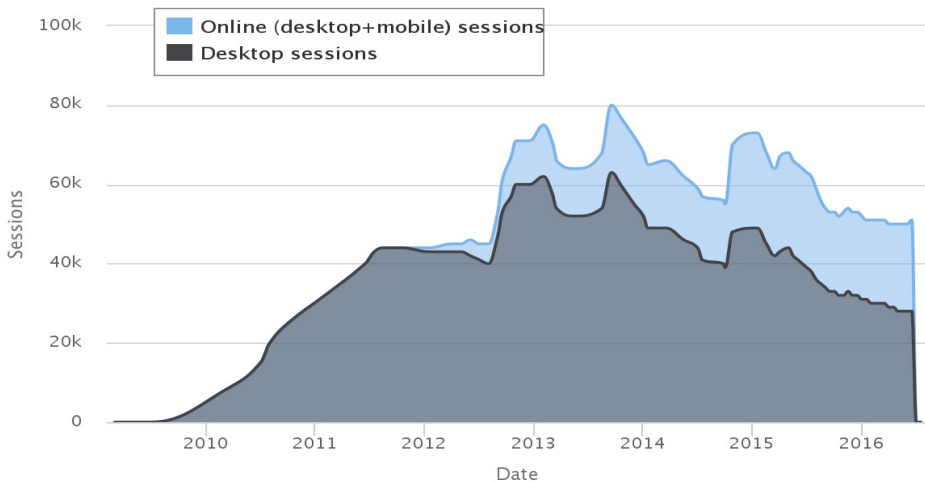
Traffic history for domain rahekargar.net, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/rahekargar.net>

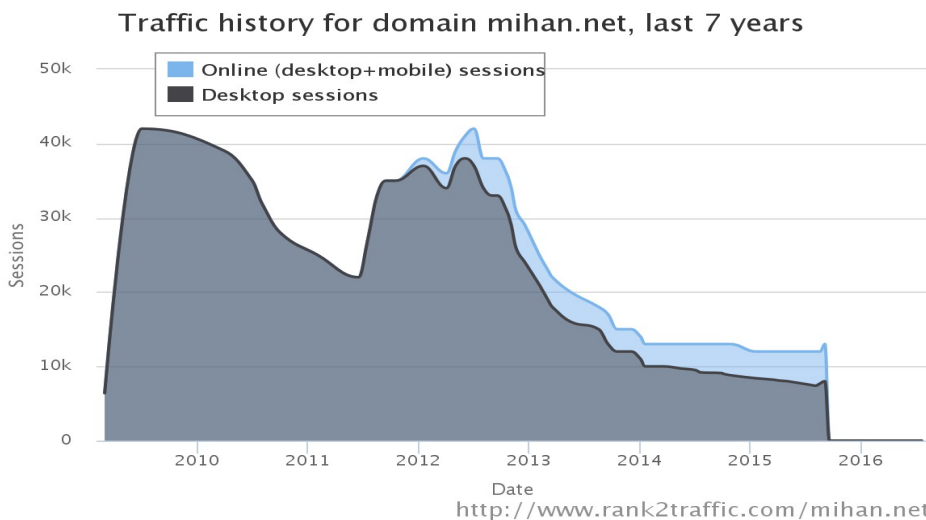
سایت کار آنلاین: رشد تقریباً منفی

Traffic history for domain kar-online.com, last 7 years

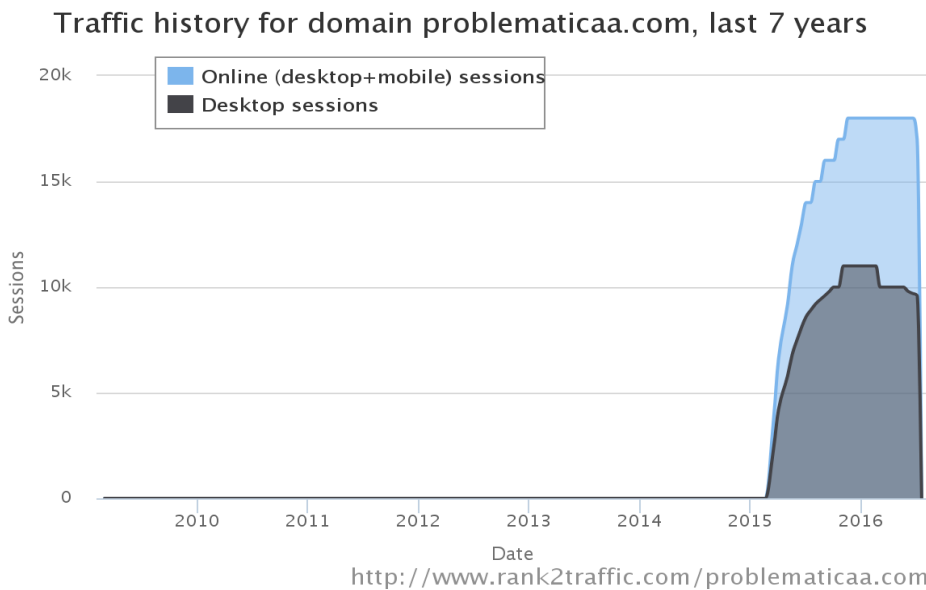


<http://www.rank2traffic.com/kar-online.com>

سایت میهن: رشد منفی

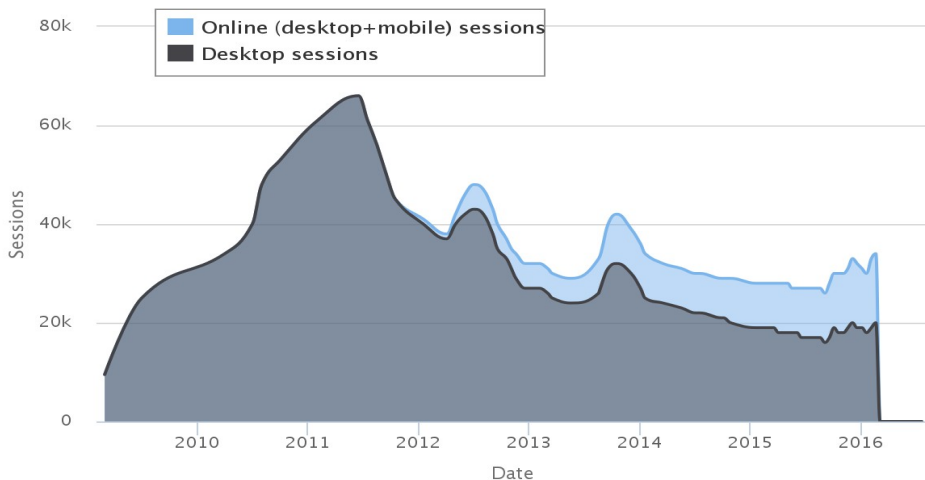


سایت پروبلماتیکا: رشد مثبت



سایت حزب کمونیست ایران: رشد منفی

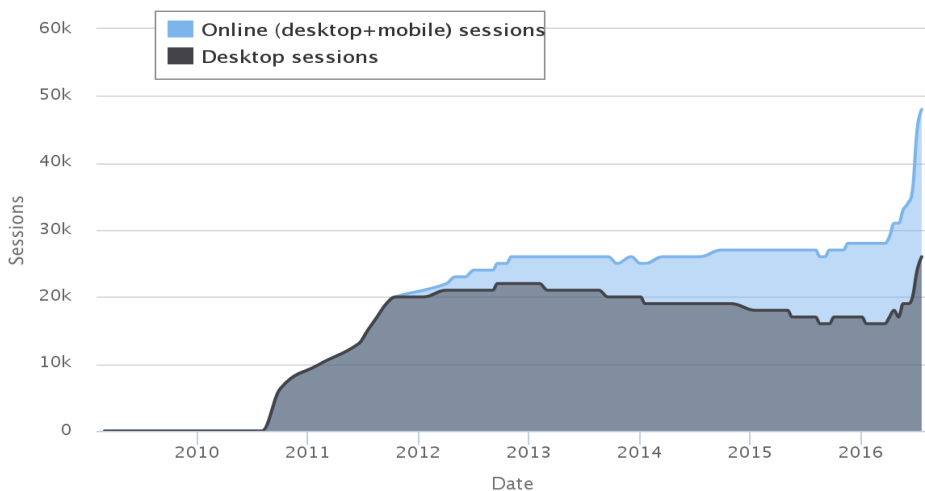
Traffic history for domain cpiran.org, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/cpiran.org>

سایت کومله: رشد مثبت

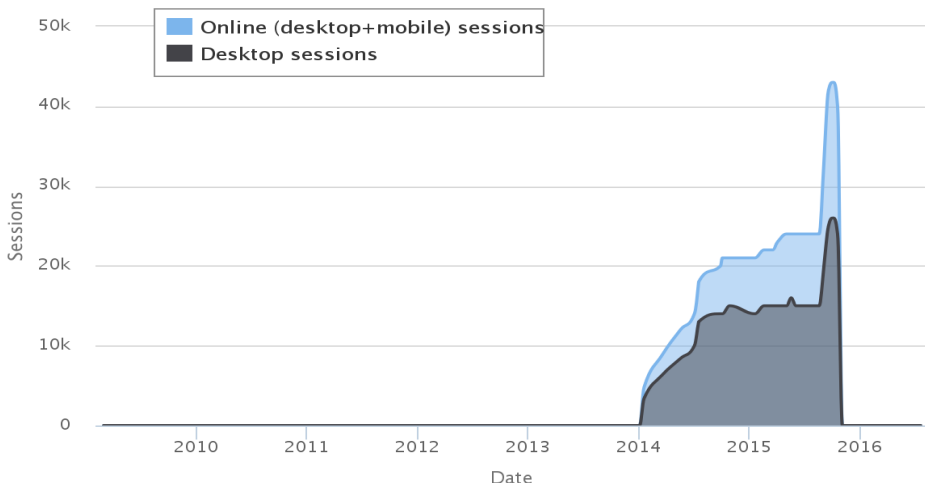
Traffic history for domain komala.org, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/komala.org>

سایت تز یازدهم: رشد مثبت

Traffic history for domain thesis11.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/thesis11.com>

میزان تاثیر چپ

مهمترین مسأله برای همه ما، میزان موفقیت نیروهای رادیکال و پیشرو انقلابی در افکار عمومی می‌باشد. ما با توجه به تعداد نسبتاً اندک مراجعه‌کنندگان به سایت‌های چپ (به عنوان یکی از بخش‌های مهم نیروهای پیشرو) نمی‌توانیم به طور مستقیم از تأثیر آنان در جامعه صحبت کنیم. از سوی دیگر بخوبی آگاه هستیم که تعداد مراجعه‌کنندگان به دسته معینی از سایت‌ها، نمی‌تواند به تنهایی میزان تأثیر گفتمان آن‌ها را تعیین نماید. سایت‌های بسیاری از اطاق‌های فکر و اندیشه‌های بسیار با نفوذ دنیا، طرفداران بسیار کمی را به خود جلب می‌نمایند، اما همه ما به خوبی آگاه هستیم که تعداد زیادی از مراجعه‌کنندگان و طرفداران این سایت‌ها از بانفوذترین افراد کشور مربوطه، و یا حوزه فکری خود محسوب می‌شوند و به همین خاطر در مباحث عمومی کشور خود و یا دنیا می‌توانند تأثیر به سزایی داشته باشند. (تذکر این نکته در همین جا لازم است که میزان پایین کاربران سایت‌های خبری-تحلیلی چپ را به هیچوجه نمی‌توان با استدلال بالا توجیه نمود). از این رو ما بایستی سعی کنیم به روش‌های دیگری میزان تأثیرگذاری نیروهای چپ در طی یک دوره طولانی را تعیین کنیم. لازم

به تذکر نیست که استفاده از سایت‌های محبوب و پرطرفدار اینترنتی فقط یکی از راه‌های تاثیرگذاری در افکار عمومی است. اینترنت از این نظر ابزاری کم عمر می‌باشد و طرق‌های بسیار متنوع دیگری قبل از اینترنت وجود داشته و دارند و نباید به هیچ‌وجه در ارزیابی نقش آن غلو نمود. اما بررسی ما در اینجا فقط محدود به این حوزه خاص، و انهم در قلمرو بسیار محدود سایت‌های کنونی رادیکال چپ می‌باشد.

اگر ما بپذیریم که ضعف کنونی چپ در جلب خوانندگان پروپا قرص و فراوان خصوصاً در داخل ایران جدی است، نگاه باید چاره‌ای برای این معضل اندیشید. اما ممکن است که بنا به توضیح بالا، عده‌ای معتقد باشند که چپ علیرغم نیروی اندک خود تأثیر زیادی در مباحث جاری کشور دارد. آن‌ها به حق می‌توانند مطرح می‌کنند که حزب توده در اوایل انقلاب با وجود اعضا و امکانات کم، تأثیر زیادی در مباحث بعد از انقلاب داشت و رواج بسیاری از واژه‌ها در اوایل انقلاب نتیجه مستقیم تأثیر برخی از افکار و اندیشه‌های فعالین آن حزب بود. قصد من در اینجا به هیچ‌وجه بررسی میزان تأثیر آن‌ها نیست، بلکه طرح این مسأله است که یک نیروی کوچک نیز تحت شرایط خاصی می‌تواند تأثیر بسزایی داشته باشد.

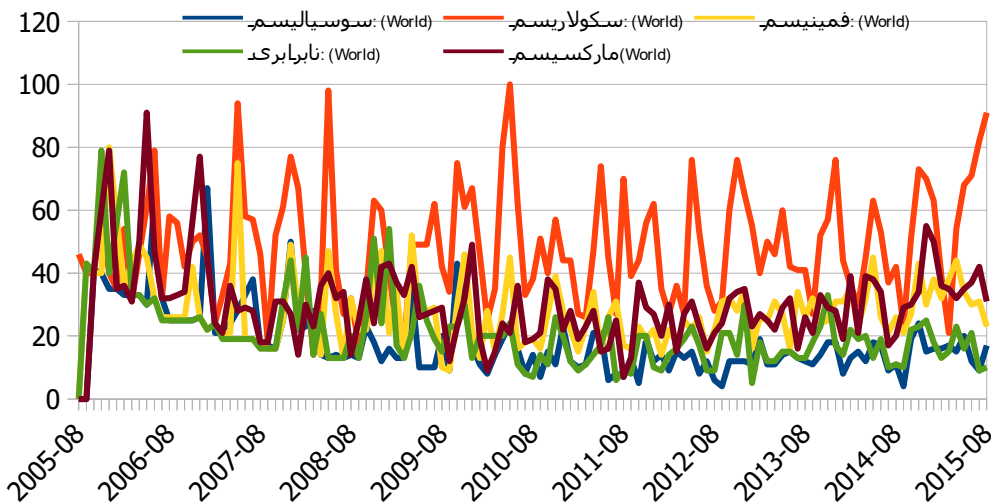
معمولاً یکی از راه‌های تعیین میزان تأثیر یک مقاله علمی، بررسی تعداد نقل قول‌ها از مقاله مزبور در دیگر نوشته‌های مهم علمی می‌باشد. از آنجا که چنین امکانی، حداقل برای نویسنده این سطور، وجود ندارد ما می‌توانیم به آمار گوگل و کلمات معمول جستجو شده مراجعه کنیم. اگر چه این روش بسیار قابل اعتماد نیست، اما در شرایط کنونی عدم وجود نظرخواهی‌های مناسب، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

در صورتی که به واژه‌های متداول یک سال گذشته در ایران نگاهی بیاندازیم، آنگاه بنا به آمار گوگل، در صدر همه واژه‌های جستجو شده، واژه‌های مربوط به سریال محبوب شهرزاد، و پس از آن تلگرام، برنامه تلویزیونی خندوانه و .. قرار دارند. اگر خود را به اخبار سیاسی محدود کنیم آنگاه رایانه و لیست اصلاح طلبان در صدر آمار واژه‌های کلیدی جستجو شده قرار می‌گیرند. در عرصه کتاب و ادبیات صادق چوبک، حافظ ناظری و فهیمه رحیمی در بالای این لیست جای دارند. چنانچه مدت مورد بررسی را به بعد از سال ۲۰۰۴، یعنی از زمانی که گوگل شروع به جمع‌آوری آمار خود نمود نمائیم، در آن صورت به جز واژه‌های محبوب شرکت‌های تلفن همراه اول و ایرانسل، برنامه‌های محبوبی چون فیس‌بوک و اپارات، سایت ورزش ۳ و تابناک، حکومتی چون داعش و شخصیت‌هایی مانند مرتضی پاشایی و گلشیفته فراهانی نیز در صدر لیست قرار خواهند گرفت.

اما ما به کمک این واژه‌ها نمی‌توانیم نقش چپ در مباحث جاری را تعیین کنیم. مسأله مهم این است که ما بتوانیم میزان محبوبیت بعضی از واژه‌های مورد استفاده چپ و یا نیروهای پیشرو را بررسی کنیم. در میان واژه‌هایی که چپ‌گرایان در طی سال‌های اخیر به انحای مختلف در نوشته‌های خود استفاده نموده، می‌توان از آزادی، سوسیالیسم، دموکراسی، همبستگی، فمینیسم، نئولیبرالیسم، (نا)برابری، عدالت نام برد. بعضی از این واژه‌ها، مانند عدالت جزئی از واژه‌های محبوب طرفداران جمهوری اسلامی نیز به حساب می‌آیند. واژه همبستگی در اشکال مختلف غیرسیاسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این رو بهتر است آن‌ها را از لیست مورد نظر حذف نمود. شاید همین ایراد را در مورد نابرابری بتوان عنوان نمود، اما در طی سال‌های اخیر بخش عظیمی از چپ (البته نه فقط آنها)، بر این موضوع تأکید کرده‌اند و نابرابری از نظر سیاسی واژه‌ای است که کمتر از سوی نیروهای حاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد. واژه‌های دموکراسی، سکولاریسم، فمینیسم طرفداران بسیاری در خارج از چپ دارد. استفاده از واژه نئولیبرالیسم اگرچه منحصر به چپ‌ها نیست، اما بنا به اذعان همگی این کلمه بیشتر از سوی چپ‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. واژگان مارکسیسم، سوسیالیسم نیز توسط بسیاری در بررسی تاریخی و یا نقد کمونیسم مورد استفاده واقع می‌شوند، اما با این حال رشد این کلمات به معنی رشد کمی مباحث مربوط به ایده‌های اساسی چپ و به نوعی رشد تأثیر آنان می‌باشد. توجه به این نکته ضروری است که اگر مثلاً داعش یکی از واژگان مورد استفاده رایج در دنیاست، این به معنی آن نیست که کسانی که از این کلمه کلیدی در تجسس خود استفاده می‌کنند، طرفدار داعش هستند، بلکه در این مورد خاص عمدتاً برعکس است، اما بهر حال این موضوع نشان می‌دهد که طرفداران داعش توانسته‌اند تأثیر خود (هر چند عمدتاً منفی) را در مباحثات جاری بگذارند. رشد یک واژه می‌تواند از سر ترس و نفرت، عشق و علاقه، و یا کنجکاوی باشد. اگر در سده بیستم گوگل به شکل امروز آن وجود می‌داشت، آنگاه وحشت جنگ سرد و یا شکست سوسیالیسم موجود، می‌توانست رشد استفاده از کلماتی چون سوسیالیسم و کمونیسم را نشان دهد. نتیجه اینکه رشد هر واژه‌ای را باید به طور مجزا تحلیل نمود. دیگر اینکه رشد و یا نزول یک واژه را هم همیشه نمی‌توان به تنهایی به قدرت و یا ضعف یک نیرو ربط داد.

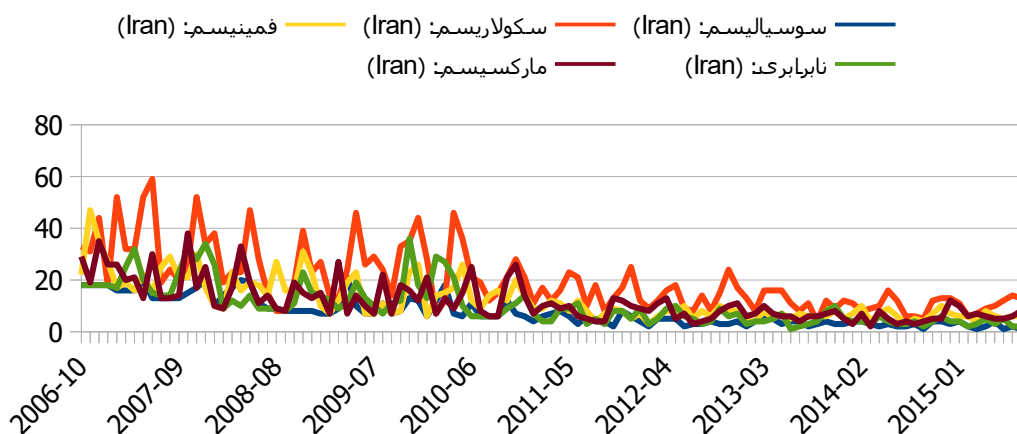
به هر حال در نمودار زیر ما خود را به روند رشد واژه‌های سوسیالیسم، سکولاریسم، فمینیسم، مارکسیسم و نابرابری محدود می‌کنیم. واژه نئولیبرالیسم به خاطر میزان کم استفاده آن جداگانه بررسی می‌شود. گوگل به هنگام مقایسه واژه‌ها با هم، واژه‌های که بیشترین استفاده را در طی یک مدت معین داشته است را صد در نظر می‌گیرد و واژه‌های دیگر بر حسب این نقطه ماکزیمم، بین صفر تا صد

حساب می‌شوند. به عبارت دیگر، گوگل تعداد واژه‌های مورد استفاده در نمودارهای خود را بر این میزان حداکثر تقسیم می‌کند، نتیجه آنکه ارقام نشان داده شده بین صفر تا صد در نوسان بوده و ما اطلاعاتی از تعداد واژه‌های جستجو شده نداریم. از آنجا اطلاعات مربوط به سال اول جمع‌آوری این واژه‌ها زیاد قابل اعتماد نیستند، آغاز نمودار پایین از سال ۲۰۰۵، و نه ۲۰۰۴، می‌باشد. چندی قبل تاتوی خانم ترانه علیدوستی مباحث زیادی را در سایت‌های ایرانی در مورد فمینیسم به پا کرد، برای آنکه خود را از این رشد لحظه‌ای بری کنیم، سال ۲۰۱۶ نیز حذف شده است. ما نمودار زیر را به سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۵ محدود می‌نمائیم. نکته آخر اینکه گراف زیر کلمات مورد جستجو به زبان فارسی در تمام دنیا، از جمله افغانستان و بقیه کشورهایی که از این کلمات فارسی استفاده می‌کنند را نشان می‌دهد. با این حال اکثریت قریب به اتفاق این کلمات در ایران مورد استفاده قرار گرفته‌اند.



مقایسه نرخ محبوبیت پنج واژه جستجو شده به زبان فارسی در کل دنیا در نمودار بالا می‌توان دید که ترتیب واژه‌ها در طی یک دهه به ترتیب سکولاریسم، مارکسیسم، فمینیسم، نابرابری و سوسیالیسم می‌باشد. بالاترین نرخ علاقه به واژه سکولاریسم مربوط به ماه مه

سال ۲۰۱۰ است. میزان متوسط علاقه متناسب با این نقطه ماکزیمم در طی ده سال یاد شده به ترتیب ۴۹، ۳۰، ۲۸، ۱۸ می‌باشد. واژه‌های معمول جستجو شده سؤالاتی چون سکولاریسم چیست؟، سکولاریسم نو، سکولار و ... است. سؤالات متداول در مورد فمینیسم، فمینیسم چیست؟ و فمینیسم اسلامی است. همین موضوع در مورد مارکسیسم و سوسیالیسم (سوسیالیسم چیست، مارکسیسم اسلامی) صدق می‌کند. اگر بخواهیم موضوعات یاد شده را فقط به ایران محدود کنیم آنگاه نمودار زیر را خواهیم داشت.



مقایسه نرخ محبوبیت پنج واژه جستجو شده به زبان فارسی در ایران

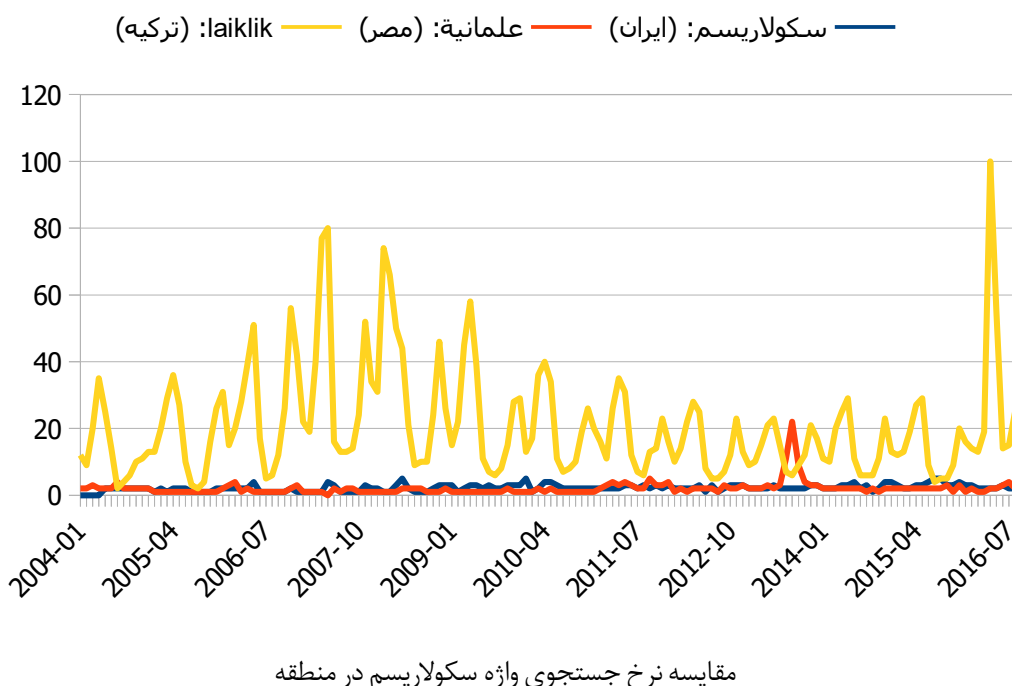
از مقایسه دو نمودار به خوبی آشکار می‌شود، اگر چه نسبت میزان محبوبیت واژه‌های یاد شده تقریباً به یک اندازه است، اما واژه فارسی سکولاریسم در کل جهان اهمیت خود را در طی ده سال گذشته حفظ کرده است. از طرف دیگر این واژه به نسبت سال اوج محبوبیت خود در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۱۰ در ایران روندی نزولی در سال‌های اخیر داشته است. شاید بتوان چنین گرفت که واژه‌هایی چون سکولاریسم، مارکسیسم و فمینیسم در میان فارسی‌زبانان در خارج از ایران نه تنها اهمیت خود را از دست نداده‌اند، بلکه بر اهمیت‌شان نیز افزوده شده است. بدین طریق می‌توان نزول محبوبیت این واژه‌ها در ایران و حفظ تقریبی محبوبیت‌شان در کل فارسی‌زبانان جهان را توضیح داد. اگر کنجکاو در مورد مارکسیسم را بر اساس منطقه در نظر بگیریم، اوج سؤالات مربوط به مارکسیسم

در نوامبر ۲۰۰۵ در منطقه فارس بوده است. بیشترین جستجوها درست در زمان یاد شده به ترتیب در اذربایجان غربی، تهران، خوزستان و استان خراسان پس از فارس صورت می‌گیرد. همانطور که از قبل نیز می‌توان حدس زد، در کل این دوره ده ساله تهران پیشتاز طرح سؤالات مارکسیستی و سوسیالیستی است.

مقایسه نرخ محبوبیت پنج واژه جستجوشده به زبان انگلیسی در جهان

جالب خواهد بود که در همین جا نظری به مقایسه محبوبیت کلمات یاد شده در جهان انگلیسی زبان نیز داشته باشیم. به خوبی دیده می‌شود که سکولاریسم به دلایل کاملاً آشکار دارای کمترین اهمیت است. تفسطه ماکزیمم را واژه سوسیالیسم در بحبویه اوج بحران اقتصادی تعیین می‌کند. اگر این نقطه ملاک ما باشد، نرخ متوسط محبوبیت این واژه‌ها به ترتیب اهمیت در طی تمام دوره یاد شده

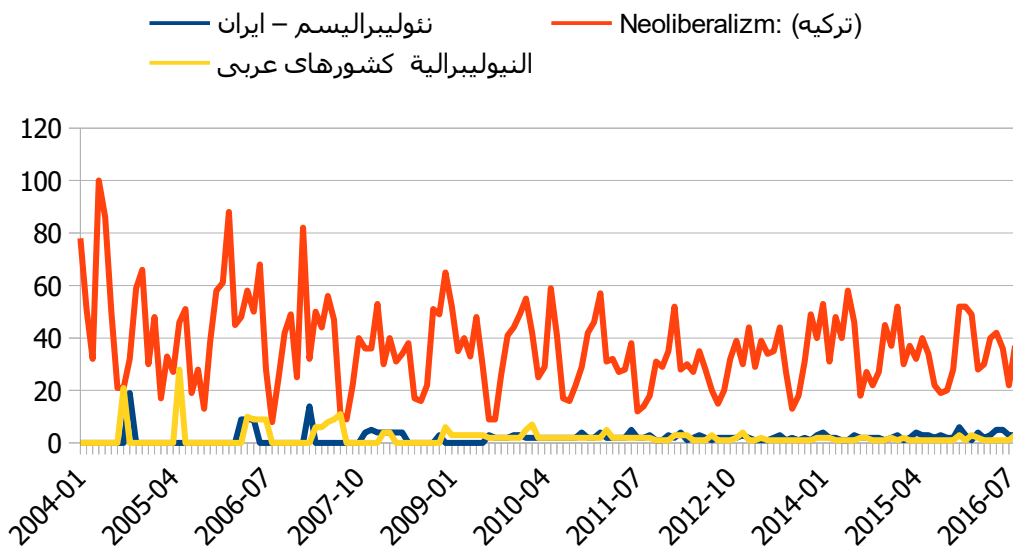
فمینیسم، نابرابری، سوسیالیسم، مارکسیسم و سکولاریسم با ارقام ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۱۱، و ۳ می‌باشند. به راحتی می‌توان حدس زد که واژه دموکراسی در این کشورها بیشترین اهمیت را دارد. در میان فارسی زبانان نیز مجموع واژه‌های دموکراسی و مردمسالاری محبوبیت بیشتری نسبت به سکولاریسم دارند. تنها اختلاف در میان این دو نمودار اهمیت واژه سکولاریسم است که پس از دموکراسی در میان ایرانیان محبوبیت دارد، در حالی که این واژه اهمیت ناچیزی در مقایسه با دیگر واژه‌های یادشده در جهان انگلیسی زبان دارد.



اگر بخواهیم به میزان محبوبیت واژه سکولاریسم در منطقه خود نگاه کنیم، آنگاه خواهیم دید که این واژه در ترکیه بیشترین محبوبیت را داراست، اهمیت آن در مصر و ایران تقریباً به یک اندازه در مقایسه با ترکیه می‌باشد. البته باید در نظر داشت که لائسیته یکی از پایه‌های مهم جمهوری ترکیه را تشکیل

می‌دهد و از این رو میزان محبوبیت و رواج آن در ترکیه قابل فهم است. اما از سوی دیگر این نمودار به ما نشان می‌دهد که واژه سکولاریسم در ایران، اگر نقطه ماکزیمم محبوبیت این واژه در دوران سقوط مرسی در مصر را حذف کنیم، در طی کل این دوره اندکی بیش از مصر محبوبیت دارد (اگرچه تشخیص این موضوع در نمودار زیر بسیار مشکل است).

در نهایت به واژه نئولیبرالیسم که از واژه‌های بسیار محبوب طرفداران چپ است، می‌توان نظری افکند. بایستی گفت که این واژه در مقایسه با دیگر واژه‌های مورد بررسی ما در سطح دنیا از کمترین محبوبیت برخوردار است. اما رواج این واژه در واقع میزان تأثیر چپ در سال‌های اخیر را نشان می‌دهد. اگر محبوبیت این واژه در سطح منطقه را بررسی کنیم، گوی جادویی گوگل به ما چنین نموداری را نشان می‌دهد.

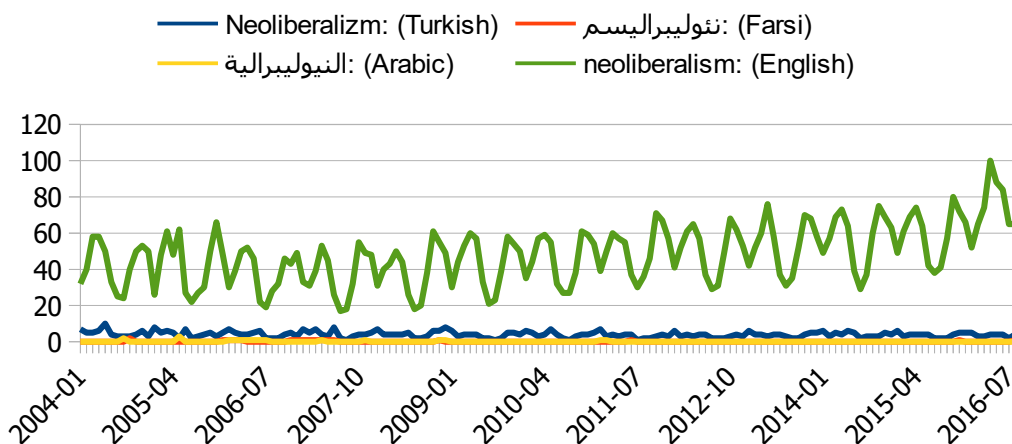


مقایسه نرخ جستجوی واژه نئولیبرالیسم در منطقه

به عبارت دیگر میزان محبوبیت این واژه دست پخت چپ، در ایران و کشورهای عربی تقریباً به یک

میزان و در مقایسه با ترکیه بسیار ناچیز است. لازم به تذکر است که این واژه در زبان ترکی و لهستانی یکی است، اما بیشترین میزان محبوبیت واژه یاد شده مربوط به ترکیه و نه لهستان است، اما با توجه به این واقعیت، باید کمی از میزان محبوبیت این واژه در ترکیه کاست. در صورتی که ترکیه و لهستان را در اینجا ملاک قرار دهیم در طی دوران ۲۰۱۶-۲۰۰۴، نرخ متوسط استفاده از این واژه در ترکیه و لهستان، ایران و کشورهای عربی به ترتیب ۴۳، ۷ و ۴ می‌باشد.

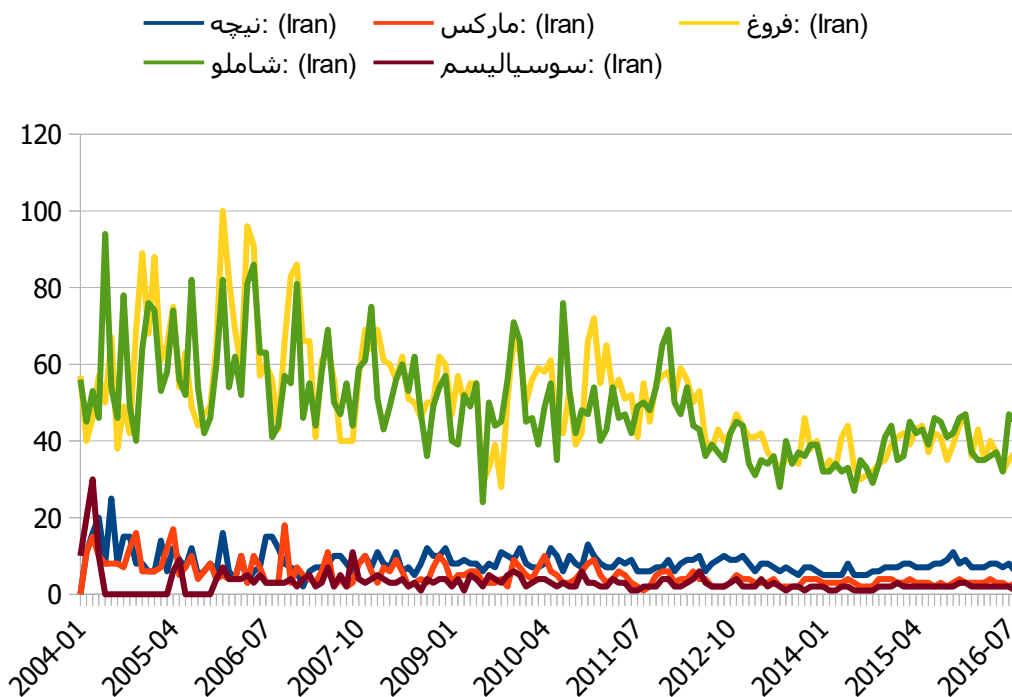
چنانچه این واژه کمتر محبوب را در سطح جهان انگلیسی زبان مورد توجه قرار دهیم، آنگاه نسبت ارقام رواج این کلمه در ترکیه در مقایسه با واژه انگلیسی آن مانند نسبت این واژه در میان عرب زبانان با ترک و لهستانی زبانان می‌گردد.



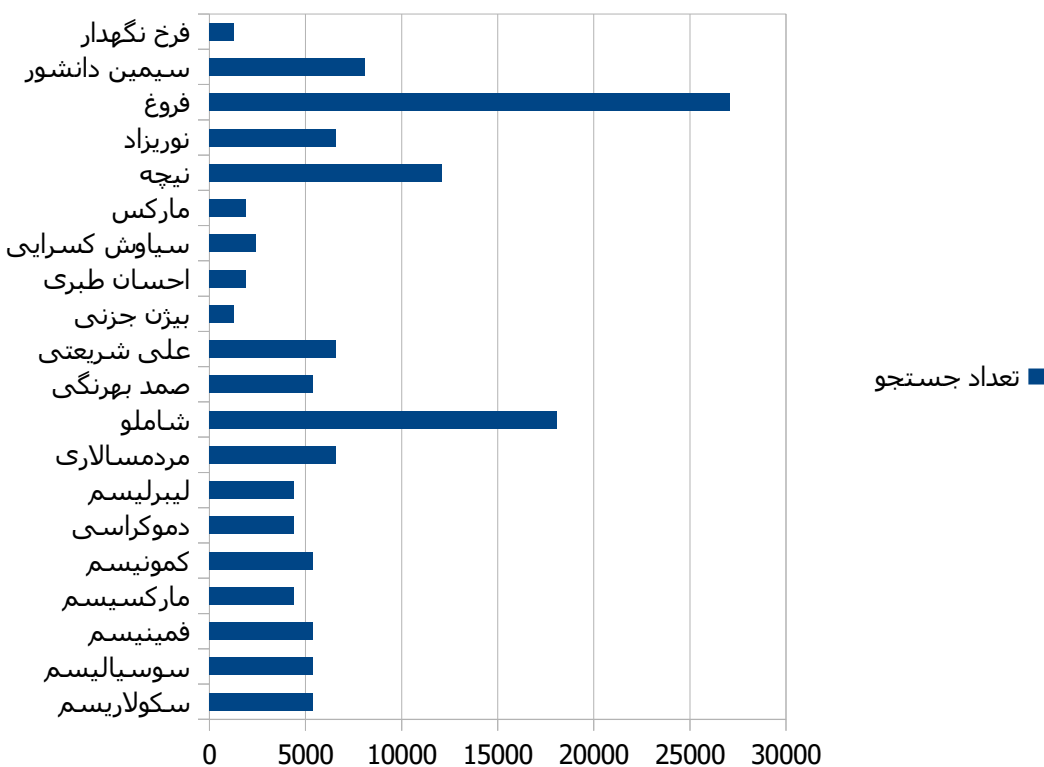
مقایسه نرخ جستجوی واژه نئولیبرالیسم در جهان

علیرغم آن که میزان تأثیر چپ در کشورهای انگلیسی‌زبان چندان زیاد نیست، اما این نمودار سیر صعودی استفاده از این واژه را نشان می‌دهد. چنین چیزی را نمی‌توان در مورد رواج این واژه در میان فارسی‌زبانان و عربی‌زبانان گفت. از طرف دیگر سیاست‌های نئولیبرالیستی در ترکیه، مصر، تونس و

حتی ایران (اگر چه نه به وسعت کشورهای یاد شده) بسیار شایع بوده است. آیا می‌توان گفت که تأثیر چپ در ایران حتی در مقایسه با همتایان خود در سطح جهان و منطقه (ترکیه) بسیار ناچیز بوده است؟ از همه مهمتر اینکه اگر چه چپ به خاطر اهمیت گذشته خود، در مباحث ایران همچنان حضور دارد، و بنا به شرایط کنونی ایران - جایگاه دین در حکومت و موقعیت زنان در جامعه - توانسته است در همیاری با دیگر نیروهای پیشرو واژه‌هایی چون سکولاریسم و فمینیسم را در ایران رواج دهد، اما در ترویج واژه نئولیبرالیسم که از اهمیت بسیار کمتری در جامعه ایران برخوردار است، موفقیت چندانی نداشته است. آیا این امر به معنی نقش کم چپ در رواج این واژه‌ها در مقایسه با نیروهای دیگر است و یا اینکه به دلیل وجود شرایط عینی بهتر در جامعه رواج چنین واژه‌هایی اسان‌تر است؟ به عبارت دیگر آیا در نقش چپ در رواج چنین واژه‌هایی غلو نمی‌شود؟



در پایان این بحث می‌توانیم به اهمیت واژه سوسیالیسم در مقایسه با شخصیت‌های فرهنگی محبوبی چون شاملو، فروغ و نیچه نگاه کنیم. نمودار بالا نرخ محبوبیت سوسیالیسم در مقایسه با دو شاعر معاصر و دو متفکر جهانی در ایران را نشان می‌دهد. همان‌طور که انتظار می‌رود محبوبیت شعرای یاد شده بسیار بالاست. اما جالب اینکه نیچه در ایران از اعتبار بسیار بیشتری نسبت به مارکس، سوسیالیسم، فمینیسم و ... برخوردار است.



متوسط جستجوی ماهیانه در سراسر جهان

شرکت گوگل برای فروش تبلیغات ابزار « ادوردز » (adwords) را در اختیار صاحبان سایت‌ها قرار

می‌دهد. در این سیستم می‌توان بر اساس بودجه‌ای که صاحب یک سایت، خود تعیین می‌کند برای تبلیغاتش بعضی از واژه‌های مورد درخواست خود را به لیست معمول واژه‌ها بیافزاید. گوگل میزان جستجو در مورد هر واژه در طی یک مدت معین (معمولاً متوسط جستجو در یک ماه که آن نیز بر پایه تعداد جستجو در ۱۲ ماه گذشته محاسبه می‌شود) را نشان می‌دهد. از این ابزار می‌توان (سوء) استفاده نموده و میزان متوسط ماهیانه جستجو برای هر واژه کلیدی دلخواه را بر اساس امار جستجوگر گوگل تعیین نمود. البته ابزار مشابه دیگری نیز وجود دارند. من براساس لیست واژه‌های کلیدی خودم با کمک ابزار یاد شده جدولی از آمار ماهانه جستجو برای بعضی از شخصیت‌ها و موضوعات تهیه کردم. شاید عده‌ای به لیست انتخابی من ایراد بگیرند، اما هدف من مقایسه بین اشخاص و موضوعات (غیر جنجالی) تقریباً هم‌سنگ در حال حاضر است. قطعاً می‌توان این لیست را با موضوعات و اشخاص دیگر بهتر نمود. بایستی به چند موضوع در اینجا توجه نمود، اول اینکه سؤال در مورد یک شخصیت، یا یک موضوع را می‌توان پیش از هر چیز به کنجکاوی ربط داد و نه مستقیماً به محبوبیت. دوم میزان جستجوی مردم بسیار فصلی است. سوم اینکه « ادوردز » وسیله فروش تبلیغات گوگل بر اساس کلیدهای جستجو است. چهارم اینکه این آمار مربوط به بخشی از جامعه است که از امکانات کامپیوتری و موبایل برخوردار است و نه کل جامعه. در صورتی که من با همین ابزار از میزان متوسط ماهیانه جستجو در مورد خانم کیم کارداشیان پیرسم، گوگل عدد ۴۹۵۰۰ را نشان می‌دهد. از شخصیت‌های تاریخی محبوب ایران فقط حافظ می‌تواند از خانم کارداشیان پیشی گیرد (با رقم ۶۰۵۰۰)، سعدی و مولانا با هم به اندازه خانم کارداشیان سؤال ایجاد می‌کنند. لازم به هیچ توضیحی نیست چه کسی محبوب ایرانیان است، کی ماندنی و کی فراموش شدند. اما طبعاً مقایسه سعدی و حافظ تحت شرایط مساعد و یکسان می‌تواند تا حدی برای درک محبوبیت آن دو مفید باشد. باری، شکل بالا تعداد متوسط کلمات رایج جستجو شده در هر مورد را در طی یک ماه نشان می‌دهد.

نتیجه

با توجه به همه آمار و ارقام یاد شده و در عین حال سختی تفسیر این آمار و احتمال اشتباه در تفسیر آنها، باید بر این نکته تأکید نمود که در برخی از موارد نمی‌توان آمار یاد شده را به تنهایی مبنای نتایج معینی قرار داد. با این حال می‌توان گفت که ارقام یاد شده در اکثر موارد تأیید بسیاری از واقعیت‌هایی است که ما از قبل می‌توانستیم آن‌ها را حدس بزنیم. از این رو شاید بتوان از این ارقام در موارد مشابه

که ما نمی‌توانیم به درستی تحلیل نمائیم نیز استفاده کرد. رئوس نتایج کلی این ارقام را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود.

اینترنت مانند برخی دیگر از اشکال ارتباطات و مباحثه، می‌تواند ما را حباب‌های ویژه‌ای که دوست داریم محبوس نماید. این پدیده تازه‌ای نیست و همیشه وجود داشته است. اینترنت و وب‌یژه گوگل به این گرایش کمک می‌کنند. رفتار اینترنتی کاربران رادیکال و چپ ایرانی، چرخه بسته‌ای را نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد از پرتال گویا شروع می‌شود و وبگردی در سایت‌های مختلف ادامه می‌یابد.

نحوه استفاده کاربران چپ و وبگردی آنها باز هم به خوبی نشان می‌دهند که دیوار تعلقات حزبی همچنان بلند و آشکار است. بسیاری از کاربران در صورت امکان از یک پرتال یا سایت خبری-تحلیلی شروع می‌نمایند و به سایت‌های مشابه با نظرات چپ خود سر می‌کشند.

همچون دیگر کشورها، اگر موضوعات جنجالی و یا مد روز به شکل عکس و فیلم به این سایت‌ها افزوده شوند، طبعاً بر میزان کاربران افزوده خواهد گشت. از آنجا که معمولاً این سایت‌ها از توان مالی برخوردار نیستند، گوگل از این لحاظ کمتر در رده‌بندی این سایت‌ها از نظر تبلیغاتی دخیل است، بلکه رده‌بندی گوگل به هنگام جستجو، بر اساس درجه مطابقت با واژه کلیدی مورد تجسس و نیز جستجوهای قبلی کاربر می‌باشد.

اکثر سایت‌های چپ اینترنتی به میزان کمی از جستجوگر گوگل و امثالهم استفاده می‌کنند. در خارج از ایران جستجو از طریق واژه‌های فارسی شاید به خاطر عدم دسترسی به کیبورد فارسی کمی سخت‌تر باشد. (هر چند امروزه بخاطر استفاده گسترده از موبایل و تابلت، استفاده از کیبورد فارسی برای جستجوی کلمات فارسی چندان مشکل به نظر نمی‌رسد). ورود به اکثر سایت‌های چپ از یک پرتال و یا پیوندهای سایت‌های خبری-تحلیلی صورت می‌گیرد. در این میان هنوز نرخ استفاده از رسانه‌های اجتماعی بسیار پایین است.

ورود به سایت‌های پژوهشی به خاطر وسعت مطالب مورد بررسی، و نیز گمنام بودن نسبی این سایت‌ها از طریق جستجوی یک واژه کلیدی و یا در موارد کمتر دیگری از طریق رسانه‌های اجتماعی می‌باشد. باید توجه داشت که میزان علاقه به این سایت‌ها در تمام جهان به خاطر زبان سخت و علمی مباحث چندان زیاد نمی‌باشد.

سایت‌های خارج از کشور به دلیل میزان کم علاقه ایرانیان داخل کشور و نیز عدم امکان ادامه کاری در خارج از کشور، با کم شدن تعداد مهاجرین علاقه‌مند به دلایل مختلف، با مرگ تدریجی دست بگریبان

هستند. البته این امر با وقوع حوادث نامترقبه در کشور می‌تواند سرعت تغییر نماید. اما دست روی دست گذاشتن و منتظر وقوع حوادث پیش‌بینی نشده ماندن، حاکی از عدم وجود یک برنامه حتی برای آینده نزدیک می‌باشد.

اگر به میزان واژه‌های جستجو شده محبوب در میان ایرانیان دقت کنیم، هر چند بعضی از واژه‌ها، همچون سکولاریسم، جای خود در ایران باز کرده‌اند، اما میزان استفاده از برخی از واژه‌ها در ایران نماینگر ضعف و تشتت چپ ایران حتی در مقایسه با همتایان ضعیف‌شان در جهان و منطقه ما می‌باشد. تقلیل و کم‌رنگ کردن پایه‌های اساسی چپ در مباحث منجر به اضمحلال و از بین رفتن هویت مستقل چپ در آینده می‌گردد. نمی‌توان فقط در مباحث جاری و ساری خود را به صورت دیگر نیروها درآورد و اساساً یادی از نکات کلیدی دیگر در جهت تعمیق دموکراسی ننمود.

همه ما به این واقعیت واقف هستیم که اگر بخواهیم بر میزان اعتبار چپ در مباحث جاری کشور بیافزاییم و بالطبع تأثیر بیشتری در جامعه باقی بگذاریم، بایستی نیروهای تقریباً همفکر چپ شیوه عمل خود را تغییر دهند. راه اتحادهای همفکران حزبی بسیار سخت و صعب‌العبور است، اما شاید همکاری چند سایت اینترنتی نه در فرمات کنونی بلکه در شکلی جدید و تازه، کمک موثری در این راه باشد. شاید این موضوع بتواند، به قول چامسکی، «نقطه روشنی در دوران تاریک ما» گردد.

پیوست

در جداول زیر می‌توانید کلمات کلیدی که در جستجوی ارگانیک از آن‌ها استفاده شده است را ببینید. در نتیجه هر جستجو، جستجوگر گوگل (یا دیگر موتورهای جستجو) نتایج خود را به ترتیب ستون دوم این جدول‌ها (در زیر) معرفی می‌کند. مثلاً اگر کاربر ما از واژه کلیدی «پیکنت» در جستجوی خود در گوگل استفاده کند، گوگل در ردیف اول خود، سایت پیکنت را معرفی می‌کند. تعداد بازدید نشان می‌دهد که آیا کاربران از این نتیجه راضی بوده و در طی یک ماه چند بار بر اساس جستجوی خود به سایت پیکنت مراجعه کرده‌اند. ستون آخر تعداد تمام جستجوها در طی یک ماه را نشان می‌دهد. بنابراین تعداد بازدید نشان می‌دهد که آیا جستجو به ورود به سایت مزبور انجامیده است یا نه. در اکثر جدول‌های زیر، در صورت وجود کلمات کلیدی جستجو، فقط بیست کلمه اول جستجو، نشان داده می‌شوند.

سایت پیک ایران

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
peykeiran	1	0	0
peykiran	1	0	0
پیکد ایران	1	0	0
peyknet	3	0	0
پتکین آذر مهر	7	6	890
شرکت آتی آسا	7	0	0
پیکدنت	7	0	0
کارگر-شرکت معدن سنگد آهن بافق- سه ماه			
مطالبات مزدکد پرداخت	8	0	0
درگیرکد در کوهدشت	9	0	0
درگیرکد امروز ایران شهر	10	5	780
خدمت هاکد رضا شاه	11	7	1900
ناهد گرجی	11	3	940
کاندیداهاکد شوش	12	80	21000
فروش تجهیزات نظامی	12	5	1500
بطحایی تکذیب کرد	13	0	0
احمد شهید: سال گذشته در ایران ۹۶۶ تن اعدام شده‌اند	13	0	0
دیگریان	13	0	0
ترمینال بیهقی	14	0	0
عکسهای پروژه هاکد ارومیه	15	8	2100
که که خورکد	16	7	1800

سایت پیک‌نت

رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو	ولژه جستجو شده
پیک‌نت	1	0	0
pyknet	1	0	0
پیک نت peiknet	1	0	0
peyknet	1	0	0
peiknet	1	0	0
peykiran	4	0	0
پیک ایران	4	0	0
peykeiran	10	0	0
پیک‌روزنه	11	0	0
ostan-qz.ir	18	1	300
roozno	19	0	0
هشت پیک	20	9	2500
خسروانی	23	1	680

سایت اخبار روز

رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو	ولژه جستجو شده
1	0	0	ناملی بر مصاحبه رفیق علی خاوری «راه توده» چرا با -- صدای مردم مبارزه طبقاتی در شبکه های مجازی م- چابکی
1	0	0	akhbar rooz
1	0	0	akhbare rooz
2	400	2800	یوسف باقرپور
2	50	350	هرمنوتیک و نو اندیشی
3	40	400	چرا بازیکنان بزرگ بایرن شماره های غیر معمول می پوشند
3	0	0	اخبارروز
4	60	850	بهار لندی
5	3000	49000	مالجو قرارداد موقت کارگران
5	100	1700	بیشترین گلزن الکلاسیکو
5	6	120	نامه سرگشاده بر گنگره ششم حزب توده ایران
5	0	0	کاکاباوه
6	3	410	درک مارکس از بدیل سرمایه داری
6	2	280	لیبرالیزم
6	0	0	برائت امامی کاشانی از رفسنجانی
6	0	0	اخبار روز
7	8	1100	حمید اشرف
8	7	1000	بی تا گشت ارس
8	6	890	پتکین آذر مهر

سایت ایران امروز

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
iranemrooz	1	0	0
ایران امروز	1	0	0
iran emrooz	1	0	0
ترک ستیزکد	2	50	380
امروز	5	0	0
شرکت فراگ آروماتیکد	6	3	520
احمد کسروکئ با اوبدتر از داعش	9	0	0
تاریخ روز مادر	11	70	18000
پیامر ویدئویی سید محمد خاتمی براکدلیست امید	12	3	890
"حسین قدیم"	13	0	96
درنا سرخ سر	14	2	610
عرضه مستقیم کلوچه لاهیجان	14	0	0
فقر فرهنگی چیست	14	0	0
دلایل نابه سامانی اقتصاد ایران	16	9	2300
محصولات فروشگاه زنجیره اعدرفاه	17	2	540
مریم آرامفر	18	2	520
احتمالا بودجه بعد از اجرایی شدن برجام به مجلس برود	18	1	410
جامعه امروز ایران	18	0	24
اخبار امروز ایران	18	0	0
جرم اذین	19	0	0

سایت عصر نو

واژه جستجو شده	تعداد بازدید	تعداد جستجو	تعداد جستجو
قبیله کایا	1	1000	3700
عصر نو	1	500	1600
ایراندخت غفاری	1	0	0
نازلی یعقوب شاه‌ی	2	0	0
لوکاچ نابودد عقل	3	100	1200
شعر جدید شیلا	3	70	680
تولد کدام یک‌د از انقلابیون زیر همزمان با زادروز حضرت زهرا	3	0	0
! ،دیگر وقت آن نیست که بدانیم چه کسی جهان را آفریده است	3	0	0
(نوریه گا)	4	30	480
حمید اشرف	5	60	1100
سایت عصر سیاست	5	0	0
دیپلمات خامنه اید	5	0	0
شیوه ترانه سرایی	6	3	460
سازمان پاله ایران	7	20	3000
متن آهنگد تیرم چند	7	20	2300
سوم برادران سوشیانت	7	0	0
صولتان موزیک	7	0	0
پیکد سرعت رسان	8	30	4600
اخبار امروز	8	10	1500
سونا هدایتی	9	5	680

سایت نقد اقتصاد سیاسی

واژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
مالجو قرارداد موقت کارگران	1	20000	49000
نادیده گرفتن زنان باعث زن ستیزی می‌شود	1	2000	6100
درک مارکس از بدیل سرمایه داری	1	100	410
نقد اقتصاد سیاسی	1	0	0
مشکلات و مسائل دموکراسی معاصر	2	300	1800
مارکسیسم جامعه شناسانه	2	100	900
شرکت های چند ملیتی مفهومی است که از اوایل دهه 1930	2	0	0
اقتصاد جهان سرمایه داری	3	2000	25000
گسترش دین و توسعه در مکتب نئوکلاسیک ما قبل اسلام	5	90	1700
مدیران اقتصادی کارآمد چه میزان از درامدشان را پس انداز میکنند	6	20	2200
کتاب اقتصاد سیاسی ارتباطات	6	4	610
چین چگونه سرمایه داری شد	6	0	0
هال فاستر	8	1	170
مقاله امتداد جریان فکری رضایی	8	0	0
دیدگاهی ادواری از ارتباط حاکمیت شرکتی و مدیریت استراتژیک	9	20	2400
امریکا این همه پول را از کجا قرض می کند	10	2	290
آیا روسیه یک کشور امپریالیستی است	12	20	4000
خلاصه کتاب صرف و نحو استاد عونتی	12	8	2100
اوشیدا	12	3	860
کسی که به یافته های خود بسنده کند و از دنیای واقعی می شود	12	3	790

سایت راه توده

ولژه جستجو شده

در تله افتاده آهو بچگان را آب دادن

راه توده

واژه نامه سیاسی

دکتر ارانی

کنار غریبم که برده نسپیم

گزینش و ترجمه رضا نافع

نامه سرگشاده بر گنگره ششم حزب توده ایران

نهضت اجتماعی زنان

روزنامه پذیرفتن شعر

نیکدایین باند

خسرو روزبه

مازند نومه

خالو قربان

مخالقان چه گوارا

سرو سرور

انسان هاکم موفقی که دست و پا چلفتی بودند

هفته نامه صبح صادق

خاطرات زندان

مارکسیسم

رتبه در جستجوگر

تعداد بازدید

تعداد جستجو

1	100	440
1	0	0
2	0	0
5	50	850
5	30	510
5	0	16
7	0	120
8	40	5100
8	7	1000
9	10	1400
9	2	360
11	0	0
11	0	0
14	6	1600
17	0	0
18	0	0
21	0	77
22	100	75000
22	0	0

سایت راه کارگر

ولژه جستجو شده

مازیار واحدی

نامه سرگشاده بر گنگره ششم حزب توده ایران

حل رادیکال با فرجه بزرگ

تعطیم جرج بوش

آیا روسیه یکد کشور امپریالیستی است

nnsroj

دکتر سعید کارگر

گیدئون لود

لوگو شهرداری تهران ویکی پدیا

ممنوعیت ولنتاین در ایران

رتبه در جستجوگر

تعداد بازدید

تعداد جستجو

6	9	1300
11	0	120
14	2	710
15	4	1100
19	20	4000
19	0	160
21	1	960
21	0	200
21	0	0
24	0	0

سایت کارانلاین

واژه جستجو شده

تعداد جستجو	تعداد بازدید	رتبه در جستجوگر
720	200	1
18000	100	9
1100	8	9
0	0	13
620	2	14
7700	30	19
3200	10	20
0	0	20
800	1	21
0	0	22
0	0	22
0	0	23
530	0	24
0	0	24

سایت میهن

واژه جستجو شده

تعداد جستجو	تعداد بازدید	رتبه در جستجوگر
0	0	1
0	0	5
120000	900	6
14000	100	10
1200	4	13
260	1	13
0	0	14
500	1	15
11000	40	19

سایت پروبلماتیکا

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
تفاوت ابرژه و سوزژه	5	40	730
کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم	5	0	0
هگل و ایران	10	40	5800
صرف افعال انعکاسی در زبان فرانسه	12	2	670
درسگفتار هگل	12	0	0
نقد اقتصاد سیاسی	12	0	0
معنی functionalization	13	10	3100
تفسیر اشعار فروغ فرخزاد	13	3	760
دانلود کتاب خرد و انقلاب	13	0	0
کتاب جمشید بهنام	14	3	960
دانلود درس گفتارهای سید جواد طباطبایی	14	0	0
مشکلات و مسائل دموکراسی معاصر	16	7	1800
نقد میشل فوکو	16	2	530
فلسفه تاریخ هگل	20	300	80000
نادیده گرفتن زنان باعث زن ستیزه می‌شود	20	20	6100
لوترک نقاش	20	2	590
دانلود موسیقی متن فیلم شوهر آهوخانم	21	2	1900

سایت حزب کمونیست ایران

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
علل پیدایش حاشیه نشینی	5	0	0
فشار و تبعیض جمهوری اسلامی بر علیه قشقانیها	12	1	290
رادیو کوچه	13	1	420
پژواک ایران	14	4	1200
نرخ سواد بزرگسالان ایران ایران	14	0	0
شماره مانیفست	14	0	0
ایران ترانه	15	800	200000
تلفات ایران در سوریه	15	3	760
سرودهاکد انقلابی	18	10	3700
سخنرانی محمد مالجو ویدیو	18	2	530
طلایه داران عفاف و حجاب	20	0	0
تاریخچه روز جهانی زن	21	10	7700
گرایش کارکنان سازمان مالیاتی و سازمان بیمه در	23	2	1300
انتقاد صفر نعیمی	23	0	260
دارسی در قاجار	24	2	1500
اعضاد جدید هیات مدیره شرکت توس گستر	24	0	610

سایت کومله

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
ابوبکر مدرسی	1	300	820
هه‌آیزاردنه‌کانی مه‌جلیسی شوارکد نیسلا می ئیران	4	20	350
به‌نامه‌کد مؤنناژ	16	0	0

سایت تز یازدهم

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
نادر فتوره چی	9	30	4200
سانتیمانتال	9	3	490
حاتم‌قادرکد	11	0	0
نقد اقتصاد سیاسی	16	0	0

سایت گویا

ولژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
portal entekhab	1	30000	91000
gooya	1	2000	5400
نشریات چپ اینترنتی ایرانی به کجا می روند؟ گویا	1	200	580
gooya.com	1	0	0
gooya news	1	0	0
گویا	1	0	0
irangooya	2	50	390
portan entekhab	3	100	1100
ایران گویا	3	0	0
iran news farsi	3	0	0
گویا نیوز	3	0	0
فست فود رضا ایرانشهر	6	30	4600
ebtekar newspaper.ir	6	10	1600
peykiran	6	0	0
iranjava	7	0	0
peiknet	7	0	0
footbalitarin	8	0	0
iran press news	8	0	0
iranian magazine uk	9	400	54000
news portal	11	0	0
shabake salam	12	9	2400
marde rooz	12	2	700
irangooya.ir	12	0	0
digarban	13	0	0
mardomrepot	14	0	0
enghelab eslami	14	0	0
digichat	14	0	0
irib	14	0	0
mardomreport	15	0	0
varzeshi tv	15	0	0
www.mardomreport.net	16	0	0
varzesh se	17	10	3200
mardomreport.net	17	4	1000
iranianuk.tv	17	0	0
iran emrooz	17	0	0
iran varzeshi email contact	18	4	1000
سایت هاکد خبرکد	18	3	880
parspake	18	0	45
سایت هاکد خبرکد	18	0	0
persian models	19	1	480
lenziran persian	19	1	450
mashregh news	19	0	0
iranpressnews	19	0	0
andisheh tv online	20	2	530
www.iraniancards	20	0	200
iranian news	20	0	0
lvarzesh	22	0	0

سایت ایران گلوبال

واژه جستجو شده	رتبه در جستجوگر	تعداد بازدید	تعداد جستجو
نقاب زیتون (بخش اول	1	400	1200
ایران گلوبال	1	400	1200
iran global	1	0	0
iranglobal	1	0	0
امیرحسین صیرفی	1	0	0
نامه سرگشاده بر گنگره شنشم حزب توده ایران	14	0	120
سایت خبری نگام	14	0	0
دادمردان	15	0	0
peyvandha	16	0	0
محمدحسین نوری زاد	17	0	0
کامران متین	18	0	100
احمد کسروی؛ با او بدتر از داعش	19	0	0
مجید کاووسی‌فر	20	2	630
اقتصادنیوز	20	0	0
مررضیه وفامهر	20	0	0
شهید رجایی در سازمان ملل	21	1	680
call of duty:enemy insight درباره	21	0	360
بهار بهار چه اسم آشنایی	21	0	0
تبریزیان	22	0	0
علی قربانی مدیرعامل سابق شرکت تجهیزات ایمنی راه‌ها	23	1	640

- آیا می‌توان؟

طرح بحث در باره تحول نشریات چپ اینترنتی

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۰۵۹۸

مقدمه

در مقاله قبلی به آمار برخی از سایت‌های چپ اینترنتی نگاهی داشتم و سعی نمودم در بستر این آمار، اوضاع فعلی این نشریات را نشان دهم. همانطور که در آن مقاله نیز اشاره شد، نتایج آن آمار به جز در مواردی - حداقل برای من - غیرمنتظره نبود و اکثر دست‌اندرکاران این سایت‌ها خود از آمار خواندگانشان اطلاع دارند و روزانه میزان صعود و سقوط کاربران را تحت نظر دارند. آنچه که من تلاش به انجام آن نمودم، جمع‌آوری آمار مربوط به اکثر سایت‌ها به طور یک‌جا بود و بس. هدف نویسنده این سطور فقط جان تازه‌ای دمیدن به روح این مشکل قدیمی و ایجاد بحث حول آن، به منظور یافتن راه‌حلی برای این «مشکل» بود. مشکل را در گیومه گذاشتم، چرا که این امر از نظر عده‌ای مشکل نبوده و روند محتوم همه این سایت‌ها می‌باشد و فقط باید آن را پذیرفت. به مقاله مذکور چند انتقاد شد که من در این مقاله به بخشی از آنان می‌پردازم. رئوس این انتقادات را می‌توان چنین عنوان کرد.

1. چرا چپ؟ چرا بایستی سیر نزولی نشریات چپ را عمده نمود و بقیه نشریات را از آن مجزا کرد؟
 2. این موضوع چیزی است که همه از آن اطلاع دارند و مسئله‌ای را حل نمی‌کند. مشکل یافتن راه حل این قضیه است.
 3. آیا ما باید به طور کورکورانه به امار توجه کنیم و فقط بذر ناامیدی بپاشیم؟
- در این مقاله من به امکانات مثبتی که وجود دارند و می‌توان از آن استفاده نمود می‌پردازم. برای آنکه حوصله خواننده بی‌تاب نیز سر نرود من از «راه حل» خود شروع می‌کنم و در ضمیمه مقاله خیلی کوتاه به پاسخگویی سؤال اول و برخی از انتقادات مشابه پرداخته و نیز آمار برخی از سایت‌های دیگر

را با نشریات مقاله قبل مقایسه و یا تکمیل می‌کنم. من فکر می‌کنم که هدف اصلی همه ما بایستی تلاش در جهت یافتن راه‌حلی برای این مشکل باشد. من همچنین فکر می‌دانم که نویسنده در مقایسه با دیگر دست‌اندر کاران بردبار و فداکار این سایت‌ها تجربه بسیار کمی دارد و احتمالاً آن‌ها راه‌حل‌های بسیار بهتر و سازنده‌تری برای حل این موضوع دارند. در این صورت شاید طرح نظرات ناپخته من زمینه را برای طرح نظراتی فراهم سازد که مدت‌ها راجع به آن فکر شده اما در سطح گسترده‌ای مطرح نگشته است.

تنوع یا تشت؟

زمانی ابروینگ هاو، یکی از روشنفکران بنام آمریکا و بنیان‌گذار مجله دیسنت در آمریکا گفت، وقتی روشنفکران کار دیگری ندارند، مجله درست می‌کنند. این موضوع اگر چه نه همه مشکل، بلکه یکی از اجزاء اساسی معضل کنونی ماست. همچنین زمانی که هاو این موضوع را عنوان کرد، راه انداختن یک مجله کار ساده‌ای نبود، اما امروز به خاطر امکانات بسیار عالی تکنیکی، تنوع‌طلبی و نیز تشدید گرایش‌های فردگرایانه در دوران کنونی، بسیار ساده و رایج است و گفته‌ی بیش از هر زمان دیگری در مورد ما صدق می‌کند. اینک روشنفکران ما وقتی کار دیگری ندارند، سایت اینترنتی راه می‌اندازند. دریچه‌ها یکی از نمونه‌های بسیار کوچک آن است.

اما چرا چنین است؟ چرا در چپ، خصوصاً آن‌هایی که اینقدر در مورد کار جمعی صحبت می‌کنند، خود اینقدر اصرار بر کار فردی دارند؟ طبعاً این یکی از خصوصیات انسانی است، ضمن اینکه همه می‌دانیم انسان‌های امروزی بدون کار جمعی و همکاری در طول تاریخ حداقل ۵۰ هزار ساله اخیر خود نمی‌توانست دوام آورد.

یکی از دلایل اصلی این مورد مشخص نیافتن یک پلاتفرم مناسب است. آیا می‌توان پلاتفرم مناسبی ایجاد کرد که هم برای تمام روشنفکران چپ ما به اندازه کافی جذاب باشد و هم آن‌ها را به خاطر این همکاری در چنگال خود اسیر نکند؟

دلیل دیگر کیفیت نازل بسیاری از وبگاه‌ها، پراکندگی زیاد و وسعت موضوعات، و ندیدن یک خط قرمز در میان این موضوعات است. یک علت مهم دیگر، وابستگی‌های حزبی و یا عدم این وابستگی‌ها می‌باشد. اما بنا به آنچه که در ابتدا به نقل از هاو گفته شد، حتی در صورت در دسترس بودن یک پلاتفرم مناسب و یک نشریه اینترنتی با کیفیت بالا، که تعدادشان امروزه کم هم نیست، سایت‌های مختلف باز هم وجود خواهند داشت و نمی‌توان و نباید سعی در نابودی آنان نمود. طبعاً دلایل دیگری

را می‌توان برشمرد، اما از نظر من این دلایل از جمله مهمترین آنهاست و خیلی از دلایل دیگر را می‌توان به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به چند دلیل بالا ربط داد.

جانی تازه در دم نشریات کوچک

بحران روزنامه‌های سنتی که از اواخر دهه‌های آخر سده قبل آغاز شده بود با رشد تکنیک جدید اینترنتی، وب، به سرعت تعمیق یافت. صفحات پرخرج هنر و ادبیات، یا صفحات بین‌المللی روزنامه‌ها که نیاز به خبرنگاران خارجی داشتند کمترین خواننده را به خود اختصاص می‌دادند. کم‌کم صفحات پر درآمد مانند حوادث، و صفحات مختص به زندگی و شایعات ستارگان هنر و ورزش بزرگ و بزرگتر شدند و صفحات پرخرج اما کم درآمد کوچک و کوچکتر گشتند.

در سال ۲۰۰۵، خانم یونانی-آمریکایی اریانا هافینگتون به همراه سه تن دیگر از یاران خود نشریه و شبکه خبری اینترنتی هافینگتون پست را بنیاد نهاد. شش سال بعد آمریکا آنلاین این شبکه خبری را به مبلغ گزافی خرید. شبکه مزبور از زمان تاسیس خود تاثیر زیادی بر شکل کار روزنامه‌های سنتی گذاشته است. بنا به گفته خانم امیلی بیکرتون، مدل جدید هافینگتون پست جهت‌گیری تازه‌ای برای روزنامه‌نگاری به جای نهاد. ویراستاران بایستی چشم‌شان را به شبکه‌های اجتماعی دوخته و با کمک ابزارهای بسیار پیشرفته و موتورهای جستجوگر، مهمترین عناوین و موضوعات خبری را از رسانه‌های گروهی اخذ کرده و بسرعت موضوعات «داغ» را تهیه نمایند. خبرنگاران مجبورند اخبار و نوشته‌های تحلیلی خود را بر اساس اخبار اژانس‌های رسمی، آماده نمایند.

درواقع ما امروز اخباری را که یک اژانس خبری رسمی گزارش داده تحت عناوین مختلف، اما تقریباً با همان محتوی در نشریات متفاوت می‌خوانیم. این مسأله قبل از هر چیز مربوط به فشاری است که از طرف صاحبان جراید برای نشر سریع اخبار و یا نوشته‌های تحلیلی به خبرنگاران وارد می‌شود. نتیجه این امر نوشته‌های یکسان و متأسفانه در موارد زیادی تحلیل‌های آیکی از حوادث است. طبعاً امکان پخش سریع اخبار دستاورد بزرگی برای ماست. این موضوع در کشورهای استبداد زده‌ای چون ایران، دارای اهمیت بیشتری است. اما این یک‌رنگی و همگونی اخبار منجر به پدیده دیگری به نام اجتناب از اخبار شده است. هر چند که تحقیقات در مورد آن گروهی از مردم که تماشای تلویزیون، شنیدن رادیو، و یا خواندن روزنامه‌ها رابه خاطر اجتناب از اخبار تکراری کنار گذاشته‌اند، در حد بسیار مقدماتی است، اما ما در غرب با واژه‌ای چون «اجتناب‌کنندگان اخبار» روبرو هستیم. این افراد اگر چه هنوز بسیار اندک هستند، اما به انحاء مختلف چشم و گوش خود را بر اخبار می‌بندند. این پدیده نشان

دیگری از خستگی از اخبار تکراری و یا رسمی می‌باشد.

هر چند پدیده یاد شده هنوز در حد نازلی است، اما ما را در برابر این سؤال جدی قرار می‌دهد که آیا نشریات چپ اینترنتی با باز نشر اخبار ایران، در شرایطی که عده‌ای از خواندن اخبار تکراری در حال فرار هستند، بر تعداد خوانندگان خود می‌افزایند؟ اگر مسأله تعداد خوانندگان، کلیک و لایک برای سایت‌های نشریات انتفاعی اهمیت بسیار زیادی داشته باشد، آیا برای سایت‌های غیرانتفاعی که تعداد خواندگانش در لحظه کمتر اهمیت دارد و باید به آن در یک پرسپکتو طولانی‌تر زمانی نگاه کنند، دارای همان اهمیت است؟ حتی اگر خوانندگان این نشریات به چنین اخباری نگاه کنند، آیا نباید این نشریات هم و غم و منابع بسیار کوچک خود را صرف مقالات، تحلیل‌ها و یا آنچه که توانایی آن را دارند، آنچه که در دیگر نشریات بدان کمتر پرداخته می‌شود، آنچه که آن‌ها فکر می‌کنند بایستی به آن بسیار عمیق‌تر پرداخته شود، نمایند تا اینکه به باز نشر یک خبر تکراری که حتی از همان ابتدا شاید در بی‌بی‌سی و دویچه‌وله نیز تکراری بوده است، پردازند؟

در همین رابطه بایستی گفته شود که بسیاری از خوانندگان نشریات اینترنتی خبری-تحلیلی کوچک، اخبار «مهم» درج شده در آنجا را یا قبلاً در بی‌بی‌سی و سایر خبرگزاری‌ها خوانده‌اند و یا اینکه حتی با دیدن خبر در این نشریات، باز به منبع «اصلی» آن یعنی بی‌بی‌سی، رادیو فردا، و ... مراجعه خواهند کرد. تنها اهمیتی که درج یک خبر تکراری در این نشریات دارد، تأکید بر اهمیت خبری است که این یا آن نشریه در باز نشر خبری که انتخاب کرده است، می‌کند. دوباره این سؤال را باید از خود بکنیم، آیا فقط تأکید بر اهمیت یک خبر، اینقدر اهمیت دارد؟

امروز یکی دیگر از پدیده‌های جالب توجه، اهمیت یافتن دوباره نشریات کوچک است. در زمانی که بسیاری از نشریات بزرگ شاهد کاهش سود خود هستند، نبرد در دو جهت مختلف برای زنده ماندن صورت می‌گیرد. اول بسیاری از نشریات بزرگ ضمن کاهش شدید پرسنل خود، به استخدام روزنامه‌نگاران جوانی که مستقیماً از مدرسه می‌آیند، به ویژه کسانی که کار با رسانه‌های اجتماعی را به خوبی بلد هستند، می‌پردازند. در عین حال، توجه به افراد کم سن و سال‌تر برای جذب آنان بویژه با استفاده از تکنیک‌های جدید بسیار بیشتر شده است. در بسیاری از رسانه‌های بزرگ، مقالات و نوشته‌ها را هر روز کوتاه‌تر ساخته و با تغییر محتوی آن‌ها هدف خود را افراد جوان‌تر قرار می‌دهند. نوشتن مقالات کوتاه در مورد ستارگان محبوب و جنجالی مانند جاستین بیبر و لوهان لیندسی و امثالهم افزایش چشمگیری یافته است. در عین حال وبگاهی چون ردیت، که کاربران خود اهمیت خبر را تعیین و رده آن را بالا و پایین می‌کنند، محبوبیت زیادی یافته است. سایت‌های دیگری چون وکس

دات کم (vox.com)، اخبار را به زبان ساده، با کمک تکنیک جدید و به صورت صفحات ویکیپدیا دائماً به روز می‌کنند. به کارگیری همه این اشکال جدید تکنیک، همراه با گسترش استفاده از وسایل شنیداری و تصویری باعث جلب توجه خوانندگان تازه گشته است. نشریات قدیمی توانسته‌اند تا حدی تعداد خوانندگان نه پروپا قرص و وفادار بلکه گریزپای خود را زیاده‌تر کنند.

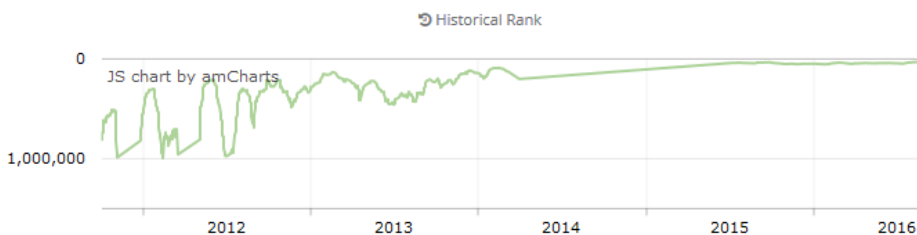
دوم، در جبهه دیگری نشریات کوچکی پا گرفته‌اند که در عرصه‌های بسیار ویژه‌ای نیروی خود را گذاشته‌اند و توانسته‌اند بر خلاف روندهای جاری در عصر فرهنگ گوگولی، با استفاده از متخصصین به طور عمیقی به تشریح و توصیف این عرصه‌های ویژه و کوچک بپردازند. «sniche publication» نشریات چاپی و دیجیتالی کوچکی هستند که سعی دارند اطلاعات خوانندگان خود را در عرصه مورد نظر خویش به حد خیلی بالایی برسانند. گروه‌های مورد نظر این نشریات بسیار متفاوت هستند. برخی از این دست نشریات با استفاده از کاغذهای چاپ بسیار مرغوب و عکس‌های هنری، و با قیمتی گران چاپ می‌شوند و اشخاص ویژه‌ای را به سوی خود جلب می‌کنند. بعضی دیگر ممکن است فرهنگ در حال فراموش شدن یک قوم کوچک را مورد توجه قرار دهند، عده‌ای تلاش می‌کنند به زبانی ساده و غیرآکادمیک موضوعات فلسفی را تشریح کنند. جالب آنکه تاکنون بسیاری از این نشریات کوچک که می‌خواهند در عصر توئیتر موضوعات مشکل را بسیار ساده و کوتاه سازند، موفقیت‌های نسبی مالی بهتری در مقایسه با برخی از روزنامه‌های بزرگ کسب کرده‌اند. از طرف دیگر این نشریات خود تحت تأثیر فرهنگ توئیتری قرار دارند، چرا که مطالب خود را بسیار کوتاه‌تر از مقالات نسبتاً بلند علمی و پژوهشی نموده، و زبان مقالات بسیار ساده‌تر از مقالات علمی است. به عبارتی، بسیاری از این نشریات جدید که موفق گشته‌اند طرفداران قایل توجهی بیابند، راه میانه‌ای بین مطالب بسیار کوتاه نشریات معمول و نشریات تخصصی علمی انتخاب نموده‌اند. اکثر آنان سعی می‌کنند که در هر شماره خود در صورت امکان تمرکز خود را از بر موضوع ویژه‌ای قرار داده و آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهند.

در همین رابطه این سؤال مطرح می‌شود که آیا این مدل می‌تواند برای طرح موضوعات تئوریک-پژوهشی-تحلیلی چه مورد استفاده قرار گیرد؟

نمونه‌های موفق

بی‌تردید یکی از نشریات و وبگاه‌های موفق چپ، نشریه امریکایی ژاکوبین می‌باشد. این نشریه که اخیراً پنجمین سال پیدایش خود را جشن گرفت، توسط باسکار سانکورا، پایه‌گذاری شد. باسکار در سن ۲۱

سالگی انتشار مجله را در سال ۲۰۱۱ در زمانی که در دانشگاه جورج واشینگتن بود، آغاز نمود. اگرچه از نظر زمانی، درست در میان بهت و شوک بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹، آغاز یک نشریه سوسیالیستی به‌موقع و عاقلانه به نظر می‌رسید اما هیچ‌کس حتی خود باسکار موفقیت امروز آن را به خواب هم نمی‌دید. اکنون سیاستمدارانی چون جرمی کوربین، ورزشکارانی چون کریم عبدلجبار، فیلسوفانی چون ژیزک، جامعه‌شناسانی چون اریک الین رایت، زبان‌شناسی چون نوام چامسکی و ... با آن همکاری می‌کنند. طیف نظرات منتشر شده بسیار وسیع و گسترده و از طرفداران سوسیال دموکراسی تا مارکسیست-لنینیست را در بر می‌گیرد. باسکار خود همچنان عضو سازمان بین‌المللی سوسیالیستی، تروتسکیست، می‌باشد. وی عنوان می‌کند که نشریه با دو هدف اولیه شکل گرفت: اول، ترویج تحلیل طبقاتی، تأکید بر سازمان حزبی و نیاز به گذر از سرمایه‌داری و دگرگونی قدرت دولتی می‌باشد. دومین هدف ژاکوبین مباحثه با لیبرال‌های چپ مانند طرفداران نیوویل از موضع اشکار سوسیالیستی و بدون دست کشیدن از انتقاد صریح از سرمایه‌داری می‌باشد. از نظر وی، دعوت لیبرال‌های «بهتر» آمریکا به نقد ساختاری از سرمایه‌داری، پایه مناسب‌تری را برای یک اپوزیسیون سوسیالیستی ایجاد می‌کند.



بهبود رتبه‌بندی الکسای ژاکوبین در طی سال‌های اخیر

چند ویژگی مهم ژاکوبین را می‌توان این‌گونه برشمرد: ۱- تأکید بسیار بیشتر بر موضوعات سیاسی و اقتصادی در مقایسه با موضوعات فرهنگی، تاریخ احزاب کمونیستی غربی، میراث انترناسیونال دوم و امثالهم می‌باشد. به عبارت دیگر، ژاکوبین سعی دارد تا از طرح موضوعات تاریخی و احساس‌برانگیزی که سال‌های سال در مورد آن‌ها بحث صورت گرفته اما چپ به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است، ضمن آن که این مباحث در حل مشکلات جاری و آینده آمریکا هیچ نقش مهمی را بازی نمی‌کنند، اجتناب نماید. باسکار در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود باز تأکید نمود که هدف ژاکوبین نگاه به آینده است. برای تأثیر گذاشتن بر مباحث جاری آمریکا، هر شماره نشریه تم ویژه‌ای دارد. ژاکوبین وبلاگ بسیار

پرطرفداری دارد و بسیاری از نویسندگان همکار آن از گوشه و کنار دنیا روزانه مقالات تئوریک و تحلیلی به روز شده‌ای در مورد تحولات مهم آمریکا و جهان منتشر می‌کنند. مقالات وبلاگ کمی ازادتر است و موضوعات متنوعی را در بر می‌گیرد. مقالات نشریه، معمولاً به شکل سیستماتیک و از زوایای مختلف، موضوع ویژه هر شماره را مورد کند و کاو قرار می‌دهند. مقالات نشریه مدتی پس از فروش، به تدریج و به طور مجانی در اختیار همگان قرار داده می‌شوند.

۲- ژاکوبین در این زمان، دارای شش کارمند تمام وقت که همگی سنی بین بیست تا سی و پنج سال دارند، می‌باشد. این نیروی جوان ضمن بررسی موضوعات جالب و مهم سعی بر این دارد که تا جای ممکن از زبان پیچیده و پاراگراف‌های طولانی با جملات تو در توی سخت خودداری کند. برعکس سیستم غالب هافینگتون پستی که در آن نه از ویراستار کارکشته خبری وجود دارد و نه عمق موضوعات شکافته می‌شوند، همه چیز با کنترل و هماهنگی یک سردبیر ویژه برای هر شماره منتشر می‌شود. در مقالات تا جای ممکن از آمار و ارقام در غالب نمودارهای بسیار گویا و واضح استفاده می‌شود.

۳- تاکید بسیار ویژه بر نقش طراحی و صفحه‌پردازی. هر شماره ژاکوبین همراه با طرح‌های متفاوت و استفاده از رنگ‌های بسیار تند می‌باشد.

۴- تا به امروز، منابع اصلی مالی نشریه عمدتاً از طریق فروش آن به شکل چاپی و الکترونیکی می‌باشد. وبلاگ ژاکوبین با وجود بازدیدگان زیاد روزانه از تبلیغات اینترنتی مدل گوگل حذر می‌کند. ژاکوبین مانند اکثر نشریات دیگر چپ معتقد است که مشترکین نشریه باید سرنوشت نشریه را تعیین کنند. درآمد نشریه در حدود نیم میلیون دلار می‌باشد.

۴- از ویژگی‌های نشریه پراکندگی خوانندگان آن می‌باشد. اگرچه نیمی از خوانندگان نشریه آمریکایی هستند، اما نیمه دیگر خوانندگان در بیش از صد کشور دنیا بسر می‌برند. جالب توجه آنکه اکثر مراجعه‌کنندگان ژاکوبین راه خود به این وبلاگ را از طریق رسانه‌های اجتماعی چون فیسبوک، توئیتر، ردیت و ... می‌یابند. تعداد بازدیدکنندگان یکتا در حال حاضر در حدود ۱۰۰۰۰ نفر به طور روزانه می‌باشد (البته بنا به آمار رسمی خود نشریه آمار بازدیدکنندگان یکتا بیشتر است، اما من در اینجا برای همه نشریات اینترنتی از چند ابزار تحلیلی که در مقاله قبلی نام برده شد، برای آمار وبگاه‌ها استفاده می‌کنم. دلیل اصلی چنین تصمیمی این است که در صورت عدم دقت امار، این عدم دقت تقریباً به طور یکسانی شامل حال همه نشریات شود، و امکان مقایسه درست که هدف من در اینجا است، وجود داشته باشد).

یکی دیگر از نمونه‌های موفق، وبگاه کانترپانچ می‌باشد که هدف خود را افشای اخبار دروغ و گفتن واقعیات به هر قیمتی می‌داند. اگرچه در رابطه با اینکه این وبگاه و نشریه را در زمره نشریات چپ باید قرار داد یا نه نظرات متفاوتی وجود دارد اما این وبگاه خود را به عنوان «صدای نترس چپ آمریکا پس از سال ۱۹۹۳» معرفی می‌کند. این سایت نشان می‌دهد که می‌توان در صورت داشتن منابع دست‌اول، سایت خبری موفقی بود. برخی از نویسندگان معروف چپ در این نشریه قلم می‌زنند، اما یکی از دلایل محبوبیت‌های این سایت، افشاگری‌هایی است که نشریه به دان دست می‌زند. از جمله همکاران سایت یکی از رهبران سابق ویکی‌لیکس می‌باشد. کانترپانچ هم دارای یک نشریه چاپی/الکترونیکی مختص مشترکین و نیز وبگاهی است که در آن مقالات همکاران سایت به تدریج چاپ می‌شوند. در این وبگاه سعی می‌شود که با همکاری شخصیت‌های مهم منتقد برنامه‌های رادیویی تهیه شود. کانترپانچ در بیش از ۱۲۰ کشور دنیا خواننده دارد، اگرچه بیش از ۶۳ درصد خوانندگان آن در آمریکا بسر می‌برند.

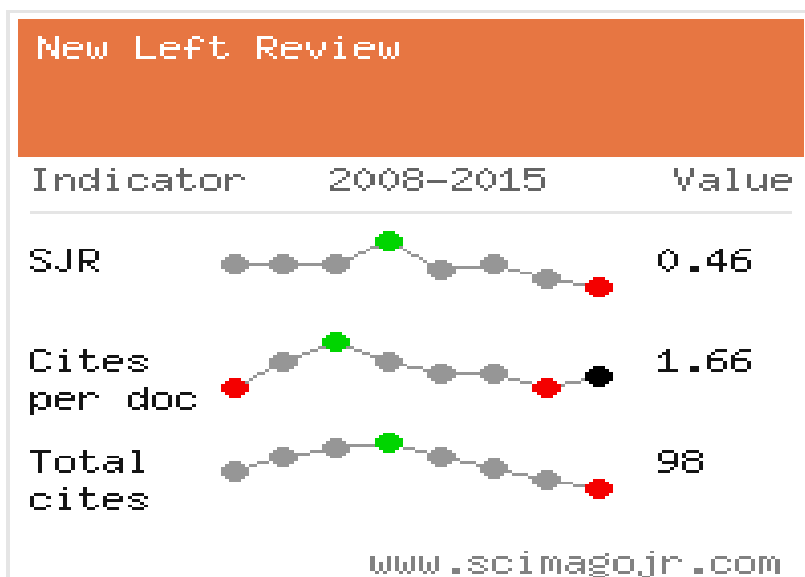
از دیگر نشریات موفق چپ N+1 می‌باشد، این نشریه بیشتر به مسائل هنری و ادبی می‌پردازد و از نشریات موفقی در این زمینه است. طبعاً محبوبیت آن به هیچ وجه به پای نشریه رادیکالی چون «London Review of Books» نمی‌رسد.

آمار و اهمیت آن

یکی از مشکلات عصر کنونی ما توجه کور و علاقه دیوانه‌وار به آمار می‌باشد. انسان امروزی بیش از هر زمان دیگری، وقت خود را به اندازه‌گیری می‌گذراند. ما وزن، فشار خون، نبض، میزان کالری‌های غذایی، کمیت و کیفیت خواب، تعداد قدم‌هایی را بر می‌داریم، .. تا شادی و میزان خوشبختی خود را اندازه می‌گیریم. از دلایل اصلی گسترش اندازه‌گیری چیزهایی که در گذشته فکرش را هم نمی‌کردیم، امکانات جدید برای اندازه‌گیری، جمع‌آوری و نگهداری سهل آمار، و امکان دسترسی اسان به امار قدیمی و جدید برای همگان می‌باشد. طبعاً یکی از این آمار تعداد خوانندگان نشریات اینترنتی، عادات، و رفتار آنها می‌باشد.

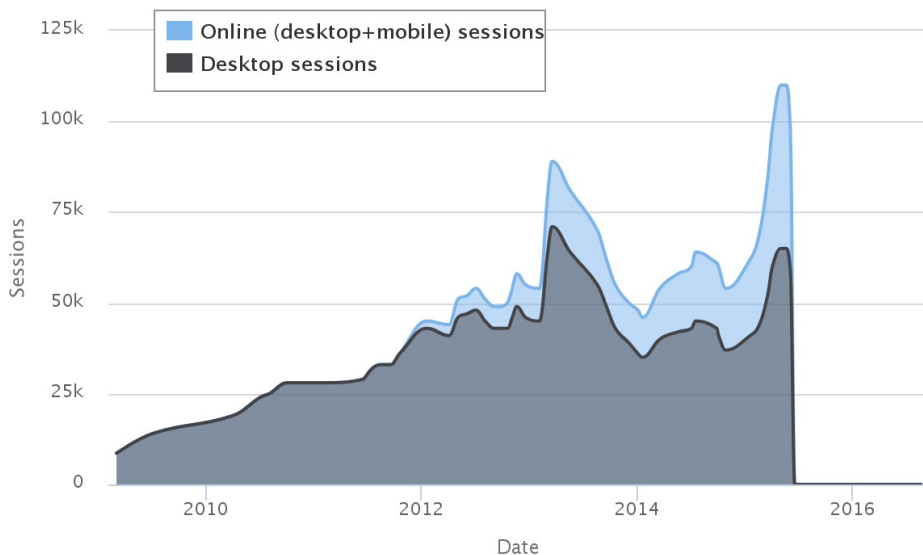
آنچه که مسلم است اینکه اندازه‌گیری تأثیر یک نشریه در جامعه و یا در افکار عمومی بسیار مشکل است. در رابطه با مجلات علمی از مقیاس اندازه‌گیری به نام ضریب تأثیر (impact factor) استفاده می‌کنند که درواقع شیوه‌ای برای رتبه‌بندی و مقایسه این نشریات است. این محاسبه بر مبنای ارجاع به مقالات یک مجله در طی دو سال متوالی می‌باشد. در این نحوه محاسبه به شکل خیلی ساده، تعداد ارجاع در نشریات علمی دیگر در طی دو سال گذشته بر تعداد کل مقالات مجله در طی همین دوره

زمانی تقسیم می‌شود. بنابراین اگر نشریه‌ای در طی سالهای ۲۰۱۵-۲۰۱۴ در مجموع صد مقاله منتشر کرده باشد و در عرض همین مدت مجموعاً دویست و پنجاه بار از مقالات منتشره در آن نشریه نقل قول شده باشد، آنگاه ضریب تأثیر نشریه ۲/۵ است. مثلاً در زیر می‌توانید تعداد متوسط نقل قول از هر مقاله را برای مجله نیولفت ریویو ببایید.



تابحال انتقادات زیادی به این شیوه اندازه‌گیری شده است. مثلاً اینکه این بررسی‌ها توسط مؤسسات مستقل صورت نمی‌گیرند و ممکن است اندازه‌گیری به نفع جریان خاصی کمی بالا پایین شود. اما در هر حال این اندازه‌گیری‌ها با همه نقایصشان می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. شکل بالا نشان می‌دهد که چگونه در ابتدای بحران اقتصادی میزان نقل قول به بالاترین میزان خود می‌رسد (نقطه سبز در نمودار وسط اگرچه مربوط به سال ۲۰۱۰ می‌باشد، اما درواقع، آن میزان نقل قول در طی دو سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ را نشان می‌دهد). نتیجه اینکه در زمان شدت گرفتن بحران اقتصادی میزان علاقه (به دلیل مقالات بسیار جالب در طی این دو سال و یا تحت تأثیر بحران و یا هر دو) زیادتر شده است. اگر فرض کنیم که همه مقالات دارای کیفیت یکسانی هستند، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که یک عامل خارجی، در اینجا شاید بحران اقتصادی منجر به علاقه بیشتری نسبت به این نشریه وزین قدیمی چاپ شده است.

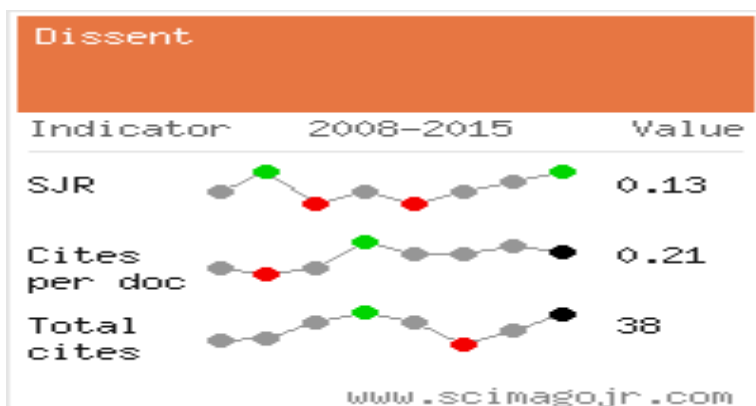
Traffic history for domain newleftreview.net, last 7 years



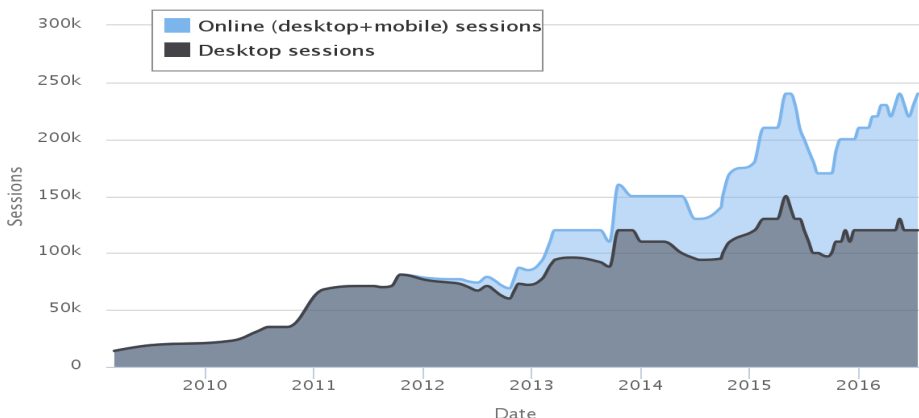
<http://www.rank2traffic.com/newleftreview.net>

اما در صورتی که ما به میزان علاقه کاربران همین نشریه توجه کنیم آنگاه باید از نمودار بالا کمک بگیریم. (این شکل فقط آمار مربوط تا سال ۲۰۱۵ را نشان می‌دهد زیرا این نشریه آدرس سایت خود را در سال ۲۰۱۵ تغییر داد.) در هر حال همان‌طور که دیده می‌شود تعداد مشترکین این نشریه و میزان ترافیک آن به هیچ‌وجه از روندهای تعیین شده بالا پیروی نمی‌کنند (باید توجه داشته باشیم که وبگاه این نشریه فقط محل نگهداری مقالات این نشریه طی بیش از نیم قرن گذشته است و در عرض سال‌های اخیر با وجود تغییر آدرس آن، خود این وبگاه تغییر چندانی نکرده است.) میزان علاقه - حداقل به شکل علاقه مشترکین در مراجعه به سایت - در طی سال‌های اخیر افزایش یافته است. یک دلیل دیگر می‌تواند تغییر رفتار مراجعه‌کنندگان این سایت باشد، یعنی اینکه روز به روز علاقه بیشتری به مقالات الکترونیکی نسبت به شکل چاپی آن نشان می‌دهند.

اگر همین مسأله را در مورد یک نشریه انگلیسی زبان دیگر یعنی دیسنت در نظر بگیریم، آنگاه دو نمودار زیر را خواهیم داشت.



Traffic history for domain dissentmagazine.org, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/dissentmagazine.org>

تغییرات ترافیک این سایت را می‌توان در بالا مشاهده نمود. میزان نقل‌قول‌ها در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ افزایش داشته اما میزان ترافیک خصوصا با توجه به مبارزه انتخاباتی اخیر آمریکا و البته رواج تکنولوژی جدید (استفاده گسترده‌تر از موبایل) افزایش دائم داشته است.

نتیجه اینکه اگرچه سعی می‌شود بوسیله شیوه‌های محاسباتی مختلفی میزان تأثیر نشریات را اندازه گرفت، اما میزان تأثیر در مباحثات جاری علمی و پژوهشی (حتی اگر فرض کنیم که این اشکال اندازه‌گیری دقیق باشند) با میزان علاقه کاربران همیشه همخوانی ندارد. با این حال می‌توان دید که

وقوع حوادث مهم در جامعه و یا در جهان، بر میزان علاقه به یک نشریه سیاسی-ایدئولوژیک می‌تواند به شکل مثبت و یا منفی تأثیر گذارد. مسأله اصلی این است که آیا یک نشریه می‌تواند از هجوم خوانندگان جدید، به دلیل وقوع یک حادثه سیاسی یا اقتصادی، استفاده برده و سعی در نگه داشتن بخشی، همه، و یا حتی در مواردی افزایش آنان نماید؟ مثلاً ما می‌دانیم که به هنگام انتخابات در ایران، علاقه به نشریات اینترنتی خارجی افزایش می‌یابد، آیا می‌توان از این علاقه استفاده نموده و خوانندگان را حتی پس از انتخابات علاقه‌مند نگه داشت؟ آیا می‌توان برای برخی از حوادث قابل پیش‌بینی، مانند انتخابات، خود را از قبل آماده نمود؟

از جمله مسائل مهم مربوط به آمار اینکه ما باید پدیده‌های هم‌جنس را با هم مقایسه کنیم. مثلاً اینکه تعداد کاربران یک سایت خبری-تحلیلی در مقایسه با یک سایت پژوهشی بسیار متفاوت است، اما با این حال پارامترهایی وجود دارند که می‌توانند همچنان مقایسه شوند، مثلاً ضریب بازگشت (bounce rate)، اشکال مراجعه به سایت، و یا میزان زمانی که در صفحات وبگاه صرف می‌شود. بنابراین در صورت وجود داده‌ها برای همه سایت‌های یکسان، بایستی ترجیحاً سایت‌های یک حوزه معین را با هم مقایسه نمود- چیزی که در مورد سایت‌های کوچک ایرانی همیشه امکان‌پذیر نیست - اما در صورت عدم وجود اطلاعات لازمه بایستی قدری خلاقانه برخورد نموده و از داده‌های موجود در حوزه‌های مختلف نیز در مقایسه استفاده نمود.

ما نباید با نگرانی و تشویش آمار خوانندگان یک سایت یا نشریه را دنبال کنیم، و تغییرات اندک کاربران را قابل قبول بدانیم، اما در صورتی که آمار وبگاه در طی مدتی طولانی سیر نزولی را نشان می‌دهد، آنگاه مسئولین سایت و نشریه باید مسأله را جدی تلقی کنند. از این رو حتی اگر ما معتقد باشیم که کیفیت یک سایت مهم است و نه تعداد خوانندگان آن، بایستی به یاد آوریم که بنا بر آموزه‌های هگل تغییرات کمی و یک پروسه تدریجی در نقطه‌ای دچار گسست شده و به یک تغییر کیفی جدید بدل می‌گردند. بنابراین در صورتی که به هیچوجه به تغییرات آماری در مقایسه با دیگران باور نداشته باشیم، حتی اگر معتقد باشیم که یک نشریه انتقادی از آنجا که نمی‌خواهد مانند بعضی از نشریات دیگر به شکار خوانندگان جدید به هر روشی متوسل شود، بنابراین باید انتظار میزان کم خوانندگان را هم باشد، باید به خاطر بسپاریم در صورتی که تعداد خوانندگان ما مرتباً در حال کاهش است و این کاهش را با هیچ دلیل منطقی نمی‌توان توجیه کرد، آنگاه باید به خود آمد و چاره‌ای دگر اندیشید. اگر ما نمی‌خواهیم خود را از نظر آماری با «رقبا» مقایسه کنیم، حتی در صورت قبول چنین طرز تفکری، نباید این را فراموش کنیم که یکی از بزرگترین رقبای ما که همیشه ما را همچون سایه

دنبال می‌کند، گذشته خود ماست. این یکی از مشکلات اصلی اکثر نشریات اینترنتی ایرانی خارج کشور است. یعنی آنکه میزان مراجعه به این سایت‌ها به طور دائم در حال نزول است و برای این کاهش دلایل منطقی وجود دارد که در مقاله قبلی در مورد آن بحث شد. در عین حال اگر به آمار برخی از سایت‌های رادیکال انگلیسی زبان در طی سالهای اخیر توجه کنیم، با وجود ضعف عمومی چپ در غرب، خوانندگان این نشریات در حال افزایش هستند (لطفاً به نمودارهای برخی از این نشریات در پیوست مراجعه کنید).

به طور کلی می‌توان این را نیز افزود، میزان موفقیت یک نشریه (و یا هر چیز دیگری) را می‌توان در مقایسه با اهداف آن نشریه سنجید. یک اندیشگاه سیاسی و اتاق فکر شاید قبل از هر چیز به گسترش نظراتش به سریع‌ترین و بهترین شکل ممکن می‌اندیشد، تا اینکه به تعداد مستقیم کاربران سایت یا خوانندگان نشریه و یا گزارش‌هایش توجه نماید. اما آیا این موضوع می‌تواند در مورد گرایش چپی که خواهان تغییرات وسیع دموکراتیکی در سطح جامعه است و متعاقباً مقاومت قدرتمندان زیادی را نیز برمی‌انگیزد، صدق کند؟

همه ما به خوبی می‌دانیم که در اواخر سده گذشته بسیاری از روشنفکران چپ به دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلی هجوم آوردند. عده‌ای معتقدند که رادیکالیسم در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌ها نهادینه گشته است.

طبعاً این نهادینه شدن ضمن داشتن پیامدهای مثبت، حاوی پیامدهای منفی نیز می‌باشد. برخی تا جایی پیش می‌روند که کنایه‌زنان عنوان می‌کنند شاید این چپ‌ها نبودند که به دانشگاه‌ها هجوم آوردند بلکه عکس این قضیه صادق است (پروفسور راسل ژاکوبی). یکی از نتایج این نهادینه شدن رواج نوعی فرهنگ منزله‌طلبی و محدود نمودن عرصه روشنفکران چپ است. این تا بدان جا رشد کرده که شاید روشنفکران چپ در بسیاری از حوادث مهم سیاسی به خاطر آنکه خارج از حوزه فعالیت علمی آن‌ها قرار دارد، حاضر به موضع‌گیری صریح در رسانه‌های عمومی نیستند. متأسفانه حتی اگر روشن فکر معروفی به خود جرأت می‌دهد در حوزه‌هایی در خارج از عرصه علمی خود نیز موضع‌گیری کند- به عبارتی به یک روشن فکر حوزه عمومی بدل گردد- از طرف دیگر اندیشمندان چپ مورد انتقاد واقع می‌شود. اگر در گذشته بخشی از روشنفکران بجا و نابجا به راحتی در مورد هر موضوعی موضع می‌گرفتند، امروز ما شاهد غلو در جهتی دیگر هستیم.

این درست است که با فرو شکستن انحصار مارکسیسم در چپ، دیگر اندیشه‌های رادیکال مانند فمینیسم، طرفداری از محیط زیست، ... توانست جای پای در چپ و سپس در میان روشنفکران و

جامعه بیابند و تا حدی نهادینه شوند، اما مانند نهادینه شدن هر پدیده دیگری بسیاری از جنبه‌های اصیل و اولیه آن‌ها نیز از میان رفتند.

درواقع ما از سویی با گسترش برخی از نظریات چپ هستیم و از سوی دیگر شاهد عقب‌نشینی چپ در عرصه‌های عملی. شاهد پیشروی قسمت‌هایی از تئوری‌های چپ در جامعه و در میان روشنفکران هستیم در عین آنکه نظاره‌گر تهی‌شدن همان مفاهیم نیز می‌باشیم. از همین رو شاید باید به شکست چپ در عرصه‌های مهمی اذعان نمود. پری اندرسون در ابتدای قرن، به هنگام انتشار دوره جدید مجله نیولفت‌ریویو گفت «برای اولین بار از زمان اصلاحات دینی به بعد دیگر هیچ‌گونه مخالفت‌های قابل توجهی - یعنی یک چشم‌انداز سیستماتیک - در جهان اندیشه غرب و حتی به سختی در مقیاس جهانی وجود ندارد». اگرچه امروز، بعد از سال‌ها یک‌تازی نئولیبرالیسم و بحران‌های دائمی اقتصادی و سیاسی، اوضاع کمی تغییر نموده و گرایش به چپ افزایش یافته است اما این استقبال تاکنون آن قدر در غرب زیاد نبوده که بتواند موازنه قوا را برهم زند و در امریکای لاتین نیز به دلایل متفاوت چپ در حال عقب‌نشینی تدریجی است. نقطه‌های روشنی در این یا آن نقطه جهان وجود دارند که مایه دلگرمی عدالت‌خواهان است، و باید آن‌ها را سرمشق و نیز از شکست‌هایمان درس بگیریم.

در ایران، در طی دو سده ما شاهد آن هستیم که چگونه روشنفکران ایرانی در مورد نقش مذهب و روحانیت در حوزه عمومی دچار انشقاق بوده‌اند. برخی خواهان مشارکت روحانیت و مذهب در سیاست و حقوق حتی با وجود فجایع حکومت دینی کنونی نیز هستند. اندیشه‌ای وجود داشته و دارد که بدون دادن یک نقش مهم به دین و احزاب و نیروهای مذهبی، هر گونه تغییری در جامعه را ناممکن می‌داند. این موضوع روشن است که به هنگام وقوع حوادث مهم سیاسی و یا کشمکش‌های مردمی، برابند قدرت نیروهای سیاسی بر اتخاذ تصمیمات مشخص چپ در حمایت از این یا آن نیرو و یا سیاست تأثیر می‌گذارد. مسأله کنونی ما ایجاد یک الترناتیو چپ، نه به معنای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی بلکه تأثیر بر تعمیق روند دمکراتیزه کردن ایران است. نیروهای چپ قطعاً دارای اختلافات زیادی در مورد هدف‌های بسیار دوردست، مثلاً راه‌های رسیدن به یک نظام سوسیالیستی هستند. اما از آنجا که این مسائل ضرورت عاجلی ندارند، البته تا وقتی که همه ما در بسیار دوردست بودن آن توافق داشته باشیم، نمی‌توانند و نباید باعث همکاری نزدیک چپ گردند.

در مورد اهداف نزدیک و نیمه‌دیک نیز اگر چپ دموکرات که بر سر چند نکته بسیار کلی توافق دارد، نتواند به صورت یکپارچه عمل کند، آنگاه ما شاهد تعمیق روند دمکراتیزه شدن ایران نخواهیم بود. اگرچه امروزه چپ نیروی بسیار ضعیفی در جامعه محسوب می‌شود، اما همین موضوع در مورد

نیروهای ملی-مذهبی نیز صادق است. سؤال اصلی اینجاست که آیا ما خواهان ایجاد یک الترnatیو قوی چپ هستیم یا نه. در صورتی که ما برای چنین الترnatیوی تلاش نورزیم، آنگاه هیچ چشم‌انداز و الترnatیو سیستماتیک برای رژیم کنونی وجود نخواهد داشت. ما اگر در پی ایجاد چنین الترnatیوی برنیائیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، میدان را برای نیروهایی باز می‌کنیم که خواهان ایفای نقش مهمی برای دین در جامعه هستند.

مسأله اینکه آیا دین می‌تواند در آینده سیاسی کشور نقشی داشته باشد و یا نه، قبل از هر چیز وابسته به حل این مسأله است که آیا دین می‌تواند نقش مثبتی، بر خلاف تجربه ما و دیگران، در امور سیاسی آینده کشور بازی کند؟ آیا یک چپ ضعیف اما متحد می‌تواند نقش بیشتری در مباحث مربوط به راه‌های دموکراتیزه کردن ایران بازی کند، یا یک چپ پراکنده؟ طرح خود این موضوع یعنی نقش مذهب و نیروهای مذهبی در آینده ایران خود دال بر ضعف چپ است. مسلماً اگر چپ قدرتی در جامعه داشت، هرگز چنین بحثی، حداقل در این وسعت، مطرح نمی‌شد. همین امر در مورد چپ در جهان غرب نیز در اشکال دیگر آن مطرح شده و می‌شود. مثلاً، آیا کوربین (و یا به طور مشابه ساندروز در امریکا) می‌تواند در انتخابات پارلمانی انگلیس حزب کارگر را به پیروزی برساند؟ یا اینکه باید یک نفر کمتر رادیکال که دنباله‌رو سیاست‌های بلر است را انتخاب نمود؟ مسأله در اینجا نیز این است که آیا اتخاذ یک سیاست رادیکال‌تر ما را به هدف‌مان نزدیک‌تر می‌کند و یا دورتر؟ آیا ما در پی خلع سلاح خود به هر قیمتی به امید یک «پیروزی» ساده هستیم و یا اینکه واقعاً به آن اعتقاد داریم؟ آیا این به یک خودکشی سیاسی ختم خواهد شد یا یک موفقیت باورنکردنی؟

چند نتیجه ساده

- اگر بخواهیم از مطالب بالا نتایج ساده‌ای استنتاج کنیم، باز هم به چند نکته واضح می‌رسیم.
1. در دوران اینترنتی ما، مدل هافینگتون پست که هدف آن نشر سریع اخبار، تحلیل‌های ساده و کوتاه در مورد موضوعات مختلف می‌باشد، به سرمشقی برای بسیاری از نشریات کنونی بدل گشته است. روزنامه مترو یکی از نمونه‌های موفق چنین مدلی در شکل چاپی آن است. این به معنی کم ارزش کردن چنین مدلی نیست، بلکه تأکید بر این نکته است که هدف آن نه به تأمل واداشتن انسان‌ها، بلکه جلب خوانندگان بیشتر با اهداف مختلف، برای بسیاری فروش بیشتر تبلیغات، می‌باشد.
 2. در اثر استفاده از چنین مدلی، بسیاری از موضوعات و حوزه‌های کم‌فروش‌تر، تقریباً از

- صفحات نشریات خبری و بزرگ حذف شده و یا بسیار محدود گشته‌اند.
3. در واکنش به چنین مدلی می‌توان از نشریات چاپی و اینترنتی جدیدی، که بسیاری از آن‌ها طبعاً هدفی کاملاً اقتصادی دارند، یاد کرد که برای بررسی عمیق‌تر موضوعات تلاش می‌کنند.
4. تفاوت این نشریات با نشریات تخصصی مخاطبین آن‌ها می‌باشند. در اینجا هدف جلب خوانندگان علاقه‌مند به موضوع مورد نظر در سطح وسیع می‌باشد. از این رو آنها ضمن تعمق در یک موضوع و یا حوزه بخصوص، از زبان ساده‌تری نسبت به مجلات تخصصی استفاده می‌کنند.
5. این مجلات به خاطر سرمایه بسیار کم و علاقه خوانندگان به مطالعه در یک حوزه نسبتاً کوچک، مطالب خود را در محدوده «تخصصی» خود متمرکز می‌کند. بودجه مالی نشریات یاد شده معمولاً از طریق مشترکین تأمین می‌گردد. اگر نشریه‌ای هدف خود را انتشار اخبار قرار دهد، در این صورت هدف نه‌بازنشر مستقیم خبرگزاری‌های بزرگ بلکه نشر اخبار ناگفته و از قلم افتاده این خبرگزاری‌ها، به هر دلیلی، می‌باشد. این اخبار می‌توانند افشاهای مهم در حد جنجال‌های بزرگ بین‌المللی باشند، یا اینکه نشریه تمام هم خود را به پخش اخبار فراموش‌شده اقلیت‌های کوچک، اقشار و طبقات ویژه، محلات و شهرهای معین، ... اختصاص می‌دهد.
6. از این رو وجود چنین نشریات کوچک و تخصصی به معنی بازگشت خبرنگاران حرفه‌ای - نیمه حرفه‌ای و ارج گذاشتن بیشتر بر کیفیت در مقابل جلب خوانندگان بیشتر، داشتن هدفی نسبتاً مشخص، وابستگی مستقیم به مشترکین مشتاق در مقابل وابستگی به کلیک‌های نامشخص می‌باشد.
7. بنابر نتایج یادشده بالا، باید در نشریات کنونی و متعدد چپ تقسیم‌کار دیگری صورت گیرد. اما از آنجا که این نشریات نه بر پایه اقتصادی، بلکه علایق و دلبستگی‌های شخصی منتشر می‌گردند، احتمالاً تغییر جدی در تعداد، فرم و محتوی این نشریات در آینده نزدیک صورت نخواهد گرفت.
8. طبعاً احزاب و سازمان‌های سیاسی تا زمانی که هوادارانی، هر چند محدود، دارند، نمی‌توانند از ارگان اینترنتی خود صرف‌نظر کنند، قطعاً این نشریات به حیات خود به شکل نسبتاً محدودی ادامه خواهند داد.

9. در صورت ایجاد نشریه (یا نشریات) جدید اینترنتی (و مشارکت و همکاری یک و یا برخی از نشریات کنونی با نشریه جدید)، و موفقیت نسبی آن (انها)، امکان متمرکز شدن نیروهای کنونی و نیز جلب نیروهای جدید در همکاری با آن (انها) وجود دارد.
10. چنین پروژه‌ای بدون داشتن تعداد معینی از افراد مشتاق به فعالیت و همراهی با چنین پروژه‌ای موفق نخواهد بود.
11. طبعاً میزان موفقیت یک پروژه را فقط می‌توان با اهداف آن پروژه سنجید. از آمار می‌توان برای بررسی رفتار و سلیقه خوانندگان استفاده نمود. حتی اگر نخواهیم تعداد خوانندگان یک نشریه را با نشریات دیگر مقایسه کنیم، حداقل می‌توان از سیر نزولی یا صعودی یک نشریه در طی مدت نسبتاً طولانی، علایق و کنجکاو‌های خوانندگان نتایج ارزشمندی اخذ نمود.

هدف

همیشه قبل از شروع هر چیز بایستی پرسید هدف ما از ایجاد یک نشریه اینترنتی چیست. این سؤالی است که همه دست‌اندر کاران با آن کلنجار رفته و می‌روند و در پاسخگویی به آن و ایمان به ایجاد تغییر در جامعه، زحمت بیکران انتشار یک نشریه اینترنتی را به جان خریده و می‌خرند. طبعاً هدف اساسی همه ما نجات انسان‌ها از بلایای مشقت‌باری است که امروز در همه جا با آن روبرو هستیم. ما اگر خواهان تغییر هستیم قطعاً نیاز به گسترش آگاهی خود و دیگران و نیز سازماندهی داریم. منظور من در اینجا سازمان‌دهی در معنای بسیار کلی آن است و نه لزوماً حزبی. آیا می‌توانیم به جای هدف‌های انسانی بسیار بزرگ و یا هدف‌های بسیار کوچک فردی و یا حزبی، هدف میانه‌ای را طرح نمود؟ به نظر من می‌توان!

آنچه که امروز به جرأت می‌توان گفت اینکه چپ نیروی پراکنده و ضعیفی است. این ضعف به خاطر ارمان‌های دموکراتیک و انسان‌دوستانه چپ نیست، بلکه قبل از هر چیز مربوط به پاسخ‌های نسبتاً مبهم برای ساختار نظام آینده، شیوه‌های سازمان‌دهی و روش‌های عبور از سرمایه‌داری است. اما این‌ها هدف‌های دراز مدت ما هستند. هدف میان مدت و در حقیقت هدف اساسی و همیشگی ما تعمیق دموکراسی، گسترش برابری و دادن شانس و امکانات مساوی به همه افراد جامعه، کاهش نابرابری، تلاش در جهت یافتن و اجرای راهکارهای مناسب برای معضلات جدی محیط زیستی و .. است. یکی از مسائل مهمی که اهمیت جدی در کشور ما داشته و دارد، نقش دین در حوزه عمومی است.

ایران یک کشور کثیرالملله است و بحث حول چنین مسئله‌ای به دور از هیاو و جنجال بسیار اهمیت دارد. نتیجه اینکه چپ تنها از طریق طرح نظرات مختلف و بحث می‌تواند راه‌حل‌های مناسب را جستجو کند. طبعاً ما در این دنیا زندگی می‌کنیم و باید بتوانیم در مقابل حوادث مهم ایران و جهان نیز تأمل کنیم.

در گذشته و همچنان امروز بسیاری از نیروهای فعال از طریق هسته‌های مطالعاتی علاقه‌مند به چپ و گرایش‌ات سوسیالیستی گشته و می‌شوند. ایجاد یک نشریه مناسب می‌تواند در صورت موفقیت و ارتباط با خوانندگان، گامی در جهت کمک به این هسته‌های مطالعاتی باشد.

ما می‌توانیم هدف خود را ایجاد یک نشریه تئوریک، پژوهشی قرار دهیم و مبنای آن را بر پایه چند اصل قرار دهیم، با قرض گرفتن قسمتی از مانیفست نشریه دموکراتیا که توسط مایکل والزر نوشته شد و نیز ترکیب آن با اهداف باسکار سونکارا در ایجاد ژاکوبین چنین خلاصه کرد. اول دفاع و ترویج سیاست چپ سوسیالیستی، یعنی سیاستی سکولاریستی، آزادی‌خواهانه، دموکراتیک، محیط زیست‌مدارانه، فمینیستی و انترناسیونالیستی است که معتقد به اهمیت سازماندهی سیاسی، به گونه‌ای از تحلیل طبقاتی، گذر از سرمایه‌داری از طریق کسب قدرت دولتی، و اهمیت سیاست‌ورزی در این تغییرات است. این طیف می‌تواند انقدر وسیع باشد که از سوسیال دموکرات‌ها تا مارکسیست-لنینیست‌ها را در بر گیرد. اصل دوم، دفاع و ترویج شکلی از بحث علمی-سیاسی که متنوع، کاوشگر، واقعی و اصولی و در عین حال باز برای اختلاف نظر باشد. این به معنی آن است که هیچ شعاری، هیچ فرض غیر مستند، و هیچ پلیمیک سیاسی حزبی که هدفش کوبیدن اشخاص و نه به نقد کشیدن سیاست‌های مهم جاری است، نباید در آن به کار گرفته شود. اصل سوم اینکه آن یک نشریه مستقل و غیر حزبی است. افراد غیر حزبی و حزبی باید بتوانند در آن مشارکت داشته باشند. اصل چهارم اینکه، این نشریه غیرانتفاعی بوده و متکی بر کمک‌های احتمالی خوانندگان می‌باشد. چنین نشریه‌ای تحت مسئولیت هیئت تحریریه‌ای که مسئولیت آن ادآوری است قرار دارد و باید به طور واضح چارچوب سیاست‌های خود را به اطلاع همگان برساند. قضاوت چاپ و یا عدم چاپ مقالات بر اساس اهداف نشریه و با داوری هیئت تحریریه است و نه هیچ کس دیگری. به عبارت دیگر، چنین نشریه‌ای تریبون آزاد انواع و اقسام نظرات نیست. آن میدانی نیست که همه در مورد آنچه که دوست دارند، و به هر شکل و قالبی که می‌خواهند، بتوانند نظریات خود را مطرح نمایند. هدف آن پیشبرد نظریات خاصی است و نوشته‌های آن باید در مطابقت با اهداف و اصول نشریه انتخاب شوند.

طبیعی است که سیاست‌های یاد شده ترکیبی از اهداف نزدیک و بسیار دور را در برمی‌گیرد. هدف قبل

از هر چیز بحث برای بهتر شناختن جامعه خود و جهان و ارائه تحلیلی تاریخ-محور از پدیده‌های مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و علمی است. در اینجا ما باید بتوانیم پایه‌های اساسی سیاست‌های جاری را از نقطه نظرات بسیار متفاوت به بحث گذاریم بدون آنکه وارد سیاست‌های بسیار مشخص جاری این حزب یا آن سازمان سیاسی در مورد ایران شویم. ما باید تمام کوشش و هم و غم خود را حل مشکلات کنونی و آینده جامعه قرار دهیم. از بحث بر سر مسائل گذشته که برای حل این مشکلات اهمیت ویژه‌ای ندارند بایستی بتوان گریز نمود.

واضح است که باید بتوان از سیاست‌های غلط احزاب و سازمان‌ها انتقاد نمود، اما در چنین مواردی نیز هدف به نقد کشیدن یک تفکر و اندیشه اشتباه می‌باشد که ممکن است در هر جایی شکل گیرد است و نه کوبیدن شخص بخصوصی.

آیا این به معنای محدود کردن نیست؟ چرا مثلاً لیبرال‌ها و یا ملی مذهبی‌ها را از این تریبون محروم نمود؟ به چند دلیل ساده:

1. هدف ما تبلیغ راه‌حل‌های کلی سیاسی و ارائه تحلیل‌های سیاسی بر پایه چشم‌انداز سوسیالیستی - هر چند بسیار متنوع - است. حتی باید در عمل دید که چگونه این نیروها با ترکیب نامتناجس خود می‌توانند در کنار هم دوام آورند. اضافه کردن یک بعد دیگر به آن به معنی زیر سؤال بردن امکان تشکیل چنین نشریه‌ای است.
2. امروزه همچنان که در همه جای دنیا می‌بینیم - و چیزی که بارها ثابت شده - این که پاک کردن اختلافات و سوق همه احزاب به سمت میانه منجر به بحران دموکراسی شده است. محو کردن و یا کم‌رنگ کردن پروفایل سوسیالیستی یک نشریه به خاطر تأکید بر اتحاد در مقابل رژیم کنونی داروی درد ما نیست.
3. امروزه فوروم‌های متعددی برای مباحث در سطح بسیار وسیع‌تر و یا بسیار کوچک‌تر حزبی و گروهی وجود دارند و طبعاً همکاران چنین نشریه‌ای در عرصه‌های مختلفی با نیروهای غیر چپ در سطحی وسیع‌تر و یا هم حزبی خویش در سطحی محدودتر به بحث و تبادل نظر خواهند پرداخت.
4. در موقعیت‌های بخصوصی، مثل دعوت به مباحثه و یا مناظره به مناسبت‌های ویژه، می‌توان امکان بحث در سطح وسیع‌تری را فراهم ساخت. اما چنین چیزهایی یک استثناست تا قاعده.
5. چپ به چنین نشریه گسترده‌ای هم برای تمرین دموکراسی، برای صیقل زدن عقاید خود، برای پیدا کردن دیدی واقعی‌تر از خود و جامعه خود نیاز دارد. در این راه، همه همراه

نخواهند شد، که امری کاملاً طبیعی است، اما جلب قابل توجه افراد، اعم از منفردین و فعالین حزبی و سازمانی، بارقه‌ای از امید برای آینده ایجاد می‌کند.

منابع

آیا چنین طرحی رئالیستی است؟ ما در شرایطی که به سختی از پس نشریات حاضر بر می‌ایم آیا توانایی ایجاد یک نشریه دیگر را داریم؟ آیا این نیز طرحی مانند طرح نشریه جمهوری خواهان نخواهد شد؟

آنچه که قطعی است این است که چنین نیروی با کیفیتی وجود دارد. آنچه که بسیار نامطمئن است این که بتوان این افراد را در زیر یک چتر گرد آورد؟ در همه جای دنیا آنچه که همه، از دوست و دشمن به آن اذعان دارند، تأکید بر وفور روشنفکران چپ‌گرا-البته عمدتاً غیر حزبی و پراکنده-در اکثر عرصه‌هاست. (زمانی گفته می‌شد که اکثر تاریخ‌نگاران مشهور جهان چپ هستند و اکثر اقتصاددانان صاحب نظر راست. شاید دیگر نتوان بر این «واقعیت» تکیه نمود، چرا که هم اقتصاددانان متمایل به چپ سرشناس امروزه زیادند و دیگر اینکه بسیاری از تاریخ‌نگاران چپ و مشهور جهانی دیگر در میان ما نیستند.) باری، این به هیچ وجه غلو کردن در اهمیت اندیشه‌های عدالت‌خواهانه در میان روشنفکران ایرانی نیست. اما آنچه که واقعیت دارد، اینکه جمع کردن آن‌ها در زیر یک سقف امری تقریباً نشدنی است. و این معضل مختص ایرانیان نیست -کافیست ما که خصوصاً در غرب زندگی می‌کنیم به دور و بر خود نگاه کنیم.

به نظر من می‌توان نیروهای بالقوه چنین طرحی را بر حسب میزان دسترسی به آن به شرح زیر تقسیم نمود:

1. عده زیادی از مهاجرین فعال و یا صاحب نظر قدیمی که دیگر به زندگی خود سر و سامانی داده‌اند، یا بازنشسته شده‌اند و یا در مرز آن قرار دارند. بسیاری از آن‌ها در صورت یافتن پلاتفرمی مناسب و درخور کار کردن با آن، حاضرند بخشی از وقت خود را در این راه بگذارند. اکثر این افراد دارای تجاربی هستند قابل استفاده و بی‌نظیر. طبیعی است که وجود این افراد ممکن است مشکلات عدیده‌ای برای نشریه‌ای که می‌خواهد امروزی باشد و جوانان را نیز به سوی خود جلب کند، به وجود آورد اما این وظیفه هیئت تحریریه و مسئولین آن است که اختلاف نظرهای احتمالی را رفع و رجوع کند.
2. برخی از فعالین سایت‌های کنونی در صورتی که پلتفرم مناسبی برای فعالیت بیابند، حاضر

به همکاری هستند. بهترین راه مشارکت این مسئولین در هیئت‌تحریریه جدید، در صورت کفایت و تمایل آنان، مشارکت در یک دوره گذار است. منظور از دوره گذار این است که در طی یک مدت آزمایشی مسئولین سایت‌های جاری باید بتوانند این شیوه جدید کار کردن را بیازمایند، در عین آنکه نشریات کنونی آنها به فعالیت خود به موازات نشریه جدید ادامه می‌دهند. یک گزینه دیگر اینکه یکی از این نشریات خود برای همکاری و کمک به چنین هدفی پا پیش گذارد.

3. پس از شکست سوسیالیسم واقعاً موجود، تعداد زیادی از روشنفکران به دانشگاه‌ها، مؤسسات تحقیقی و روزنامه‌ها پناه بردند. این افراد در عرصه‌های گوناگونی تخصص دارند، و عده قابل توجهی از آنان همچنان به ایده‌های انسان‌دوستانه چپ وفادارند. بسیاری در صورتی که راه مناسبی برای همکاری غیر حزبی و جدی علمی پژوهشی وجود داشته باشد، حاضر به همکاری هستند.

4. نیروهای جوان‌تر دوره آخر مهاجرت، و یا نیروهای فعال داخلی را شاید بتوان از طریق بازنشر نوشته‌هایشان -البته در صورت موافقت خودشان- کم‌کم به سوی یک همکاری پایدارتر کشانید.

5. در این میان می‌توان از دانش بسیاری از نویسندگان، شاعران، هنرمندان، پژوهش‌گران غیرسیاسی به شکل مصاحبه در موضوعات تخصصی‌شان هم استفاده نموده و هم از فعالیت‌های هنری و علمی‌شان قدردانی کرد.

6. هدف جمع کردن نیروها در سرحد ممکن و در چارچوب اهداف نشریه، گذاشتن نیرو در عرصه نسبتاً محدود تئوریک سیاسی و اقتصادی است. طبعاً اگر نیروی کافی برای ایجاد بخش‌های هنری و ادبی وجود دارد، بایستی آن را کاملاً مجزا نمود. بسیاری از خوانندگان خواهان یک نشریه شسته و رفته سیاسی و یا ادبی هستند، تا اینکه ترکیبی از هر دو. برای بالا بردن کیفیت نشریه با توجه به نیروی محدود آن، بایستی حوزه فعالیت آن را محدود نمود.

آیا جمع کردن این خیل عظیم در زیر یک سقف امکان دارد. در ابتدا نه. بدون وجود یک هسته مرکزی واقعاً امیدوار که از هنر ارتباط‌گیری با دیگران نیز برخوردار است، تحقق چنین امری، غیرممکن است. این عملی است که به طول می‌انجامد. بایستی برای جلب همه این نیروها یک پرسپکتیو چند ساله داشت. این پروژه‌ای است که نیاز به یک مدیر پروژه ساعی که مورد قبول بسیاری از روشنفکران چپ است دارد.

چرا چنین طرحی به سرنوشت پروژه‌های مشابه، مانند طرح‌های مشابه، چون سایت جمهوری و یا دیگر سایت‌های مشابه، ختم نشود؟

چنین خطری وجود دارد و احتمال آن بالاست. در صورت نیافتن کادر مناسب چنین کاری، هسته اصلی که بار چنین سایتی را به دوش می‌کشند، شکست چنین طرحی کاملاً قطعی است. فقط یافتن چنین کادری کافی نیست. این کادر باید به چنین طرحی باور داشته باشد. ضمناً پروژه جمهوری‌خواهی در مقابل پروژه گسترده سوسیالیستی که هزاران مشکل حل نشده دارد و بسیاری از صاحب‌نظران در سطح دنیا در این مورد در حال کند و کاو هستند، بسیار کوچکتر و محدودتر است. این پروژه سیاسی بود (هست) که تحت شرایط سیاسی خاصی سرعت رشد کرد و سپس افول نمود.

کلام آخر

برای ترویج و تبلیغ نظرات چپ در داخل و خارج از کشور، امکان یک نشریه پژوهشی-تحلیلی وجود دارد.

هدف چنین نشریه‌ای تبلیغ و ترویج سیاست‌های چپ ایده‌های تئوریک و کلی سوسیالیسم دمکراتیک به دور از پلمیک‌های حزبی، شعار دادن‌های لفظی، تبلیغات حزبی و سازمانی، بدون وابستگی به هیچ خط حزبی، از طریق ترویج و گسترش بحث‌های علمی و پژوهشی است.

چنین نشریه‌ای می‌تواند طیف وسیعی از چپ، از طرفداران سوسیال دمکراسی گرفته تا معتقدین به مارکسیسم-لنینیسم را در بر گیرد.

برای ایجاد چنین نشریه‌ای، نیاز به فردی در خارج از نشریات کنونی به عنوان مسئول راه‌اندازی پروژه وجود دارد. چنین فردی بایستی از مقبولیت نسبی بین تمام طیف بالا برخوردار باشد. وظیفه این فرد ایجاد سازمان اولیه چنین نشریه‌ای از طریق کادرهای مناسب مطابق اهداف بالا می‌باشد. بدون ایجاد یک هسته مرکزی رسیدن به چنین هدفی محال است.

نشریه باید متشکل از یک هیئت تحریریه مجرب باشد. امروز ما دارای نشریات اینترنتی مختلفی هستیم که مسئولین مجربی دارند. می‌توان آن‌هایی را که به اهداف بالا اعتقاد دارند زیر یک سقف جمع نمود. اما از آنجا که هدف ایجاد یک نشریه تازه با شیوه سازماندهی جدیدی می‌باشد، جلب نیروهای جدید و تازه الزامی است.

برای ایجاد یک نشریه با کیفیت می‌بایستی از اشخاص مجرب در عرصه‌های مختلف کمک گرفت. بدون داشتن ویراستار، صفحه‌پرداز، ... نمی‌توان از یک نشریه جدی سخن گفت.

سایت نشریه دارای دو وظیفه است: انتشار نشریه و ایجاد یک فضای عمومی و آزادتر وبلاگ متناسب با اهداف یاد شده می‌باشد.

نوشته همکاران و نویسندگان با رعایت اهداف و روش‌های یاد شده در بالا، و در صورت پذیرش مقاله در هیئت تحریریه و پس از ویراستاری، منتشر خواهد شد. وظیفه اصلی، انتشار نشریه با رعایت جدول زمانی معین و موضوعات از قبل تعیین شده می‌باشد. مقالات ترکیبی از ترجمه و نوشته‌های همکاران نشریه است.

یک فرد از هیئت تحریریه مسئولیت نشریه را در تمام طول مدت تهیه یک شماره از نشریه به عهده می‌گیرد. هر شماره جدید مسئولی جدید خواهد داشت و همه اعضای هیئت تحریریه به طور ادواری و به نوبت این مسئولیت را تقسیم می‌کنند.

مقالات نشریه اجازه چاپ در جاهای دیگر را ندارند و تا مدت چند هفته اختصاصی می‌باشند. هر شماره نشریه موضوع ویژه‌ای دارد که توسط هیئت تحریریه از قبل تعیین شده است. ایجاد بخش مصاحبه، هم نوشتاری و هم تصویری از واجبات است. یک نفر می‌بایستی فقط چنین وظیفه‌ای را به‌عهده داشته باشد. مصاحبه‌شوندگان می‌توانند داخلی و یا خارجی باشند. برای جلب نظر نویسندگان ایرانی از داخل، یکی از راه‌های برقراری تماس مستقیم با آنان اجازه گرفتن برای باز نشر برخی از آثار آنان در نشریه می‌باشد.

بایستی بتوان به طرق مختلف برای نشریه رسمی تقاضای پول نمود. یکی از راهها تقاضای کمک مالی به هنگام توزیع الکترونیکی نشریه است.

باید بتوان از ایمیل و رسانه‌های اجتماعی در توزیع و تبلیغ نشریه استفاده کرد. ما می‌توانیم از نمونه‌های موفق کشورهای دیگر در حوزه نشر آنلاین در این راه کمک بگیریم. آیا می‌توان؟ اگر چه دآوری دقیق در مورد پاسخ به چه باید کرد؟ و آیا می‌توان؟ را ایندگان خواهند کرد، اما باید به قدرت انطباق چپ به شرایط جدید و یافتن راهکار مناسب باور نمود.

پیوست

۱- یکی از انتقادات به مقاله گذشته، و طبعاً کنونی، عدم بررسی ترکیب جنسیتی و سنی کاربران نشریات می‌باشد. تحقیق در مورد این دو پارامتر در برخی موارد دارای اهمیت ویژه‌ای است. نشریاتی که خواهان فروش تبلیغات بیشتر، کسب لایک و کلیک زیادتری هستند، مسلماً باید به این پارامترها توجه کنند. بسیاری از کاربران امروزه از موبایل برای سرکشیدن به سایت‌های مورد علاقه خود، یا ابزارهای

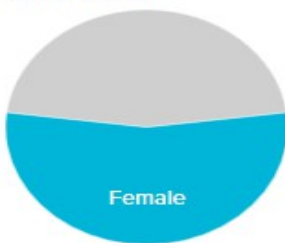
اندروید و ای او اس استفاده می‌کنند. با توجه به اینکه کاربران هنگام استفاده از موبایل با مشخصات واقعی - و گاهی اوقات مجازی اینترنتی - خود وارد سیستم می‌شوند، این آمار وجود دارد، گوگل و اپل و کمپانی‌های دیگر با توجه به رفتار ما در شبکه، اطلاعات زیادی در مورد علایق ما جمع‌آوری می‌کنند. به هنگام استفاده از کامپیوترهای شخصی نیز مرورگرها و اپلیکیشن‌ها اطلاعات لازمه را در کوکی‌های خود جمع‌آوری می‌نمایند. اشکال متنوع دیگری نیز برای جمع‌آوری اطلاعات یاد شده وجود دارد. نتیجه اینکه بررسی ترکیب جنسیتی و سنی کاربران امکان‌پذیر است اما این اطلاعات در دسترس همگان قرار ندارد و یا صحیح‌تر به طور مجانی قرار داده نمی‌شود. متأسفانه من چنین امکانی را ندارم اما امیدوارم کسانی که از چنین امکاناتی برخوردار هستند، بدان بپردازند.

یکی از شرکت‌های بزرگ آماری کوانت‌کست (quantcast.com) می‌باشد. بنا بر آمار بسیار محدودی که این شرکت در مورد کاربران ایرانی به طور مجانی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد، برخلاف تصور رایج، بیشترین کاربران اینترنتی که این شرکت دنبال می‌کند زنان هستند. زنان به طور متوسط در لحظه نوشتن این سطور، ۵۱ درصد و مردان ۴۹ درصد کاربران در ایران را تشکیل می‌دهند. در صدر آمار ایران این شرکت، یکی از سایت‌های مورد علاقه ایرانیان، گنجور قرار دارد که از طریق آن می‌توان به جستجوی کلمات مورد علاقه خود در آثار شاعران معروف قدیمی و اکثر مرد پرداخت. بنا به گفته گنجور بیش از هفتصد هزار بیت شعر تا تیرماه سال ۱۳۹۵ در اختیار کاربران برای جستجو و کند و کاوشان قرار گرفته است. ترکیب سنی و جنسیتی این سایت را در نمودارهای زیر می‌توانید مشاهده کنید.

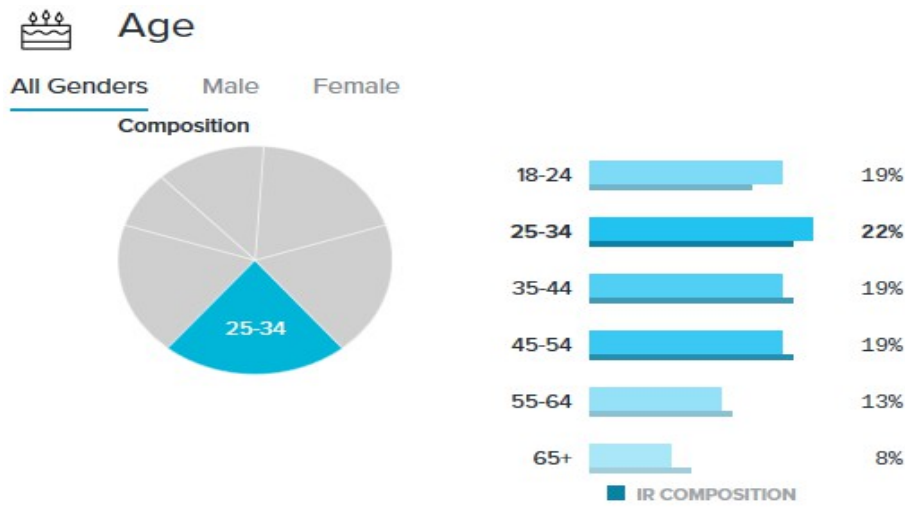


Gender

Composition



ترکیب جنسیتی سایت گنجور



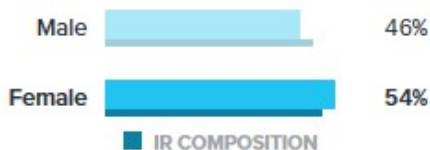
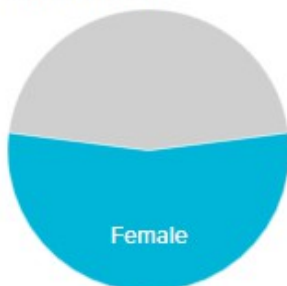
ترکیب سنی سایت گنجور

اگر همین آمار را در مورد شبکه اجتماعی «goodreads.com» که به ادبیات معاصر می‌پردازد و از جهاتی تفاوت‌های زیادی با گنجور دارد- گروه‌های بحث در مورد کتاب‌های جدید، موضوعات کتاب‌ها، نویسندگان،...- باز هم زنان در صدر خوانندگان قرار دارند. جالب توجه اینکه این سایت در رده دوم وبگاه‌های محبوب ایرانی در امار کوانت‌کست قرار دارد. (لازم به تذکر است که تعداد کاربران سایت گنجور تقریباً دو برابر «goodreads.com» است. تعداد متوسط ماهانه -و نه روزانه- کاربران یکتا سایت «goodreads.com» در حدود ۳۰۰۰۰۰ (یعنی کمتر از یک درصد کاربران این سایت در جهان) می‌باشد. همین رقم در مورد گنجور ۵۱۰۰۰۰ است (۸۴ درصد کاربران گنجور در ایران بسر می‌برند)



Gender

Composition



ترکیب جنسیتی کاربران «goodreads.com»



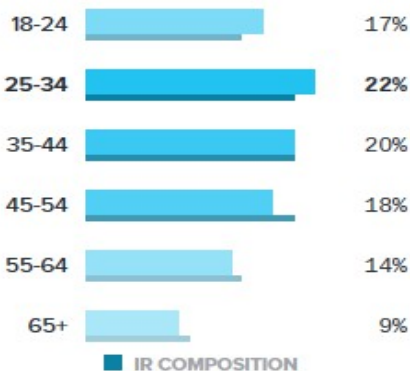
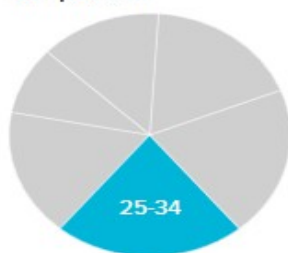
Age

All Genders

Male

Female

Composition



ترکیب سنی کاربران «goodreads.com»

همان‌طور که از مقایسه این دو سایت مشاهده می‌شود، ترکیب جنسیتی کاربران یکسان است. جالب اینکه به خاطر موضوع و فرم بسیار متفاوت این دو سایت، حداقل من انتظار تغییرات بیشتری در ترکیب سنی کاربران داشتم و فکر می‌کردم که سنین پایین‌تر باید علاقه بیشتری به این شبکه اجتماعی نشان دهند. (این سایت که اخیراً آمازون آن را خریده است، میلیون‌ها کتاب، نقد، مقاله و مصاحبه را در بر می‌گیرد) البته زنان ۲۵-۳۴ بیشترین طرفداران این سایت را تشکیل می‌دهند، ۱۶ درصد، در حالی که همین گروه سنی زنان در کاربران گنجور سهمی معادل ۱۲ درصد دارند.

اگر به سایت‌های روزنامه‌های انگلیسی زبان مراجعه توجه کنیم سرعت شاهد تغییرات آماری جنسیتی و سنی می‌شویم. تعداد کاربران زنِ سایت «cnn.com» به ۳۶ درصد، روزنامه انگلیسی ایندپندنت به ۴۶ درصد، و در سایت «politico.com» تعداد کاربران زن به ۲۸ درصد کاهش می‌یابد. خوانندگان سنی این سایت‌ها نیز کمی پیرتر می‌شوند و گروه‌های سنی ۳۵-۴۴ و ۴۵-۵۴ بالاترین میزان کاربران را به خود اختصاص می‌دهند.

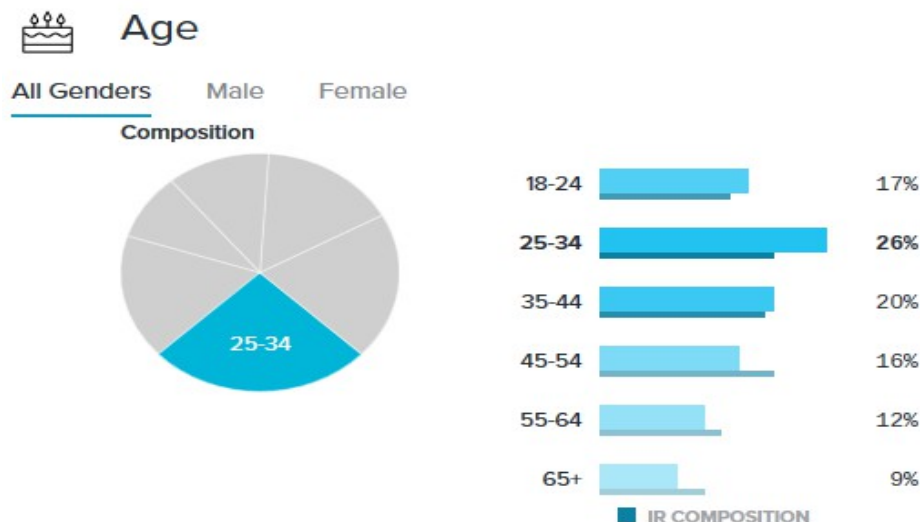


Gender

Composition



ترکیب جنسیتی vox.com



ترکیب سنی سایت vox.com

اما اگر ما به آمار سایت لیبرال چپ «vox.com» در بالا نگاه کنیم، آنگاه می‌توان تغییر مشهود سنی کاربران را در مقایسه به سایت‌های خبری و روزنامه‌های بالا مشاهده کرد. من قبلاً نیز اشار داشتم که وکس نشریه الکترونیکی است که موضوعات مهم خبری را به زبان ساده و معمولاً به شکل آمار و ارقام نشان می‌دهد. موضوعات منتشر شده مانند صفحات ویکیپدیا مرتباً توسط هیئت تحریریه تغییر می‌کند و به روز می‌شود. تعداد خوانندگان زن این نشریه ۴۴ درصد است، اما کاربران سنی ۲۵-۳۴ با ۲۶ درصد مقام اول را دارند. تعداد کاربران ایرانی این سایت در حدود نیم درصد خوانندگان آن می‌باشد.

سایت vox.com نمونه خوبی برای نشان دادن این موضوع است که با استفاده از تکنیک جدید و زبان ساده‌تر می‌توان با توده وسیعی از خوانندگان جوان ارتباط برقرار نموده و با موضوعاتی که در نگاه اول قابلیت جذب وسیع گروه‌های سنی پایین را ندارند، آنها را به سوی خود جلب نمود.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، متأسفانه من هیچ آماری در مورد ترکیب سنی و جنسیتی کاربران نشریات چپ اینترنتی مورد اشاره ندارم. با توجه به اینکه بیشتر خوانندگان این سایت‌ها در خارج از کشور قرار دارند و از دوره اول و دوم مهاجرین اخیر ایرانی می‌باشند، من فکر می‌کنم که اکثریت

کاربران این سایت‌ها را مردان با ترکیب سنی بالا تشکیل می‌دهند.

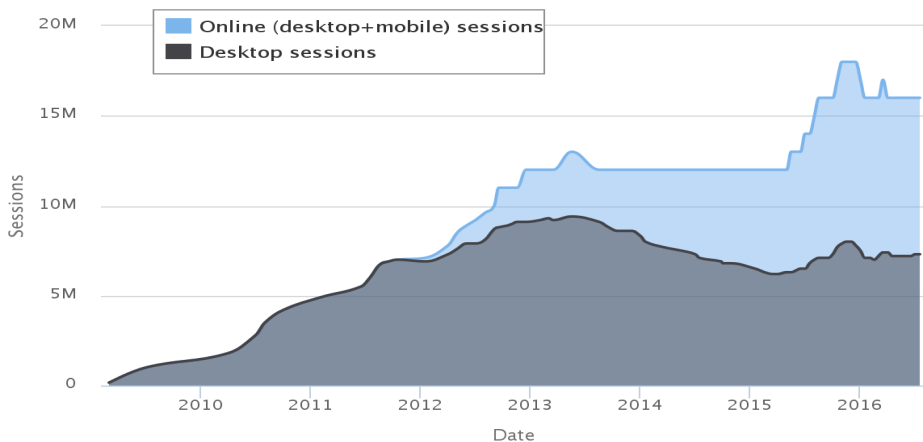
۲- از نکات مورد انتقاد دیگر به مقاله اول، تأکید بر سیر نزولی نشریات چپ و نپرداختن به سایر نشریات است. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کرده‌ام، هدف من جارو کردن جلوی در خانه خودمان بود و نه دیگران. در همین رابطه به من انتقادات دیگری در مورد چپ نبودن برخی از سایت‌های اشاره شده در مقاله شده است. یکی از آنان در مورد چپ بودن سایت گویا، چیزی که من هیچ‌گاه ادعا نکردم، می‌باشد. من به صراحت در مقاله یاد شده در مورد مشخص گویا و دیگر سایت‌ها چنین گفته‌ام: «نکته آخر اینکه من در طی این مقاله برخی از سایت‌های اینترنتی را در گروه چپ قرار داده‌ام. این گروه بسیار متنوع است و از چپ لیبرال تا چپ چپ را در بر می‌گیرد. بعضی از سایت‌های یاد شده خود را چپ نمی‌نامند، در این موارد، این فقط برداشت من از محتوای این سایت‌ها می‌باشد. سایت گویا و زیرمجموعه‌های آن نیز به عنوان یک سایت مرجع و به دلایل ویژه‌ای در این بررسی گنجانده شده است. به عبارت دیگر من این سایت و زیرمجموعه‌های آن را جزء چپ قرار نمی‌دهم.»

در هر حال از آنجا که مقایسه سیر تحول و بگاه‌های مختلف از جهات مختلف جالب است من برخی از سایت‌هایی که امکان تهیه امارشان را داشتم در زیر بدون تفسیر خاصی می‌آورم.

خبرآنلاین: رشد مثبت

در لحظه کنونی یکی از محبوب‌ترین وبگاه‌های ایرانیان است. این سایت رشد بسیار بالایی را نشان می‌دهد.

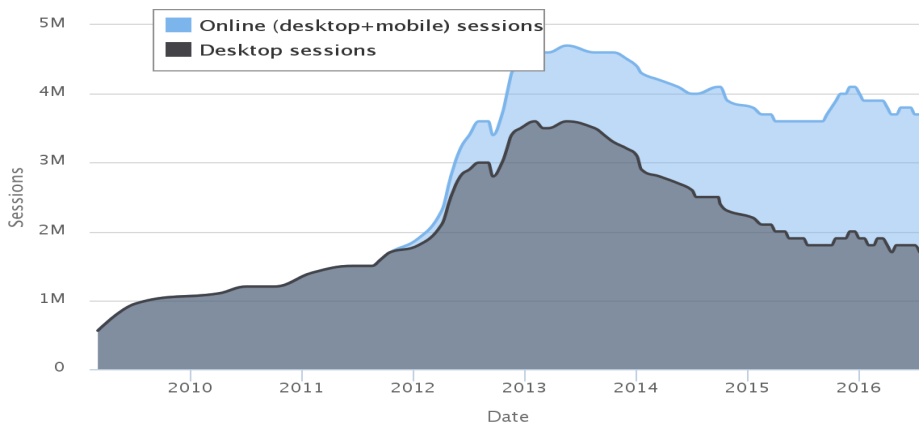
Traffic history for domain khabaronline.ir, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/khabaronline.ir>

همشهری: رشد تقریباً ثابت

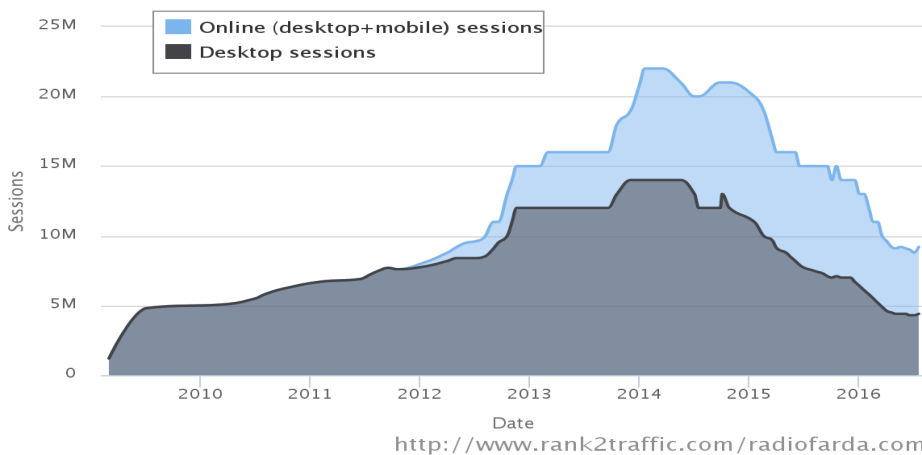
Traffic history for domain hamshahrionline.ir, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/hamshahrionline.ir>

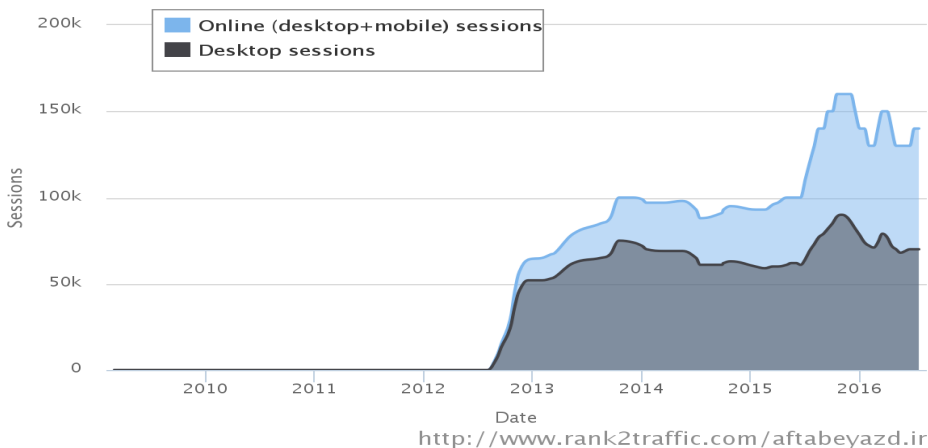
رادیو فردا: رشد منفی کم

Traffic history for domain radiofarda.com, last 7 years



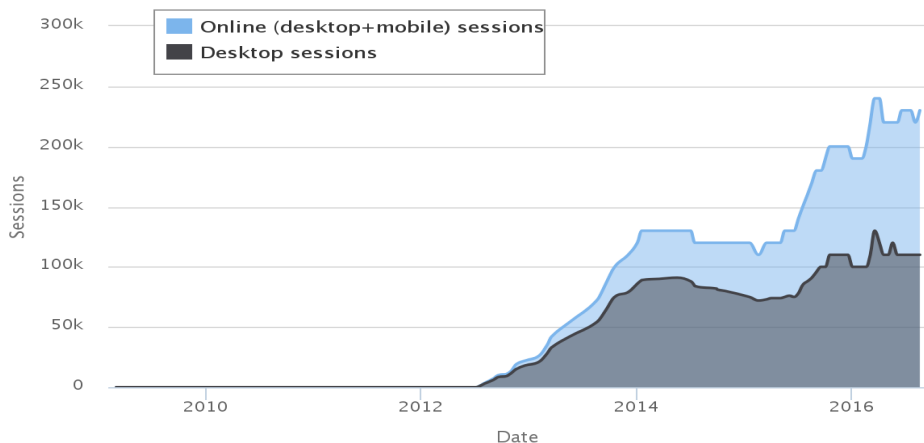
آفتاب یزد: رشد مثبت

Traffic history for domain aftabeyazd.ir, last 7 years



روزنامه اعتماد: رشد مثبت

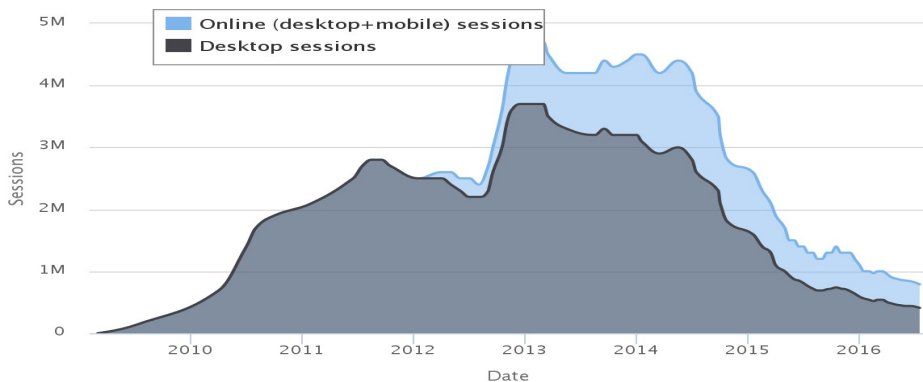
Traffic history for domain etemadnewspaper.ir, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/etemadnewspaper.ir>

کلمه: رشد منفی

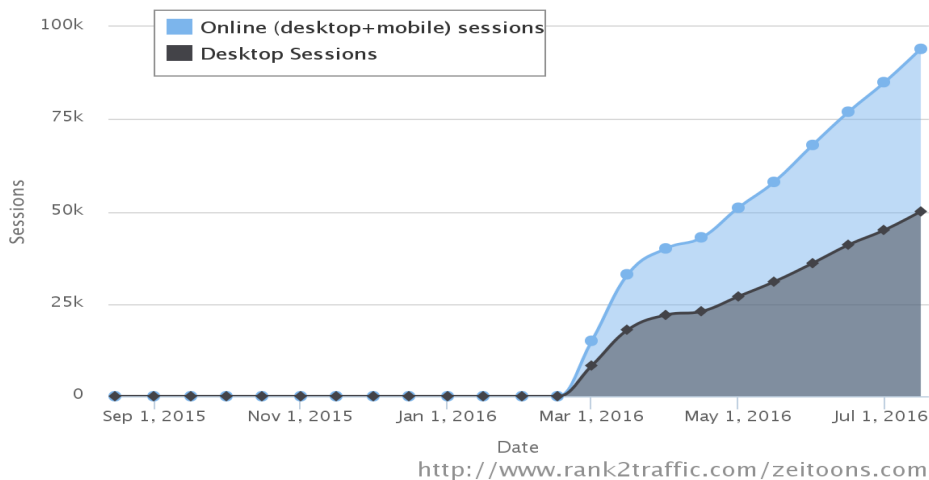
Traffic history for domain kaleme.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/kaleme.com>

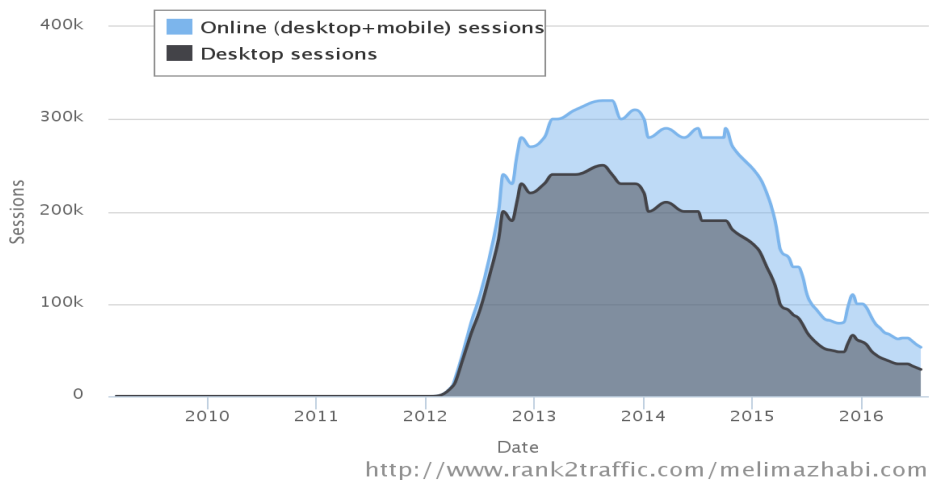
زیتون: رشد مثبت

Traffic history for domain zeitoons.com, last 12 months



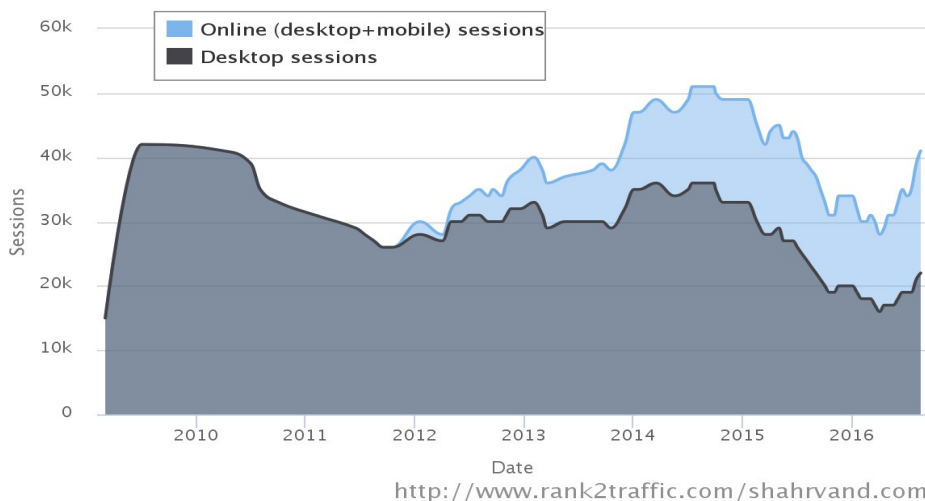
ملی-مذهبی: رشد منفی

Traffic history for domain melimazhabi.com, last 7 years



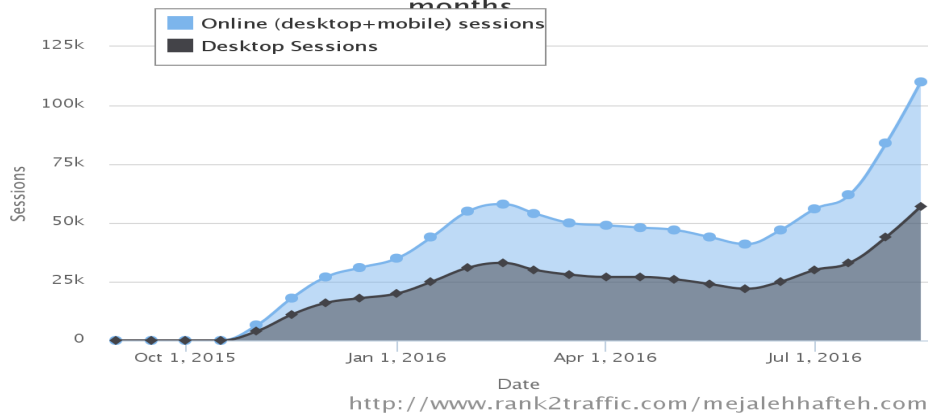
شهروند: رشد تقریباً ثابت

Traffic history for domain shahrvand.com, last 7 years

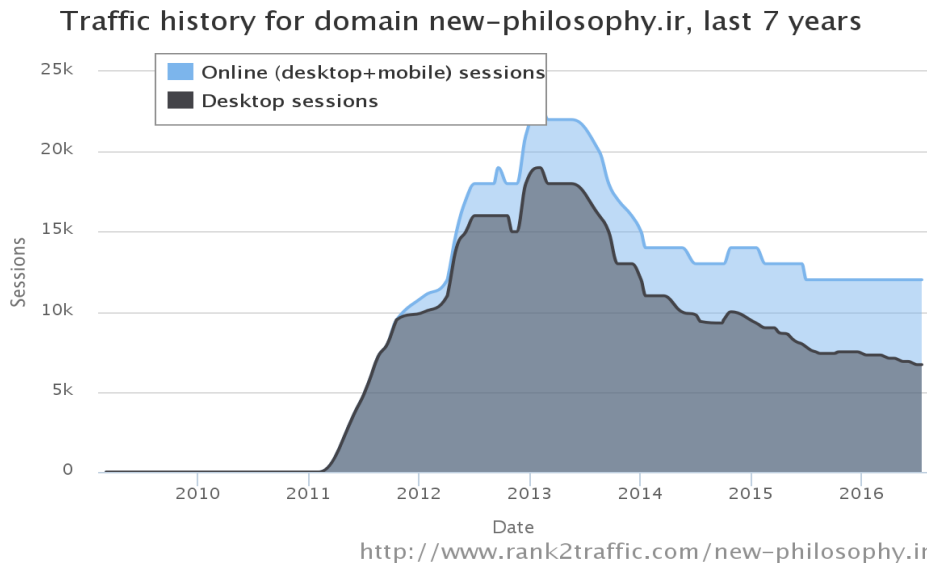


مجله هفته: رشد مثبت

Traffic history for domain mejalehhafteh.com, last 12 months



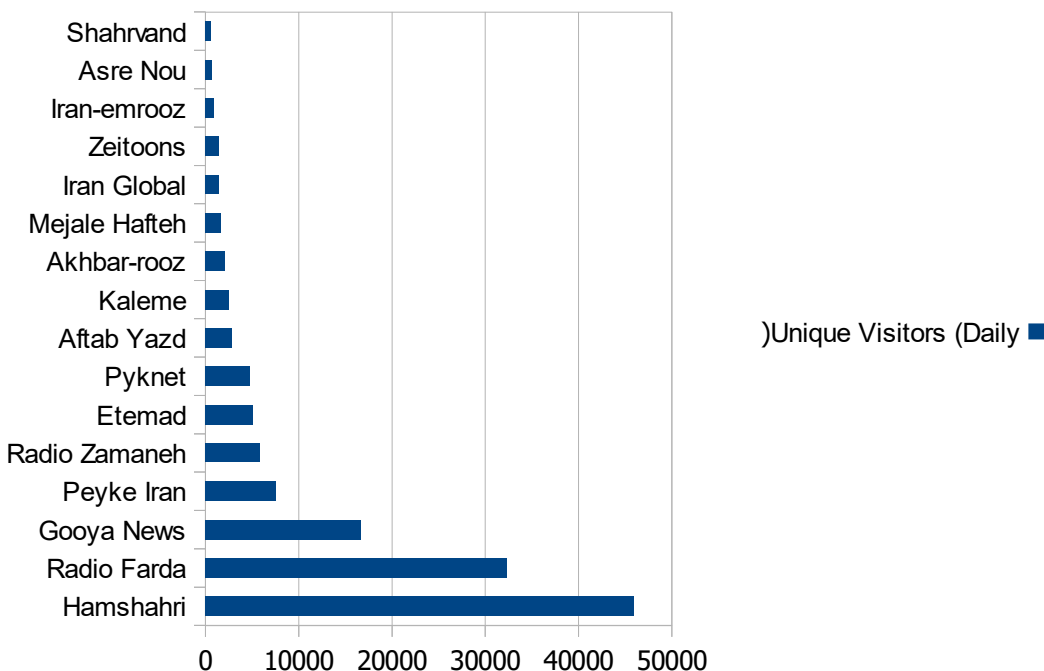
فلسفه نو: رشد تقریباً ثابت



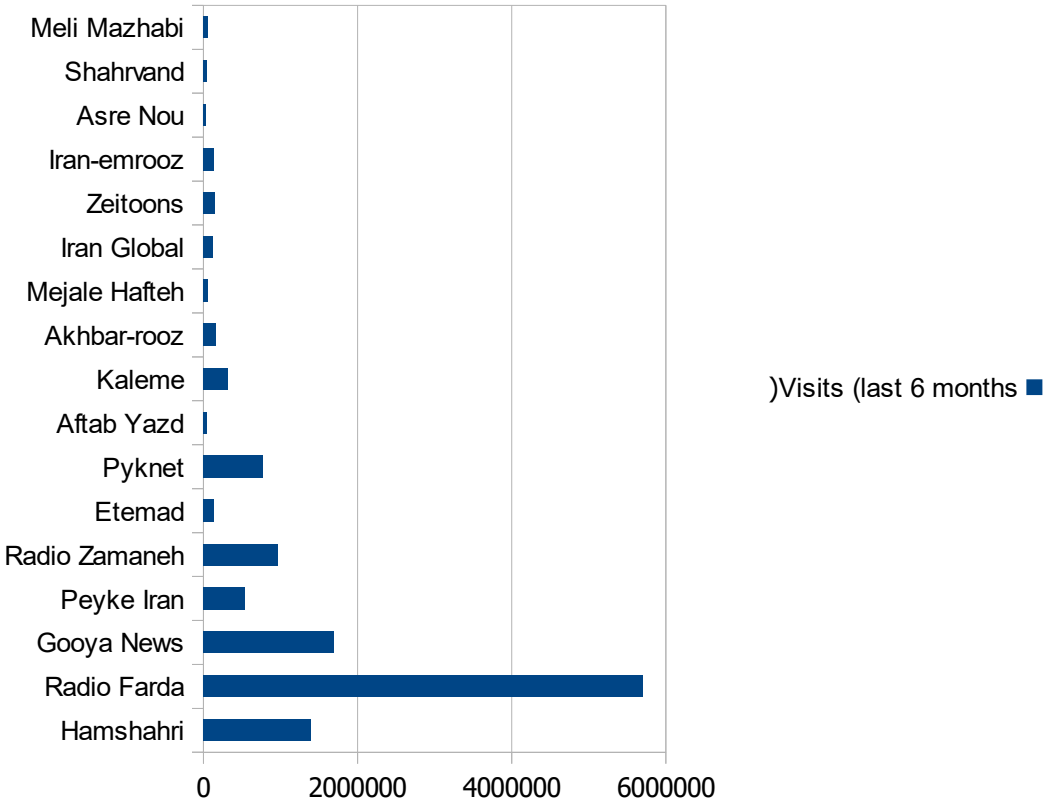
۳- در زیر نشریات در دو دسته خبری-تحلیلی و تئوریک بدون در نظر گرفتن گرایش سیاسی و محل انتشار در کنار هم مقایسه می‌شوند. مجدداً تأکید می‌شود که تعداد روزانه بازدیدکنندگان یکتا به طور تقریبی توسط ابزارهای تحلیلی محاسبه می‌شوند. برای اکثر این ابزارها تهیه آمار روزانه بازدیدکنندگان یکتا از همه اسان‌تر است. لطفاً به چند نکته دیگر نیز توجه داشته باشید. بسیاری از ابزارهایی که مستقیماً به آمار سایت‌ها دسترسی ندارند، محاسبات خود را بر اساس آمارهای ارائه شده توسط الکسا، کوانتکست، گوگل و غیره با کمک الگوریتم اعلام‌نشده‌ای انجام می‌دهند، و در نتیجه آمار ابزارهای مختلف با هم تفاوت خواهد داشت. این آمار برای سایت‌های بسیار کوچک که وارد رتبه‌بندی الکسا نشده‌اند، ممکن در روزهای مختلف تفاوت زیادی را نشان دهند. نکته دیگر اینکه برای سایت‌های ایرانی، تعداد بازدیدکنندگان یکتا در طی ماه و یا هفته، معیار بهتری بود. اما متأسفانه چنین آماری در دسترس من نبوده است.

نکته سوم آنکه برخی از نشریات احزاب و سازمان‌های سیاسی با وجود مطالب متنوع آن‌ها در دسته

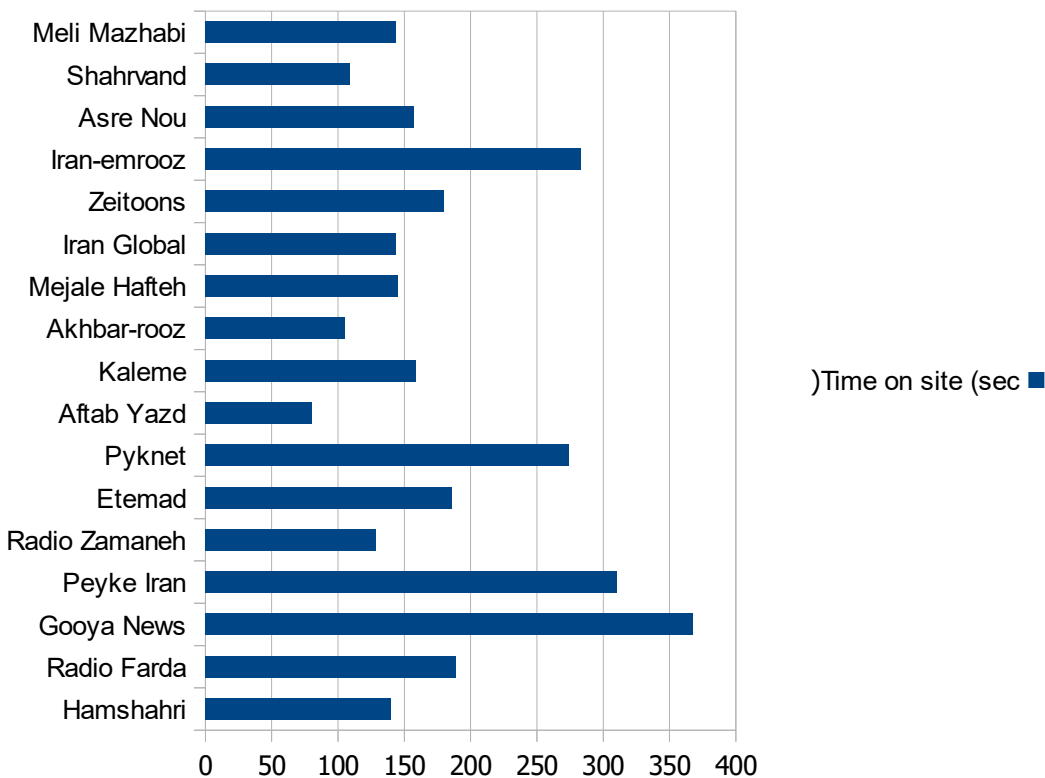
دوم (تئوریک)، به دلایل عملی قرار داده شده است. این امر از جمله به علت میزان کم مراجعه‌کنندگان آن‌ها می‌باشد. برخی از نشریات مانند اعتماد و رادیو زمانه تغییر آدرس داده‌اند و بدین خاطر این امکان وجود دارد که بعضی از آمارها اندکی کمتر از میزان واقعی آن‌ها باشد، این امر خصوصا در مورد اعتماد صادق است که همچنان دو آدرس مختلف دارد اما آمار زیر مربوط به بزرگترین وبگاه آنهاست. امکان تهیه آمار درست برای بی‌بی‌سی فارسی، صدای آمریکا، لوموند فارسی، کیهان لندن وجود نداشت و از این رو در آمار زیر دیده نمی‌شوند.



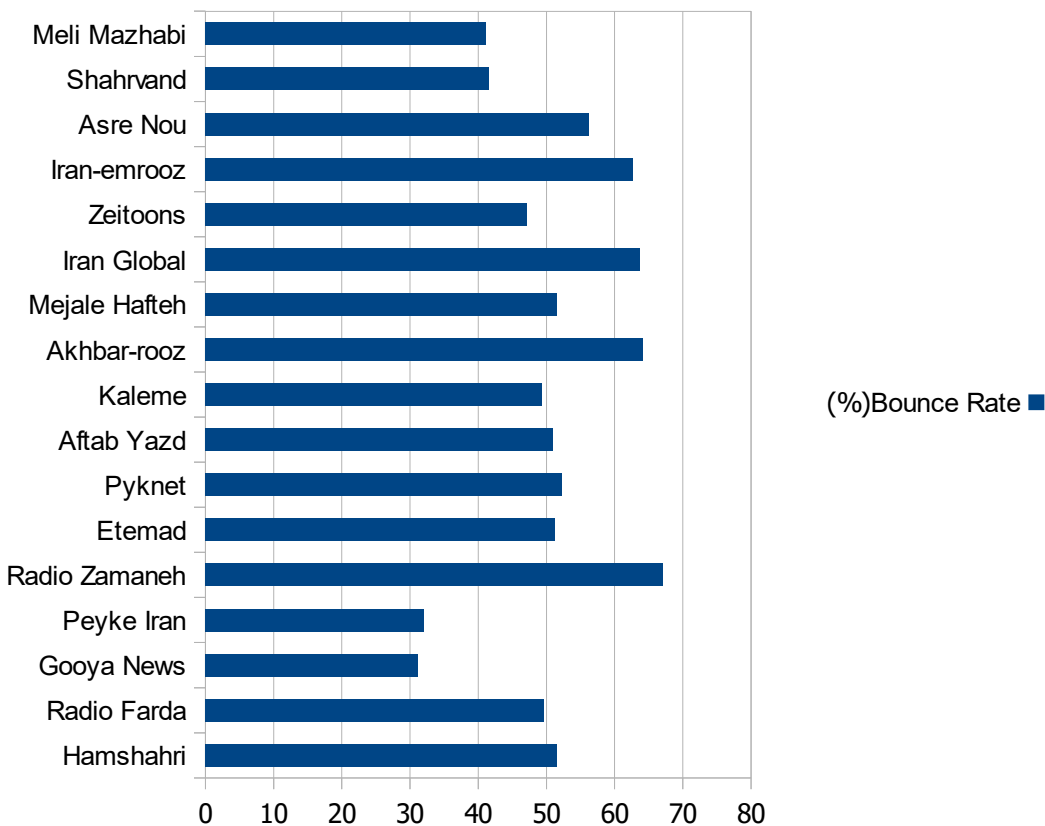
تعداد بازدیدکنندگان یکتا در روز (سایت‌های خبری تحلیلی)



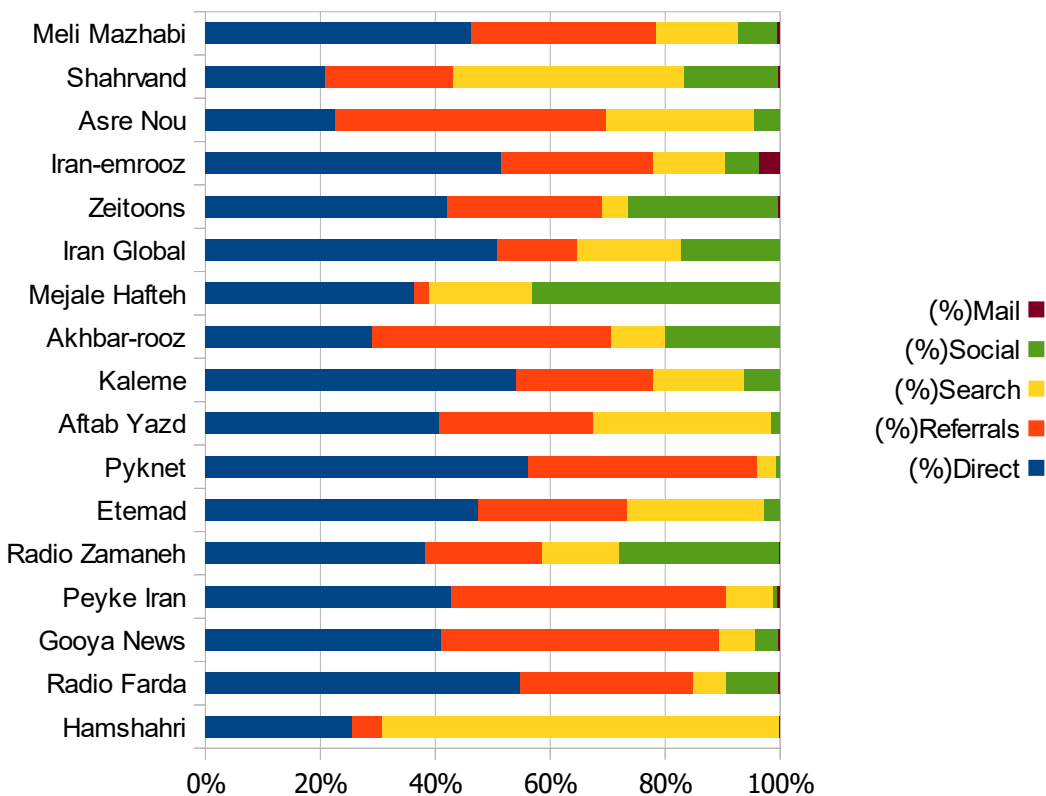
تعداد بازدیدکنندگان شش ماه اخیر (سایت‌های خبری تحلیلی)



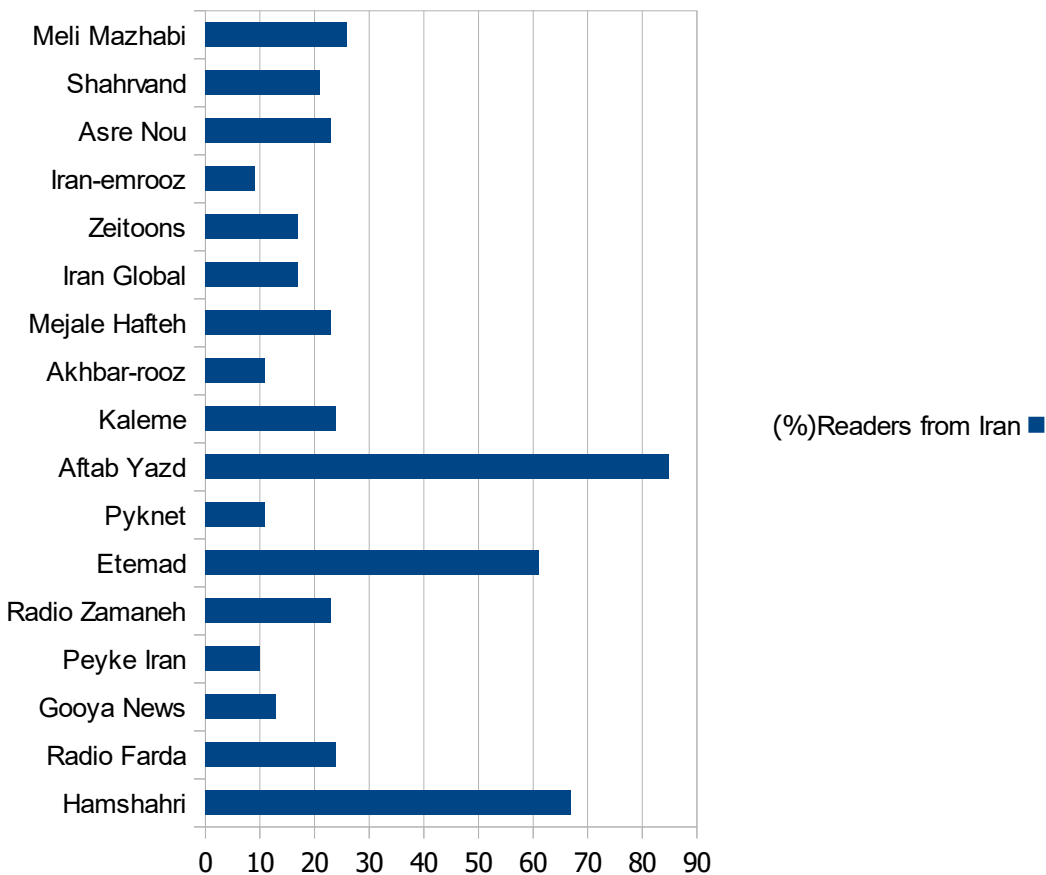
نرخ متوسط زمان (سایت‌های خبری تحلیلی)



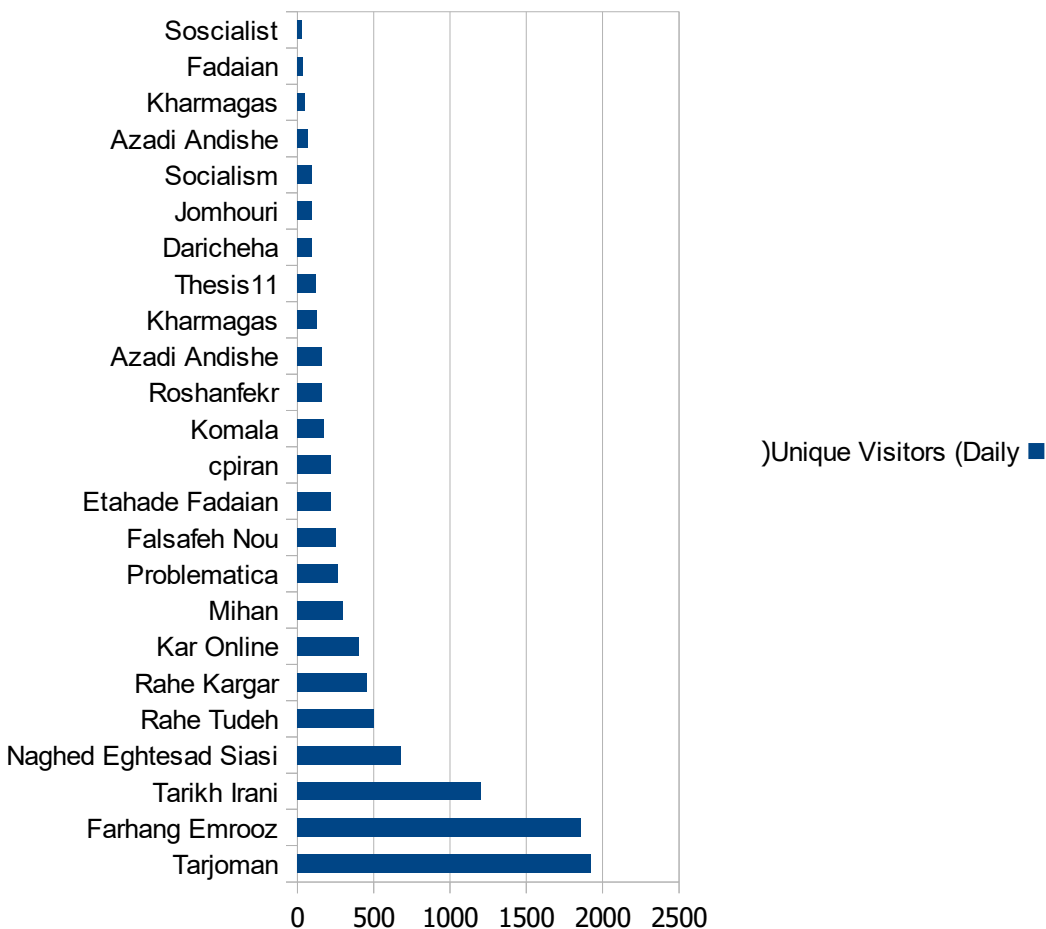
نرخ خروج (سایت‌های خبری تحلیلی)



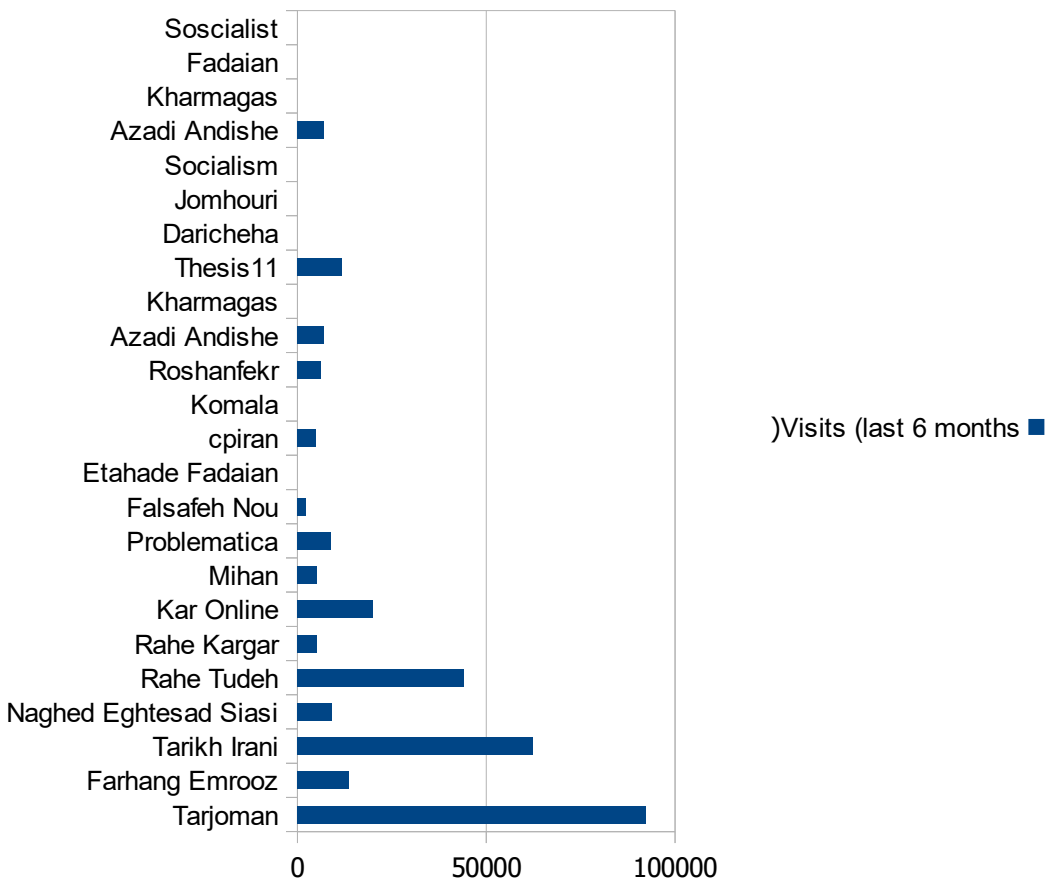
نرخ شیوه‌های ورود (سایت‌های خبری تحلیلی)



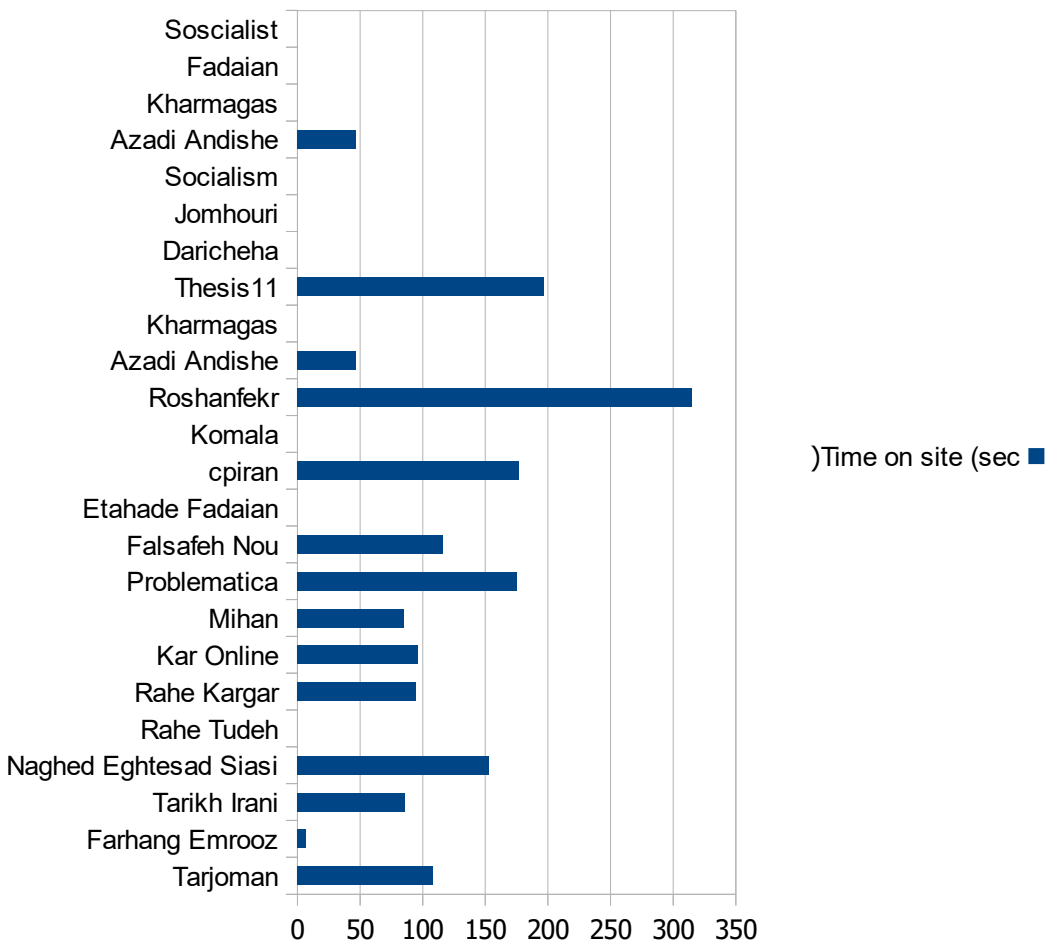
نرخ خوانندگان داخل ایران (سایت‌های خبری تحلیلی)



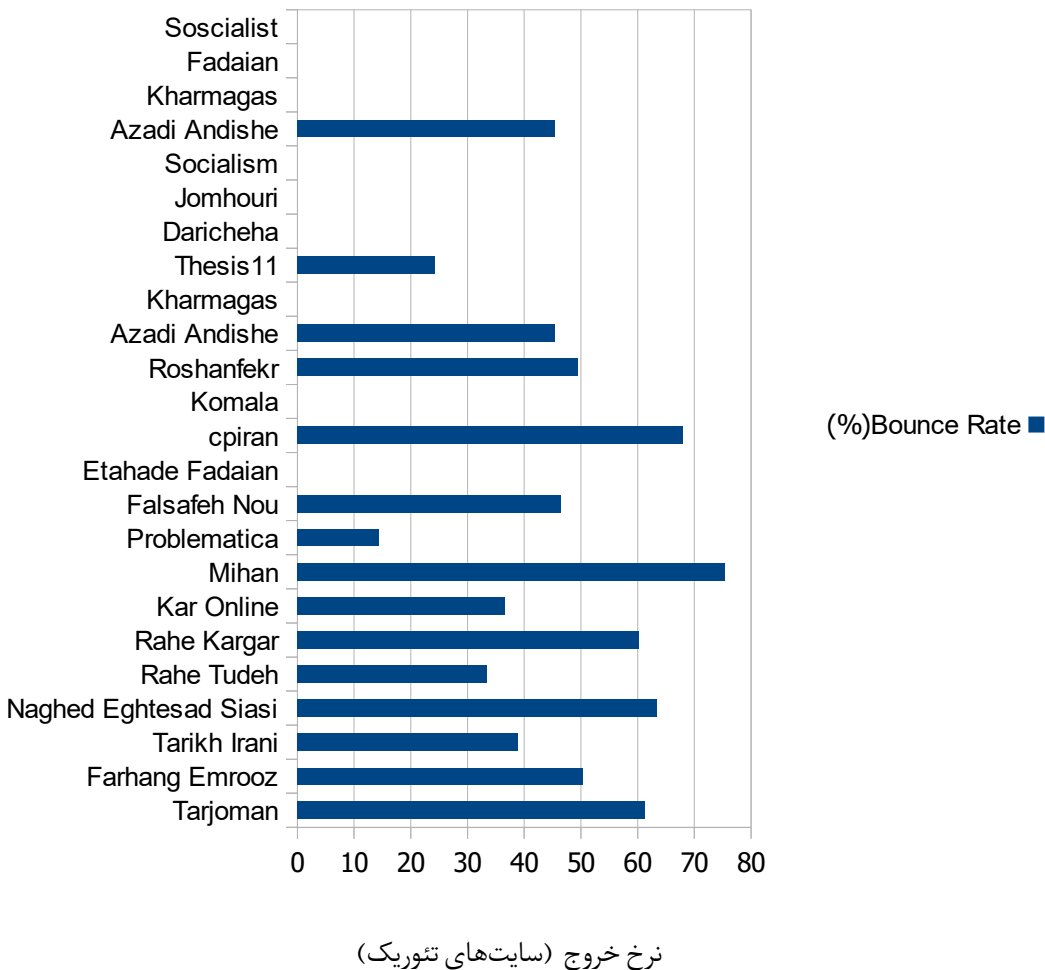
تعداد بازدیدکنندگان یکتا در روز (سایت‌های تئوریک)

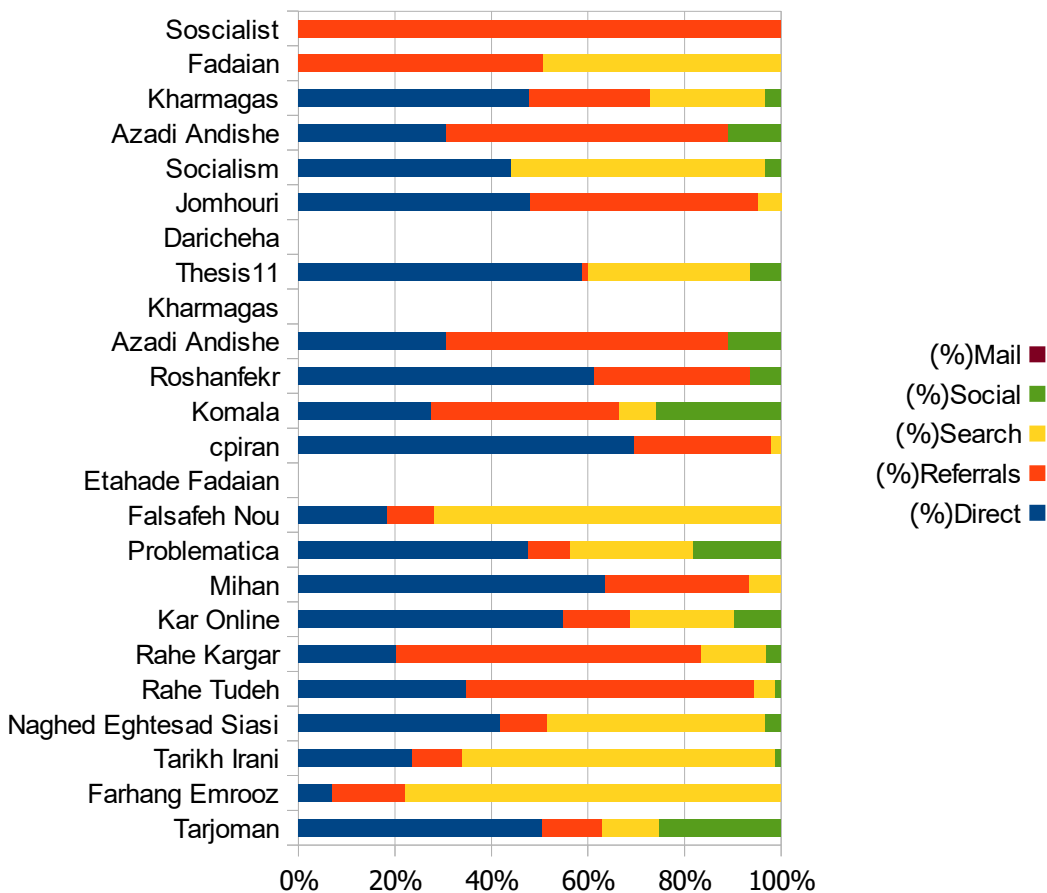


تعداد بازدیدکنندگان در شش ماه اخیر (سایت‌های تئوریک)



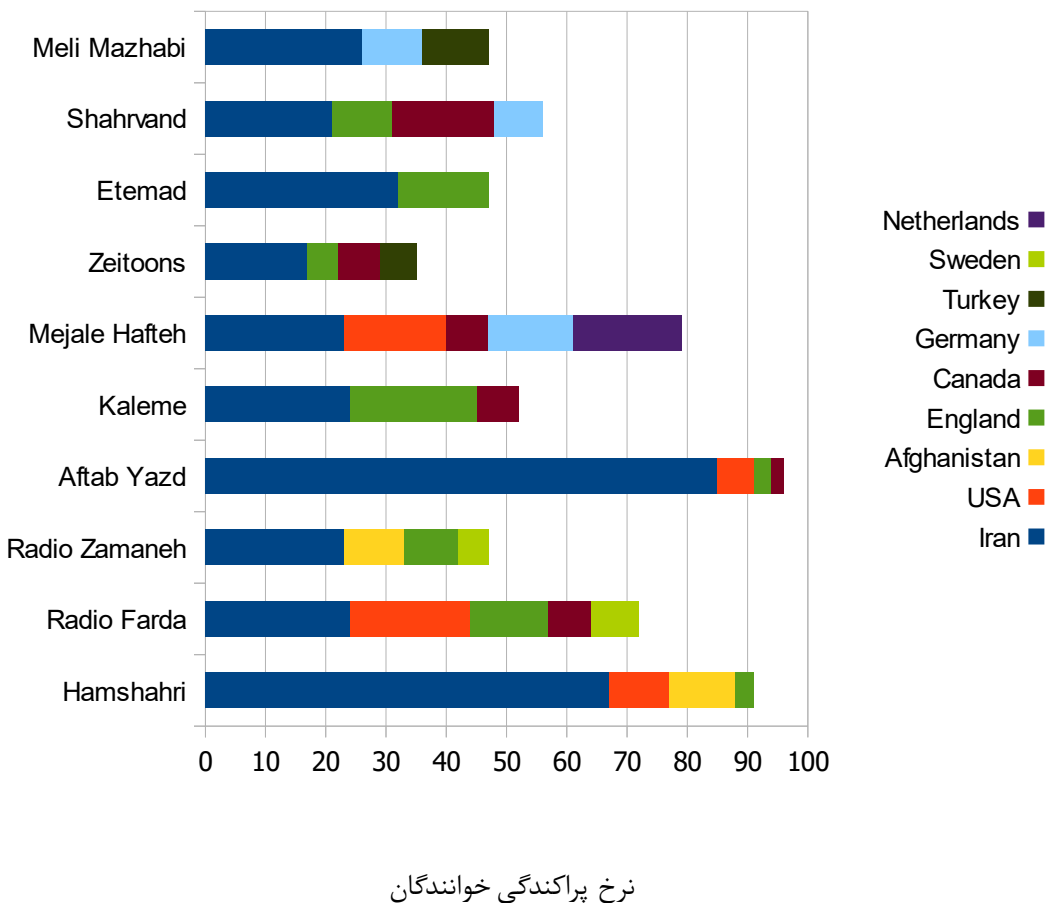
نرخ متوسط زمان (سایت‌های تئوریک)





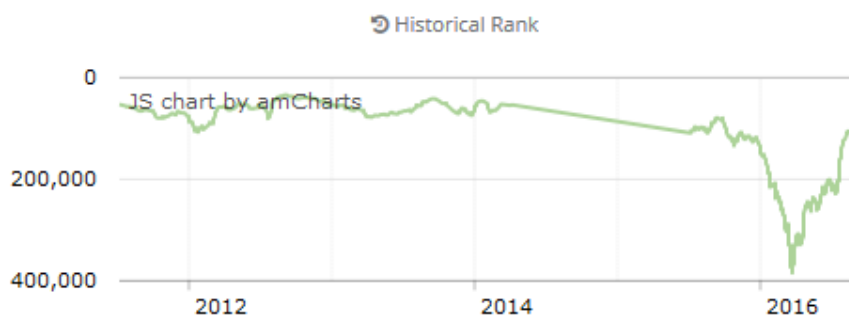
نرخ شیوه‌های ورود (سایت‌های تئوریک)

نرخ خوانندگان داخل ایران (سایت‌های تئوریک)

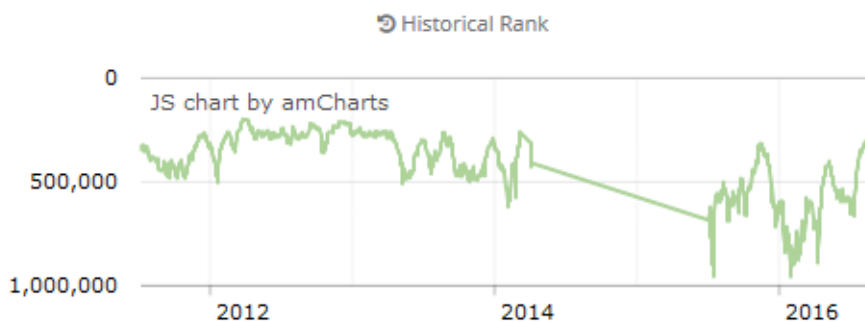


نرخ پراکندگی خوانندگان

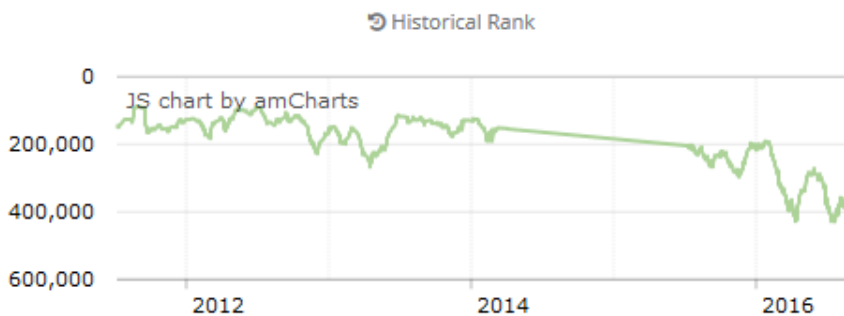
۴- یکی از انتقادات به مقاله قبلی توجه به تعداد خوانندگان روزانه با توجه به عدم دقت احتمالی در محاسبه آن‌ها و استفاده نکردن از رتبه‌بندی الکسا می‌باشد. به نظر من می‌توان از رتبه‌بندی الکسا در کنار دیگر آمار استفاده نمود. ضمن آنکه این رتبه‌بندی به خاطر ظهور انواع بسیار متفاوت و نامتناجس وبگاه‌ها که در عرصه‌های بسیار متفاوتی فعالیت می‌کنند، خیلی کارساز نیست. در هر حال سیر تاریخی رتبه‌بندی برخی از سایت‌ها را می‌توان در زیر مشاهده کرد.



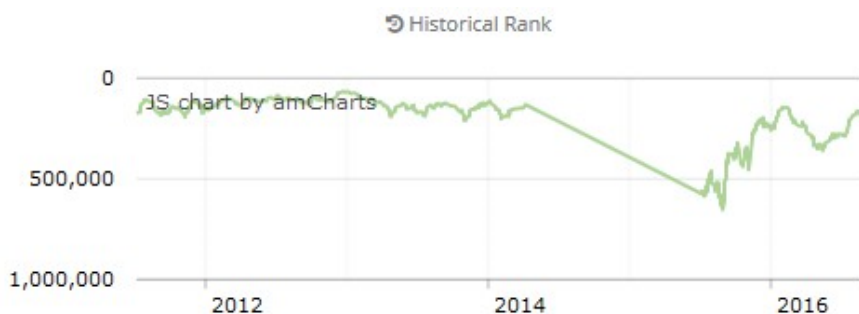
رتبه‌بندی اخبار روز در الکسا



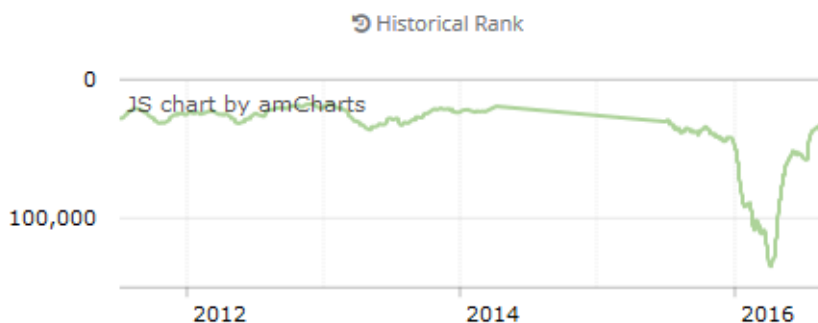
رتبه‌بندی عصر نو در الکسا



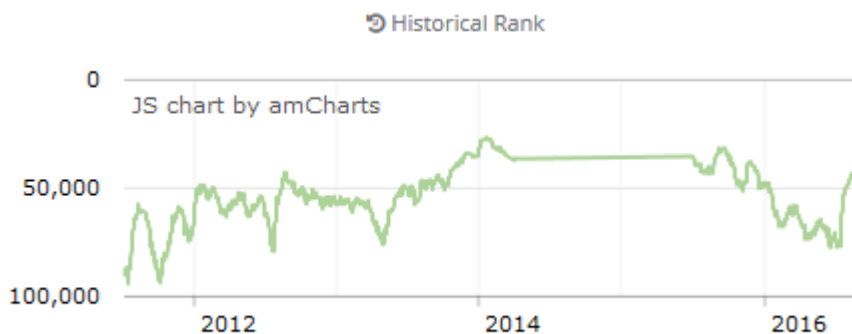
رتبه‌بندی ایران امروز در الکسا



رتبه‌بندی ایران گلوبال در الکسا



رتبه‌بندی پیک ایران در الکسا



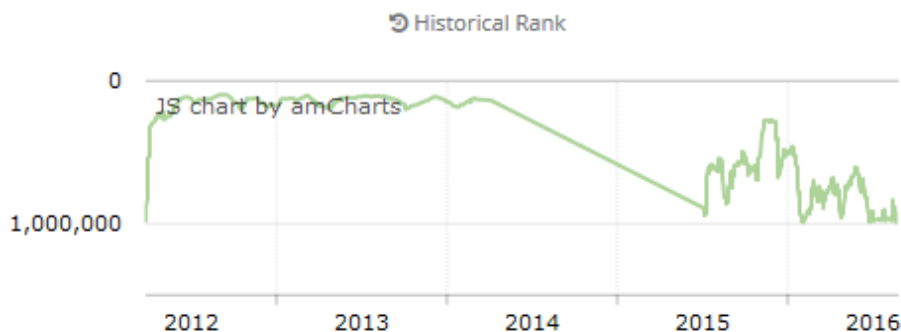
رتبه‌بندی رادیو زمانه در الکسا



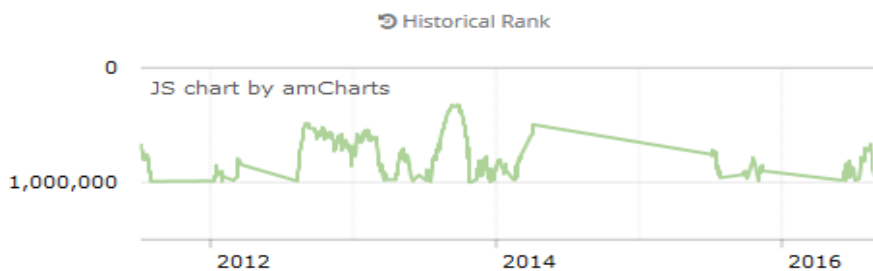
رتبه‌بندی شهروند در الکسا



رتبه‌بندی کلمه در الکسا



رتبه‌بندی ملی-مذهبی در الکسا



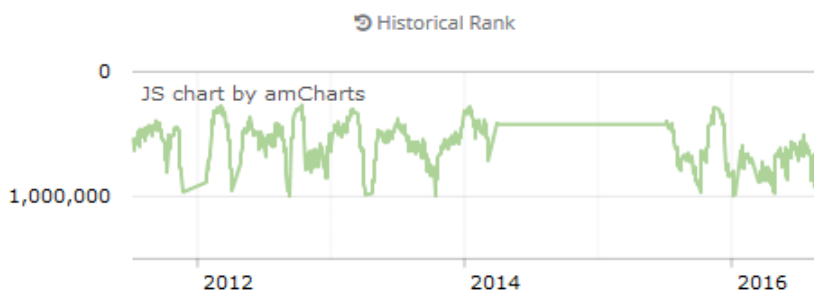
رتبه‌بندی کارانلاین در الکسا



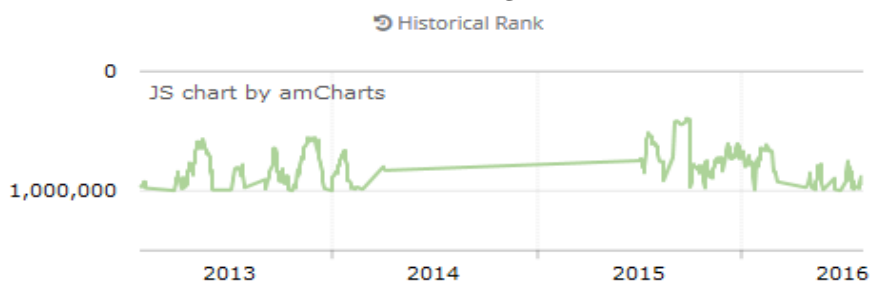
رتبه‌بندی میهن در الکسا



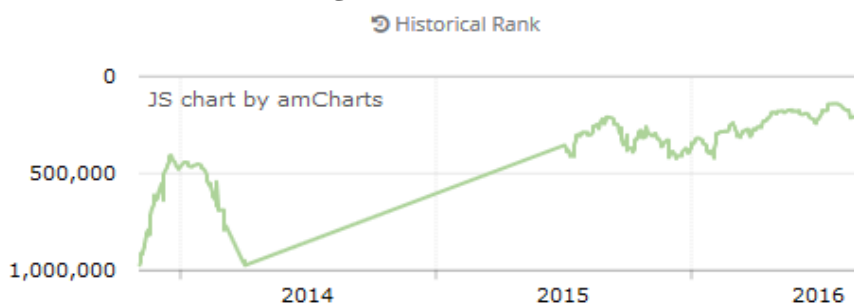
رتبه‌بندی راه کارگر در الکسا



رتبه‌بندی راه توده در الکسا



رتبه‌بندی نقد اقتصاد سیاسی در الکسا



رتبه‌بندی ترجمان در الکسا

۵- در طی دو مقاله اخیر من بر دو نکته اشاره کرده‌ام. اول اینکه چپ در عرصه جهانی با توجه به ظرفیت‌هایش و با توجه به سهمی که از قدرت دارد، موقعیت بسیار مساعدی ندارد، اما در عین حال به طور کلی سنگرهای بسیاری را فتح نموده است. در عرصه مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، جغرافیا،... در دانشگاه‌ها رادیکالیسم امری پذیرفته شده است. حتی نوعی از رادیکالیسم و گرایش ارتدکسی در میان اقتصاددانان اخیر نیز که معمولاً بشدت متمایل به راست هستند نیز نفوذ نموده است. ما به خوبی می‌توانیم رشد خوانندگان برخی از نشریات چپ را در زیر مشاهده کنیم. نکته دیگر اینکه چپ ایرانی حتی در مقایسه با هم‌تایان منطقه خود از شرایط مناسبی برخوردار نیست، چیزی که احتیاج به اثبات ندارد.

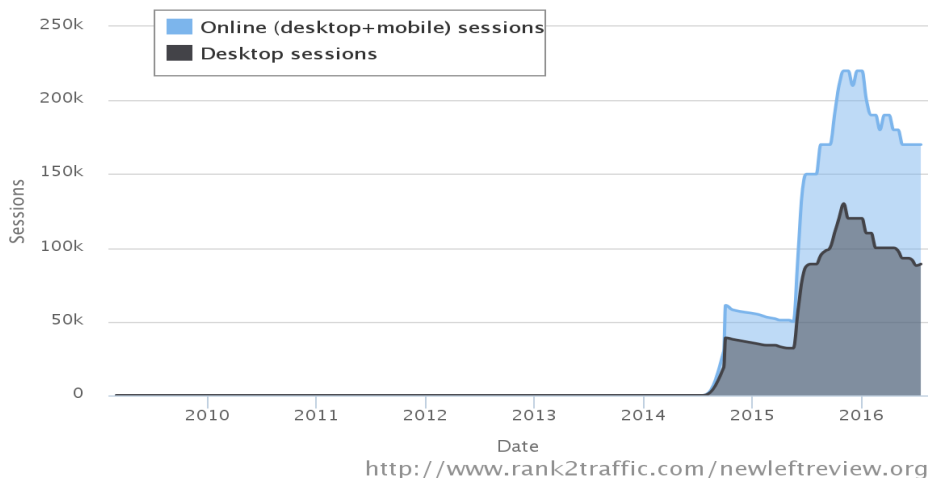
اما مشکل نشریات چپ اینترنتی ایرانی در خارج از کشور دلایل متفاوتی دارد. این یک مشکل عمومی است و شامل اکثر نشریات مهاجرین ایرانی اعم از چپ، راست، مذهبی و غیرمذهبی می‌گردد. یکی از این دلایل، وابستگی شدید این نشریات به مهاجرین خارج هم به عنوان خواننده و هم دست‌اندرکار است. شکل این نشریات نیز تقریباً یکجور می‌باشد- البته نه در همه موارد، در اینجا نیز استثنائات مثبت و متفاوت نیز به چشم می‌خورد. نکته آخر نحوه سازماندهی این نشریات است. به این دلایل و با توجه به کم شدن تعداد خوانندگان خارجی و پیر شدن نسل قدیمی مهاجرین، باید چاره‌ای اندیشید. این امر به ویژه برای چپ که از امکانات کمتری در داخل در مقایسه با برخی از نیروهای مذهبی برخوردار هستند، هر چند که همه دگراندیشان تحت فشار زیادی دارند، واجب‌تر است.

در هر حال می‌توان در آمار برخی از نشریات انگلیسی زبان چپ و همچنین مترقی (سه نشریه آخر) که نه در مهاجرت بلکه در میهن خود فعالیت می‌کنند، سیر صعودی کاربران در سال‌های اخیر را مشاهده نمود. طبعاً به خاطر مبارزات انتخاباتی امریکا، نشریات آمریکایی در سال اخیر رشد بیشتری را نشان می‌دهند (تأثیر مثبت انتخابات ایران در مورد نشریات ایرانی اینترنتی را نیز می‌توان در نمودارهای قبلی مشاهده نمود).

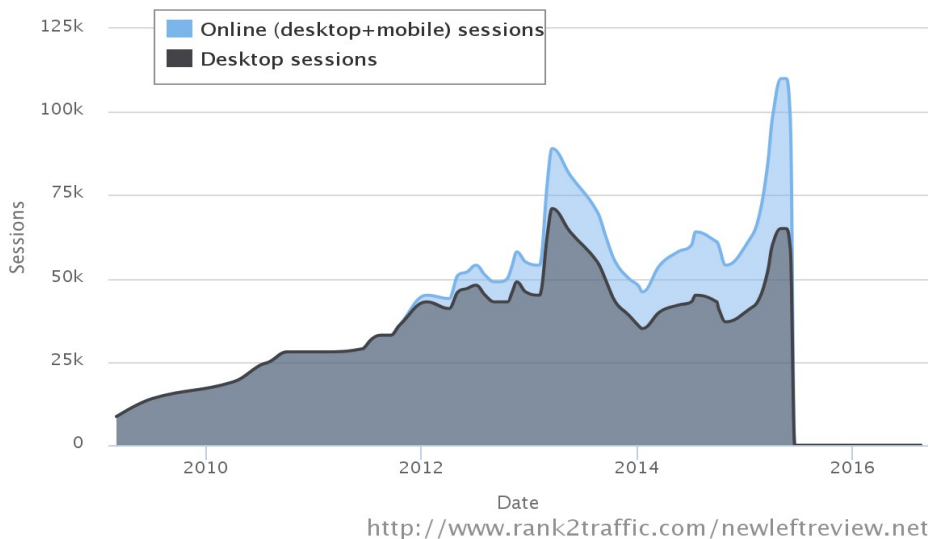
نیولفت‌ریویو: رشد مثبت

به خاطر تغییر آدرس اینترنتی مجله نیولفت‌ریویو، در زیر دو نمودار مختلف رسم شده است.

Traffic history for domain newleftreview.org, last 7 years

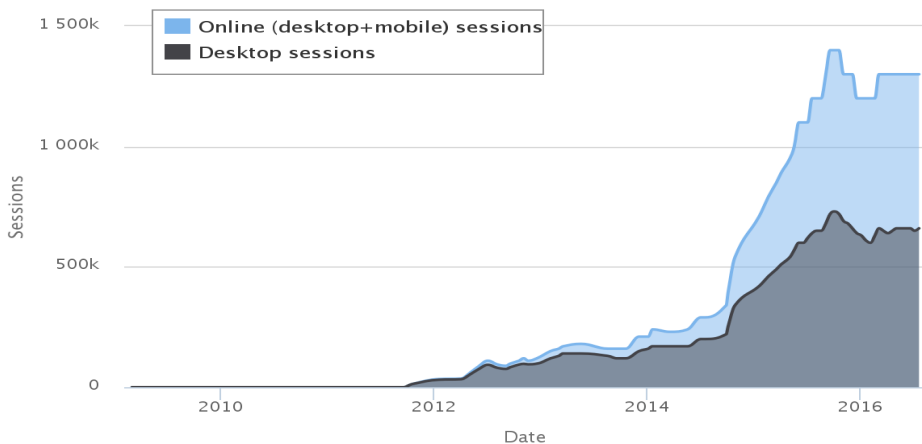


Traffic history for domain newleftreview.net, last 7 years



ژاکوبین: رشد مثبت

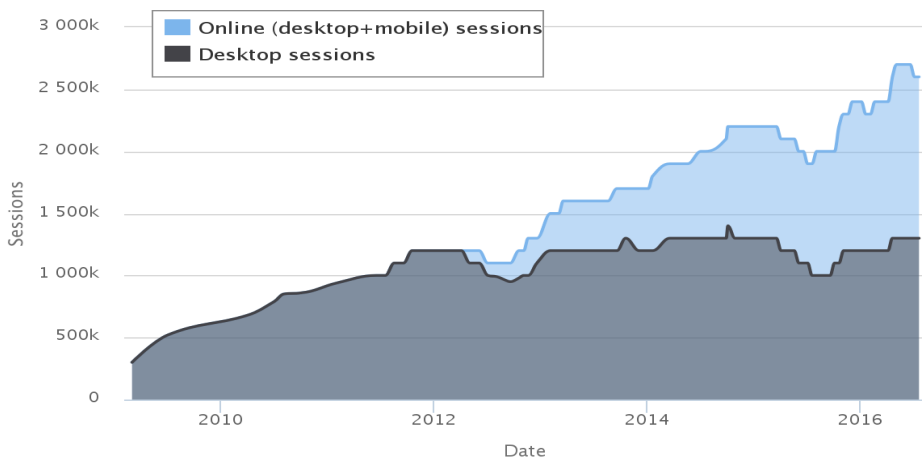
Traffic history for domain jacobinmag.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/jacobinmag.com>

کانترپانچ: رشد مثبت

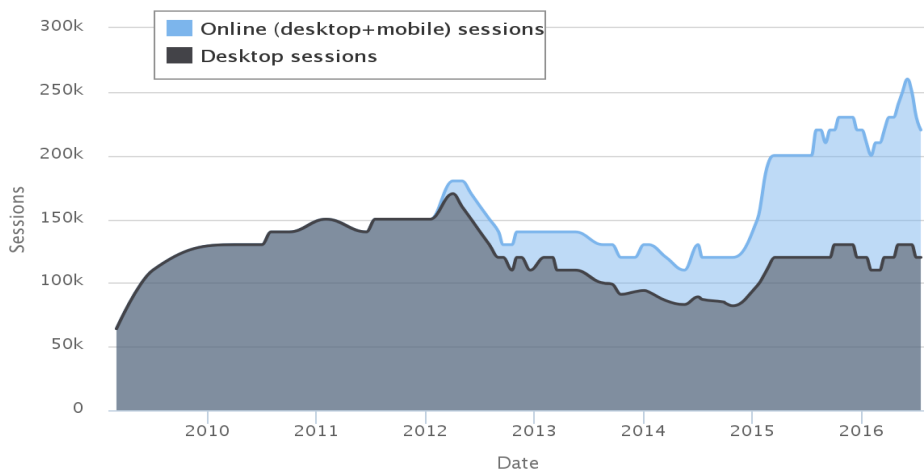
Traffic history for domain counterpunch.org, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/counterpunch.org>

مانتلی ریویو: رشد مثبت

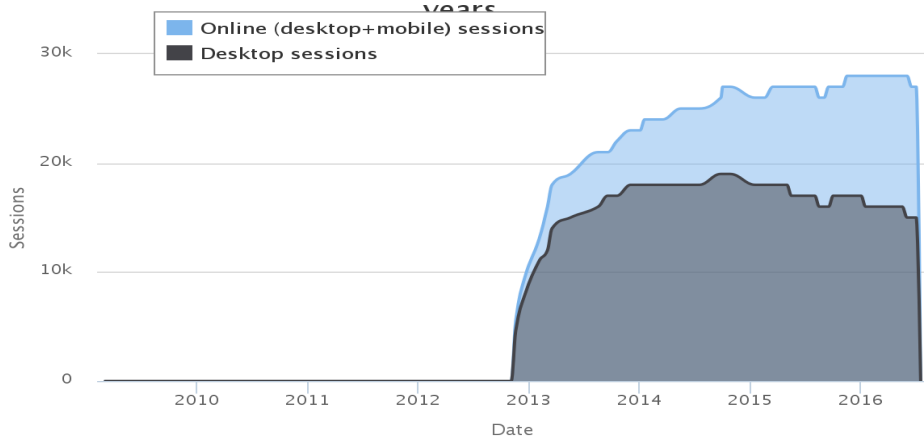
Traffic history for domain [monthlyreview.org](http://www.rank2traffic.com/monthlyreview.org), last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/monthlyreview.org>

مانترالیسم تاریخی: رشد مثبت

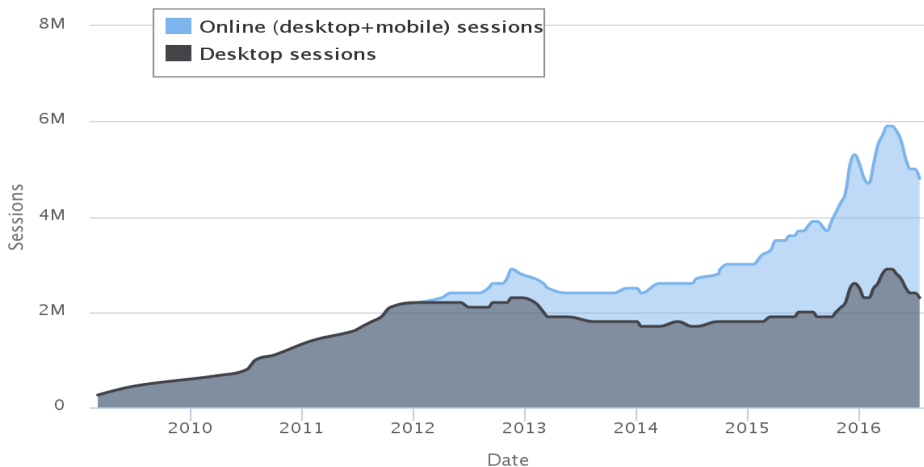
Traffic history for domain [historicalmaterialism.org](http://www.rank2traffic.com/historicalmaterialism.org), last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/historicalmaterialism.org>

نایشن: رشد مثبت

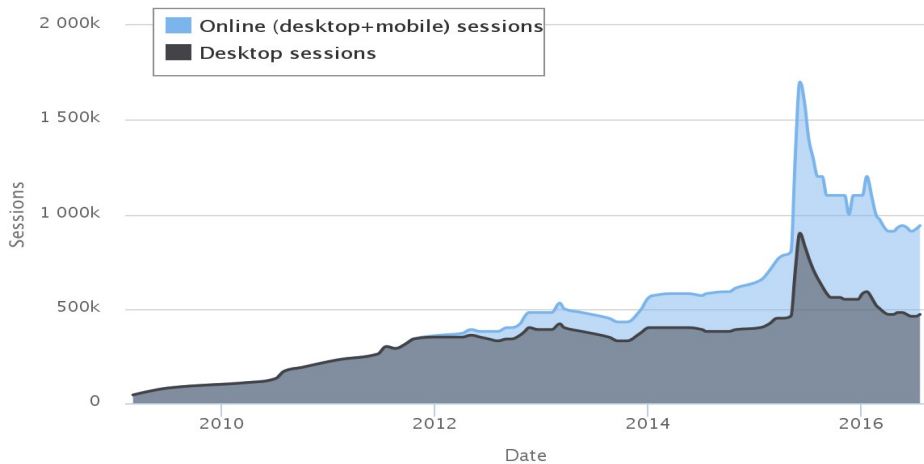
Traffic history for domain thenation.com, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/thenation.com>

نقد کتاب لندن: مثبت

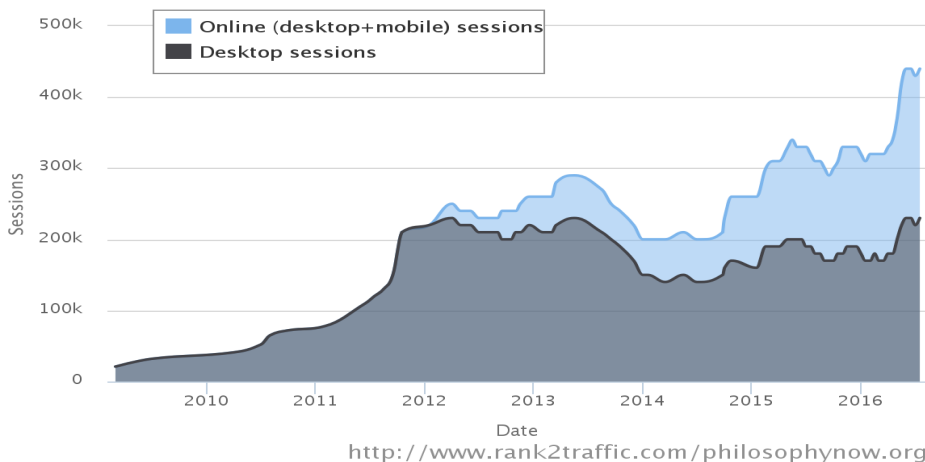
Traffic history for domain lrb.co.uk, last 7 years



<http://www.rank2traffic.com/lrb.co.uk>

فلسفه حالا: رشد مثبت

Traffic history for domain philosophynow.org, last 7 years



منابع آماری

- www.quantcast.com
- www.scimagojr.com
- www.siteworthtraffic.com
- www.similarweb.com
- www.alexa.com
- www.rank2traffic.com
- www.adwords.google.com
- www.siterankdata.com
- www.semrush.com
- www.siteprice.org
-